

تاریخ دیانت اسلام

از مجموعه تاریخ ادیان

تألیف:

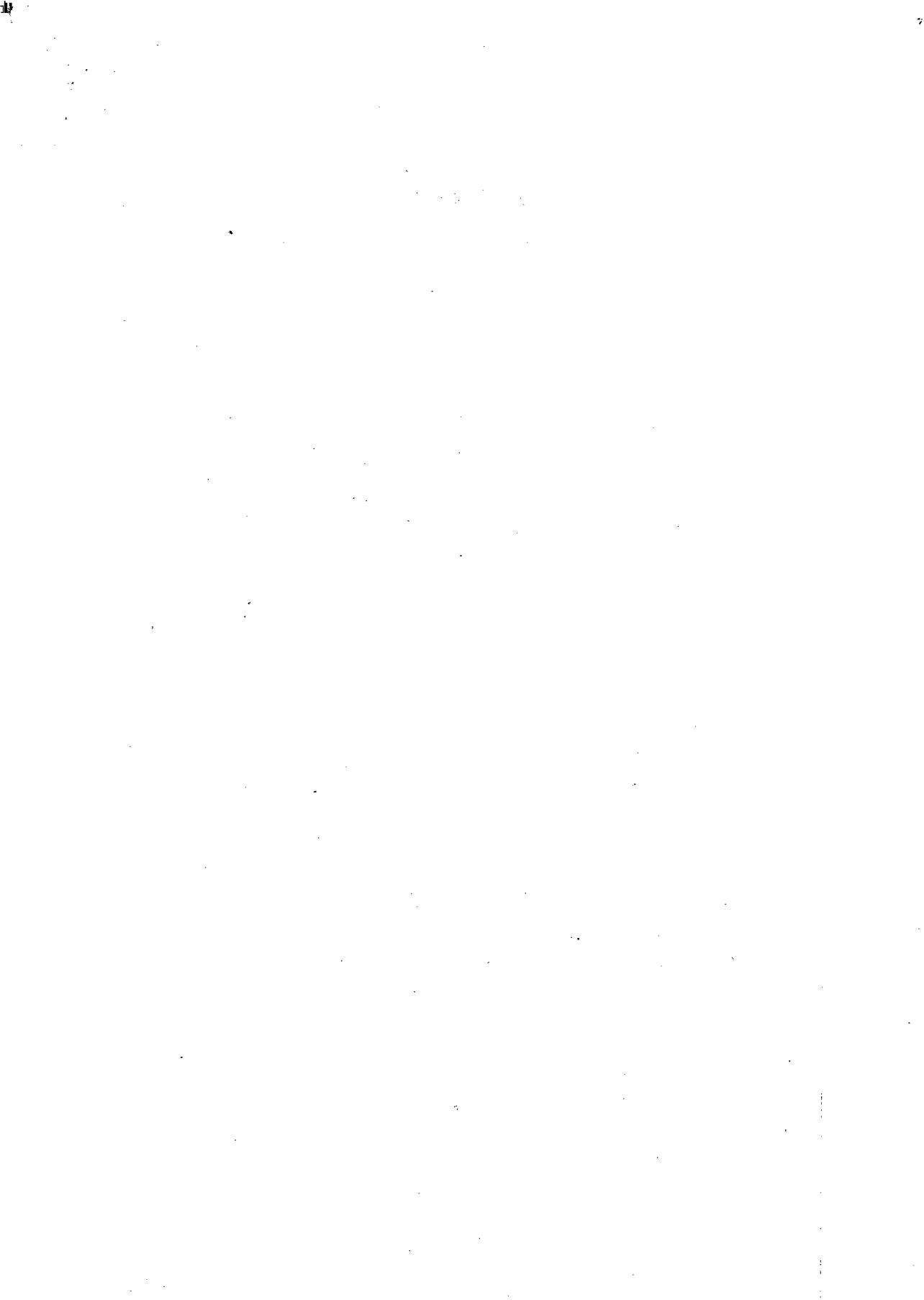
محمد علی فیضی

باجازه و تصویب اداره مطبوعات و تألیف و ترجمه

تحت شماره ۱۲۵۵ و تاریخ ۳۷۲۱۸

حق طبع و ترجمه محفوظ است

تهران - سال ۱۳۴۱ شمسی



فهرست مندرجات کتاب

شماره ردیف	عنوان مطالب	از صفحه	تا صفحه
۱	عربستان	۱	۲
۲	ساکنین جزیره العرب	۲	۳
۳	دوره جاهلیت	۳	۹
۴	ریاست مکه	۹	۱۳
۵	عام الفیل	۱۳	۱۴
۶	پیغمبران و مصلحین عرب	۱۴	۱۸
۷	تولد حضرت محمد بعثت	۱۸	۲۰
۸	مخالفت قریش	۲۰	۲۴
۹	هجرت عده‌ئی از اصحاب بحیثه	۲۴	۲۹
۱۰	اجتماع در شعب ابوطالب	۲۹	۳۱
۱۱	معراج	۳۱	۳۴
۱۲	عزیمت بطائف	۳۴	۳۴
۱۳	ترویج اسلام در مدینه	۳۴	۳۵
۱۴	هجرت بمدینه	۳۵	۳۷
۱۵	ورود بمدینه	۳۷	۳۹
۱۶	جنگ بدر	۳۹	۴۴
۱۷	مجازات مخالفین در مدینه و اطراف	۴۴	۴۷
۱۸	جنگ سویق وزد و خوردهای مختصر دیگر	۴۷	۴۸
۱۹	جنگ احد	۴۸	۴۹
۲۰	حوادث دیگر بعد از غزوه احد	۴۹	۵۲
۲۱	جنگ خندق	۵۲	۵۴
۲۲	تنبيه طایفه بنی قریظه و دو طایفه دیگر	۵۴	۵۷
۲۳	عزیمت بمکه	۵۷	۵۸
۲۴	ارسال نامه‌ها بسلاطین و امرا	۵۸	۶۲
۲۵	جنگ خیبر	۶۲	۶۵
۲۶	سفر دوم بمکه	۶۵	۶۷
۲۷		۶۷	۶۸

شماره ردیف	عنوان مطالب	از صفحه	تا صفحه
۲۸	جنگ موته	۶۸	۶۹
۲۹	نقض قرارداد صلح و فتح مکه	۶۹	۷۲
۳۰	جنگ حنین	۷۲	۷۴
۳۱	جنگ تبوک	۷۴	۷۶
۳۲	ابلاغ سوره براهه و تعیین مقررات حج	۷۶	۷۸
۳۳	آخرین حج پیغمبر یا حجةالوداع	۷۸	۷۹
۳۴	بروز کسالت و حادثه رحلت پیغمبر	۷۹	۸۲
۳۵	صفات جسمانی و روحانی پیغمبر	۸۲	۸۳
۳۶	زوجات پیغمبر	۸۳	۸۷
۳۷	فرزندان پیغمبر	۸۷	۸۸
۳۸	نزول آیات و تنظیم قرآن	۸۸	۹۳
۳۹	احکام و فرائض	۹۳	۹۷
۴۰	مدعیان پیغمبری	۹۷	۹۸
۴۱	قضیه خلافت و حوادث ایام خلفا	۹۸	۱۰۷
۴۲	حوادث جانشینی	۱۰۷	۱۱۴
۴۳	فرق و مذاهب مختلفه اسلام	۱۱۴	۱۳۰

بنام خداوند دانا

دیانت اسلام

۱- عربستان

در قطعه آسیا شبه جزیره عربستان در مغرب و جنوب ایران واقع شده در شمال آن فلسطین و صحرای شام و مشرق آن دجله و فرات و خلیج فارس و مغرب آن بحر احمر و جنوب آن اقیانوس هند و خلیج عمان قرار دارد در این ناحیه وسیع رودخانه وجود ندارد و غیر از ناحیه یمن که در جنوب قرار گرفته و از نقاط حاصلخیز عربستان محسوب است سایر قسمتها گرم و سوزان و اراضی شنزار و لم یزرع و ابداً قابل سکونت نیست در ایامی که هنوز دیانت اسلام از عربستان ظهور ننموده بود در این نواحی جز عده‌ئی از صحراگردان چادر نشین عرب که در اطراف چشمه‌های کم آب و علف برای چرانیدن شترهای خود مسکن میگرفتند مردمان دیگری سکونت نداشتند ولی بعداً چون از نظر حمل و نقل مال التجاره بین روم و هند و ممالک مجاور آن بعضی از قسمت‌های این سرزمین مورد توجه کاروانیان قرار گرفت تدریجاً اعراب بادیه نشین چند محل مناسب در بین صحرای ریگزار برای استراحت عابرین و بار انداز کاروانها آماده و مهیا کردند که مختصر آب و درختی داشت و تدریجاً همین نقاط محل دادوستد معامله گران شده و جمعیتی در اطراف آن بوجود آمده بازرگانان و سوداگران بکسب و تجارت میپرداختند و همین اماکن است که متدرجاً تبدیل به قریه و قصبه و شهر گردیده و جمعی از قبائل اعراب در آن ساکن گردیده‌اند ولی بطور کلی اعراب صحراگرد که بزندگانی چادر نشینی و بیابان گردی خو گرفته بودند دائماً در سیر حرکت بوده و در هر نقطه‌ئی که مناسب میدیدند رحل اقامت میافکندند و غالباً بنا بر عادت خود سر راه را بر کاروانیان گرفته بقتل و غارت

میرداختند باینجه این سرزمین وسیع جز چند محل آن که آباد و مسکون بوده و دارای تمدن بوده اند بقیه غیر مسکون بوده و رویم رفته تمام این قطعه وسیع معروفیت و شهرت شایسته ای نداشته است .

۴- ساکنین جزیره العرب

ساکنین جزیره العرب سه قسمت منقسم شده اند یکی عرب بائده که تدریجاً برور زمان ازین رفته اند مانند قبیله عاد که در شمال حضرموت مسکن داشته و قبیله ثمود که بین حجاز و شام و دو قبیله طسم و جدیس که در یمامه ساکن بوده اند و از آنها جز ذکری باقی نمانده است (۱) .

و قسم دیگر عرب قحطانی که در مملکت یمن و اطراف آن سکونت داشتند و ایشان به قحطان یا یقطان ابن عامر منسوب میباشند که اولاد او یعرب بن قحطان است و بنا بر مشهور او اولین کسی است که بعربی صحبت کرده است و نژاد آنها به سام بن نوح میرسد و قبیله جرهم که ساکن در حجاز بوده و اسمعیل بن خلیل با آن قبیله ازدواج نمود از این طایفه میباشند و آنها راعرب عاربه یعنی خالص میگویند و قسمت سوم عرب اسمعیلی یا عدنانی است که ساکن در حجاز و نجد و اطراف آن بوده اند و نسب آنها با اسمعیل فرزند ابراهیم خلیل رسیده و چون نام یکی از اجدادشان عدنان بوده آنها را عدنانی نیز میگویند و همچنین مضری و معدی نیز مینامند و چون زبان اصلی اسمعیل عبرانی بوده آنها را عرب مستعربه یعنی منتسب بعرب هم نامیده اند .

عرب قحطانی قبل از اسلام چون ساکن در یمن بودند و این ناحیه از نقاط حاصلخیز و آباد عربستان است دارای تمدن بوده و طوائف معروفی در آنجا تشکیل دولت داده اند که معاصر با فراعنه مصر و سلاطین بابل و آشور

۱- در قرآن از دو قبیله عاد و ثمود و حکایت نافرمانی و هلاکت آنان یاد شده است سورة الفجر (الم تر کیف فعل ربك بعد ارم ذات العمدان التي لم يخلق مثلها في البلاد و ثمود الذين جابوا الصخرة بالواد).

بوده‌اند مانند طایفه بنی حمیر و سبا و کهلان (۱) و از شهرهای مشهور آن مأرب و صنعا و سبا و سد معروف مأرب میباشد که برای استفاده از سیل مابین دو کوه بطول چهارصد متر بسته بودند و از مجاری و قناتهای آن اراضی حاصلخیزی بوجود آمده بود بطوریکه باغات و اراضی که در طرف راست ایجاد شده بود جَنَّةَ الیمینِ و بستانهای طرف چپ آنرا جَنَّةَ الیسری مینامیدند. و این سد عظیم بعد در اواسط قرن دوم میلادی بواسطه عدم توجه بتعمیر آن خراب گشته و سیل جاری گردیده و بنا را منهدم نموده است و اهالی اطراف آن پراکنده شده‌اند و این واقعه جریان سیل معروف است لسیل عرم و از عرب اسمعیلی نیز ایامی قبل از میلاد و پس از آن دولتهای چندی مانند نبطیان در صحرای فلسطین برپا گردید ولی تدریجاً از بین رفته و فقط ذکری از آنها در تاریخ باقی مانده است. ساکنین یمن بواسطه نزدیکی بدریا واسطه حمل و نقل مالالتجاره های هندوستان بمصر و فلسطین و فینقیه بودند و قبایل اسمعیلی از راه صحرا راه کاروان رورا در دست داشتند و واسطه حمل مالالتجاره بین شرق و غرب بودند و بین این دودسته از قدیم ایام رقابت زدوخوردهائی وجود داشته و هر یک در هنگام جنگ شعارهای خود را بکار میبردند (۲)

سر رود مأرب
سد معروف عرم
خطایابی
از راه ررب
اسمعیلی و عربانی
از راه صحرا
مردن و غیره

۴- دوره جاهلیت

هر چند ساکنین نواحی جنوب عربستان بواسطه استعداد محلی دارای تمدن بوده و بشهر نشینی عادت داشته و از وسائل آسایش و راحت بهره‌مند بودند چنانکه در قرن سوم میلادی وزمان سلطنت شاهپور اول در ایران امارت حیره در سرحد ایران تأسیس شد که ملوک آن از لخمیین بودند که مورد توجه و حمایت

۱- در قرآن از عمران و آبادی سبا و باغهای سبز و خرم آن چنین ذکر شده است (لقد کان لسبأ فی مسکنهم آية جنتنا عن یمن و شمال کلوا من رزق ربکم و اشکروا له بلذات طیبة و رب غفور فاعرضوا فارسلنا علیهم سیل العرم و بدلناهم بجنبتهم جنتین ذواتی اکل خمط و ائل و شیئی من سدیر للیل .) سورة السبا .

۲- در کتاب پرتو اسلام ص ۱۹ مذکور است (دشمنی مابین عدنانیها (حجازیها) و قحطانیها (یمانیها) از قدیم بوده و بطوریکه روایت میکنند هر یک از دو قوم یک شعار مخصوصی برای خود گزیده بودند مغربیها عمامه ها و درفشهای سزخ قام گزیده و یمانیها عمامه و پرچمهای زرد رنگ را اتخاذ کرده بودند).

سلاطین ایران واقع گشتند و مشهورترین آنها نعمان بن المنذر بود (۱) و نیز امارت آل غسان در شام سرحد دولت روم تشکیل گردید اولی تحت حمایت ایران و دومی تحت حمایت روم بود (۲).

ولی ساکنین حجاز که در اواسط شبه جزیره قرار گرفته اند بحال صحرا

نشینی در سرزمین بی آب و علف و خشک بسر میبردند (۳) و بواسطه سختی راهها از رفت و آمد نفوس در کنار و از دست رس سلاطین و فاتحان بزرگ نیز محفوظ و مصون مانده و اعراب آن حدود روزگاری با سودگی از دستبرد مجاورین میگذرانیدند ولی در بین خود دچار زد و خوردها و جنگها و محاربات داخلی بودند بطوریکه قبیله‌ئی بر قبیله دیگر تاخته و از قتل و غارت و اسارت یکدیگر فروگذار نمی نمودند. اهل حجاز قرن‌ها در جاهلیت گذرانده و غرق در خرافات و موهومات بودند و بواسطه اختلاط و آمیزش با بعضی از طوائف مختلفه که با نجا رو آوردند مانند یهودیان که چند قرن قبل از اسلام بعرستان آمده در یثرب که بعداً مدینه خوانده شد و حجاز سکونت اختیار نمودند و همچنین مسیحیان که در نجران ساکن گردیدند به بعضی از آداب و رسوم آشنا شده و از آنها بسیاری از عقائد را آموختند و قبائلی از عرب که باین رسوم و آداب آشنا شده بودند در عبادات خود بجا می‌آوردند لذا اهل حجاز بعد از این بدو دسته منقسم گردیدند یک طایفه اهل بادیه عرب رحل بودند که بهمان عادت صحرا نشینی باقی بودند و آنها را عرب رحل یعنی مسافر نام دادند و طایفه دیگر را که در مکه و طائف و مدینه سکونت داشته و شهر نشین شده

۱- دولت لخمیین در عراق از سنه ۲۶۸ میلادی تا سنه ۶۳۲ میلادی ادامه یافت و تعداد ملوک آنها بیست نفر بود اول آنها عمرو بن عدی بن نصر و آخرین آنها که معاصر با ظهور پیغمبر اسلام بود منذر بن النعمان که نامه پیغمبر توسط علاء الحضرمی جهة او ارسال گردیده اسلام آورد و مشهورترین آنها نعمان بن منذر بود.
۲- دولت غسانیین که در بادیه شام در سرحد دولت روم تشکیل شد از سنه ۵۰۰ میلادی تا سنه ۶۳۶ میلادی ادامه یافت تعداد سلاطین آنها ده نفر اول آنها جبلة ابوشمر و آخر آنها جبلة بن الأییم بود مشهورترین ملوک مزبور حارث بن جبلة بود و جبلة بن الأییم آخرین پادشاه غسانی همان است که زمان خلافت عمر با جدی از اشراف قوم خود برخلیفه وارد شده اسلام آورد و در موقع ادای مراسم حج شخص عربی پایش بر روی لباس او گرفت و جبلة سیلی سختی بصورت عرب نواخت و او بخلیفه شکایت نمود خلیفه دستور داد باید رضایت عرب را فراهم کند و یا همانطور که عرب راسیلی زده عرب نیز به صورت او بزند جبلة مهلت خواست و شبانه فرار کرد و بروم رفته در آنجا فوت کرد.

۳- حجاز از طرف ایله (عقبه) تا این ممتد میباشد گویند چون حجاز که یک سلسله کوهسار است حدفاصل (از حجاز) مابین تهامه و نجد میباشد بدین نام موسوم شده (ص ۱۶ جلد اول پرتو اسلام).

بودند آنها را عرب حضر یعنی شهری نامیدند. مشهورترین شهرهای حجاز که مابین راه کاروان روئین و فلسطین در بین کوهها و دره کم وسعتی قرار گرفته شهر مکه است که آنرا ام القری نیز میگفتند و قبل از آنکه این شهر بنا شود بواسطه داشتن چشمه آب محل استراحت کاروانیان بوده و پس از آنکه اسمعیل فرزند ابراهیم بامادر خود هاجر از کلدانها آمده و سکونت اختیار نمود و چاه زمزم احداث شد و خانه کعبه بنا گردید و بآبادی گذاشته و محل بارانداز کاروانیان شده بود تدریجا جمعیتی بوجود آمده و به تجارت و دادوستد پرداختند و عقیده عربها که بر اساس توحید بود تدریجا به پرستش و عبادت بتها و خدایان متعدد تبدیل یافت بقرار معلوم دین قدیمی عربها مسلمان حنیف یعنی بر عقیده دین ابراهیم بوده اند و پس از مدتی عمر بن لحي خزاعی که بعد از قبيله جرهم بر مکه تسلط یافته بود برای اولین دفعه پس از مراجعت از سفر شام چند بت مانند هبل و لات و منات که معبودات آنها بود از قبيله نمود اخذ کرده بمکه آورد و مردم را به پرستش آنان واداشت و اشخاصی را بخدمت بتخانه گماشته و این شغل را اسدانت مینامیدند (۱).

و چیزی که بیشتر قبائل عرب را به مکه متوجه نمود همین بود که در این محل خانه کعبه جای گاه بتها شد و هر قبيلهئی بت مخصوص بخود را در خانه کعبه گذاشته و در موسم حج از راه های دور زیارت آن میآمد و برای آن قربانی مینمود و بطواف کعبه میپرداخت. و تعداد بتها بتدریج به سیصه و شصت رسید که نماینده سیصد و شصت قبيله بود بتهای عرب باشکال مختلف بشکل انسان و حیوان از سنگ و چوب ساخته میشد که عمده آنها سه قسم بوده است صنم - وثن - نصب. صنم بشکل انسان از چوب و فلز ساخته میشد و وثن بشکل انسان از سنگ تراشیده میشد و

۱ - در تاریخ ابوالفدا نقل از ملل و نحل شهرستانی صفحه ۸۰ مذکور است (عمر بن لحي اولین کسی است که بتها را در مکه قرار داده و عبادت کرد و اعراب نیز از او پیروی کردند و باین ترتیب عبادت بتها در بین عرب رواج یافت و سبب اینکار آن بود که عمرو مذکور در سفر شام در شهر بلقاء مشاهده نمود که قومی عبادت بتها را میکنند و درباره آنها پرسش کرد جواب دادند که اینها پروردگاران ما هستند که ما آنها را بهیچکلی بشری و علوی در آورده ایم و از آنها استعانت میجوئیم و تعجب کرده از آنها بتی درخواست نمود و هبل را باو دادند او نیز آنرا آورده بر خانه کعبه گذاشت و همچنین دوت دیگر اساف و نایله را نیز آورده و مردم را بپرستش آنها دعوت نموده بت پرستی رائج گردید و گویا این قضیه در زمان شاپور و ب مدت چهار صدسال قبل از اسلام بوده است. (ترجمه)

نصب سنگی بوده که شکل معینی نداشته است و بعضی قبائل معتقد بودند که اینگونه سنگها آتش فشانی و از آسمان آمده است معروف ترین بتها هبل بود که میگویند از عقیق و بیشکل انسان ساخته شده بود و موقعی دست آن شکست و قبيله قریش آنرا باطلا ساختند هبل از همه خدایان بزرگتر بود و در زیر مقر هبل چاهی بود که نذورات و هدایا در آن ریخته میشد و همچنین تیرهایی بنام الزلام در برابر آن بود که در مواقع تحیر و تردید عربها با آن قرعه میزدند باین ترتیب که سه تیر را برداشته بر یکی رقم میکردند امرئی ربی و بردیگری مینوشتند نهانی ربی و تیرسیمی را چیزی نمی نوشتند و آنها را در جعبه ای میانداختند و برهم میزدند آنگاه شخصی که متصدی اینکار بود و او را صاحب الزلام میگفتند دست در آن برده یکی را بیرون میآورد و هرچه بر آن نوشته بود بکار میبردند و چون آن تیر که بر او چیزی نوشته نشده بود بیرون میآمد عمل را مکرر میساختند تا حکم امر و نهی معلوم شود و نیز بت عزی که قریش و بنی کنانه میپرستیدند ولی عربها بهمین بتها که در خانه کعبه قرار داده بودند اکتفا نکرده بلکه هر یک از قبائل در ناحیه خود بتکدهئی داشت و نیز افراد در خانه خود بتی داشتند که هر وقت از خانه بیرون میرفتند و یا بخانه بر میگشتند دور آن طواف میکردند و برای مسافرت از آن اجازه گرفته آنرا همراه میبردند مثلا در اراضی نجران قبيله همدان بت معروف به یعوق و در دومه - الجندل محل قبيله بنی کلب بت معروف به و دودر طائف متعلق به قبيله ثقیف بت معروف به لات و در قبيله بنی هذیل بت سواغ و در قبيله مذحج و قبایل یمن بت یغوث بود و مجسمه نسر را قبيله ذی الکلاغ در اراضی حمیر میپرستیدند و سنگ منات را که بخون قربانها میآلودند و طایفه اوس و خزرج آنرا عبادت میکردند و نیز دوبت اساف و نائله بر کوه صفا و مروه قرار داده آنرا طواف و عبادت مینمودند و در بین آنها قربانی نموده خونشان را بر بتها میریختند و نیز بعضی قبائل عقیده به پرستش ستارگان داشتند و آنها را در حوادث و اتفاقات اینجهان موثر میدانستند و به جن و فرشته معتقد بوده و با خدا شریک میشمردند چنانکه در قرآن نیز باین موضوع اشاره شده میفرماید: (وجعلوا لله شرکاء الجن و خلقهم و خرقوا له بنین و بنات) یعنی قرار دادند اجنه را شرکاء خدا ولی خدا خالق آنهاست و جعل کردند برای

عکس
سوره
۶۶

خدا پسران و دختران . یقین است که اعتقادات اولیه آنها چنانکه گذشت مبنی بر پرستش خدای واحد بوده و کلمه (الله) که نام همان خدای غیب یگانه است در بین عربهار اربع و تمام بتها که در خانهها و خانه کعبه مورد ستایش و عبادت قبائل بود واسطهئی میان خداوندگان بشمار میرفتند ولی چون سالهای متمادی بر این عقیده بسر برده و کثرت توجه به واسطه ها حاصل شده بود عبادت بتها جای پرستش خدای یگانه را گرفته و منجر به بت پرستی شد و اصل مقصود از نظر ها فراموش گردیده بود چنانکه در قرآن مذکور است: «وما نعبدهم الا ليقربونا الى الله زلفی» (۱)

یعنی گفتند که ما آنها را جز برای این نمی پرستیم که مارا بسوی خدا نزدیک نماید و همچنین: «ويعبدون من دون الله مالا يضرهم ولا ينفعهم ويقولون هؤلاء شفعا عند الله» (۲) ا. ک. ل. ح

احرام
طواف
رعش
هر دم

یعنی عبادت میکنند بجز خدا اشیائی را که نه سود دارد و نه زیان برای آنها و میگویند اینها شفیعان مانند خدا میباشند ، و اعمال حج بیت الله را از قبیل احرام و طواف و سعی و هر و غیره مابین صفا و مروه و تقدیس حجر الاسود که از سنگهای مقدسه بود بحیوکه فعلا مرسوم است بجا می آوردند و در نگاهداری زن بهر اندازه که متمایل بودند مختار بودند و ازدواج زن پدر را قبیح میدانستند و غسل جنابت را لازم می شمردند و در مضمضه و استنشاق و مسواک دندان و تطهیر و گرفتن ناخن و ستردن مواز بدن و ختنه مداومت داشتند و مجازات سارق بریدن دست راست

نقد
در زمان
نقد
از زمان
عصر
عصر

او بود و از داشتن دختر نهایت ننگ و عار را داشته و بعضی از آنان دختران رازنده بگور میکردند چنانکه در قرآن شریف نیز این موضوع مذکور گردیده: «اذالمؤدة سنات بای ذنب قتلت» یعنی هنگامیکه از دختر بخاک کرده شده سؤال شود بکدام گناه کشته شده است (۳) و همچنین میفرماید: (و اذا بشر احدكم بالانثی ظل وجهه مسودا

صحنه
استغراق
سردار
سردار
سردار
سردار
سردار
سردار
سردار

۱- سوره الزمر آیه ۲
۲- سوره یونس آیه ۱۷

۳- در کتاب حقوق زن و اسلام و اروپا صفحه ۲۴ مذکور است (ظاهرا اولین قبیلهئی که بارتکاب این جرم مبادرت ورزید قبیله بنی تمیم بود نعمان بن منذر پادشاه حیره سالی از سالها بر این قبیله خشم گرفت برادر خود دیان بن منذر را بسرکوبی آنها فرستاد و سیاه دیان تعداد زیادی از زنان و دختران قبیله بنی تمیم را اسیر کرد چندی بعد و جوه قبیله بمنذرخواهی نزد نعمان آمده از او استرحام و استعطف کردند بالاخره نعمان بر آنها رقت آورد و مقرر کرد هر زن اسیری که میل دارد بشوهر یا پدرش مسترد شود و هر زنی که خواست بماند مختار باشد عدهئی از زنان مانند او را ترجیح دادند از جمله دختر قیس بن عاصم . عمر بن الشمرخ البشکری که او را اسیر کرده بود بشوهری قبول و میل کرد با او بماند قیس از این اهانت خشمگین شده نذر کرد که از آن بعد دختران خود را زنده بخاک کند دیگران هم با او اقتدا کردند نقل از کتاب المرأة فی الاسلام .

۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰

وهو كظيم يتواری من القوم من سوء ما بشر به أيمسكه على هون أم يدسه في التراب
 الاساء ما يحكمون) یعنی چون بیکی از آنها مژده ولادت دختر برسد چهره اش تیره
 وتار میگردد از شدت غم واندوه نمیداند بسبب آن مژده بدی که باو داده شده
 از قوم رو پنهان کند و یابخواری آن مولود را بپذیرد و یاد رخالک پایمال کند چقدر
 بد قضاوت میکنند .

و نیز عادت بشرابخواری و قمار و شهوت رانی در آنها زیاد بود و مشایخ
 و محترمین مکه و سایل آسایش و عیش و کامرانی برای خود فراهم نموده و روزها
 در کنار خانه کعبه نشسته به نقل روایات و حکایات میپرداختند و هر یک دارای
 استقلال بوده و فقط برئیس قبیله اطاعت مینمودند و در هنگام کینه جوئی بریکدیگر
 تاخته و بقتل و غارت میپرداختند و زنان و مردان را که در جنگ با سارت میگرفتند
 ب معرض فروش میرساندند ولی چهار ماه از سال را که بنام ماههای حرام (ذی القعدة،
 ذی الحجة، محرم، رجب) مشهور بود از جنگ و ستیز دست برداشته در امان بودند
 و تجارت و معاشرت میپرداختند و افراد قبائل از تجاوزات یکدیگر در امان بودند
 بطوریکه اگر کسی دشمن خونی خود را در منطقه حرم میدید متعرض او نمیشد
 فقط در یک مورد رعایت احترام ماههای حرام نقض شد و طایفه قریش و بنی کنانه

بجنگ پرداختند که معروف است به جنگ فجار پس از آن ناچار برای تجدید
حیثیت و مقام حرم پیمانی بین قریش منعقد شد که معروف است به پیمان فضول
 که بموجب آن تمام افراد قریش تعهد نمودند که دیگر نگذارند در منطقه حرم کسی
 مورد ستم و اذیت قرار گیرد . علم و دانش آنها عبارت بود از علم فال زنی و علم
 الانساب و تعبیر خواب و علامه کسی را میگفتند که به علم انساب آشنا و کامل باشد
 سخن سرائی و انشاء قصائد و اشعار یکی از بهترین کمالات و مشعولیات آنها بود و
 همه ساله در ماههای حرام بازارهای عمومی که معروفترین آنها عکاظ (۱) واقع
 در نزدیکی شهر طائف بود اجتماع نموده بدادوستد تجارتی و مبادله امتعه و خرید
 و فروش اسیرهای جنگی میپرداختند و در آنجا شعرا و خطبای هر قبیله اشعار و
 غزلیات خود را در حالیکه سوار بر شتر بودند برای جمعیت میخواندند و هر کدام

۱ - بعد از بازار عکاظ مشهورترین آنها عبارت بود از بازار دوّمه الجندل در صحراء نجد و بازار
 مجنة و ذوالعجاز .

قریش
 بنی کنانه

فالی زنی
 سخن سرائی
 تعبیر خواب

(۹)

از اشعار که در مجمع شور عرب بدرجه فصاحت و بلاغت شناخته میشد در خانه کعبه میآویختند و در آن موقع هفت قصیده معروف به معلقات سبعة (۱) بود که مورد قبول واقع شده و در کعبه قرار داده بودند و پس از خاتمه آن ایام که اعراب از بازار عکاظ فراغت مییافتند مناسک حج و طواف کعبه را بجا آورده بمحل های خود معاودت مینمودند و خانه و مسکن مردمان مکه در اطراف خانه کعبه قرار داشت و دوری و نزدیکی آن بسته با اهمیت و مقام آنها بود قبیله قریش چون کلیدداری و تولیت خانه کعبه و حفاظت تنها برعهده آنها بود از سایر مردم بکعبه نزدیکتر بودند و پس از آن سایر قبائل بنسبت مقامی که داشتند. و دورتر از همه محل سکونت بندگان و غلامان بود و بطوری در عادات و رسوم بت پرستی مستغرق بودند که اندک تغییر و تبدیل رسوم را گناه شمرده و مرتکب را خارج از دین میدانستند و هیچکس رایارای آنکه برخلاف آن رویه گفتار و یارفتاری داشته باشد نبود.

۴- ریاست مکه

بطوری که قبلاً نیز گفته شد بنای مکه منسوب است بابراهیم خلیل که در سنه ۱۸۹۲ قبل از میلاد هاجر و فرزندش اسمعیل را از اراضی فلسطین باین وادی آورده و سکونت داد در آنوقت در این بیابان کسی سکونت نداشت مگر جمعی از بیابان گردان قسمت شمالی شبه جزیره عربستان که آنها را عمالیق میخواندند تا آنکه چاه زمزم بوجود آمد و حیات جدیدی باین وادی بخشید و هاجر و فرزندش در حوالی آن سکونت اختیار کردند و حضرت ابراهیم باکمک فرزندش اسمعیل خانهئی جهت سکونت خود بنا کردند و همان خانه است که خداوند بابراهیم امر فرمود که پاک و مطهر نموده محل نماز و عبادت مردم قرار دهد و در قرآن شریف اشاره بهمین موضوع است که میفرماید: «و اذ جعلنا الیبت مثابة للناس و امناء و اتخذوا من

۱- صاحبان معلقات بترتیب اهمیت و بلاغت عبارتند از ۱- امرء القیس بن حجر در سنه ۹۴ قبل از هجرت فوت نمود ۲- زهیر بن ابی سلمی در سنه ۵۲ قبل از هجرت فوت نمود ۳- لبید بن ربیعۃ الانصاری که در سنه ۸ قبل از هجرت فوت کرد. ۴- عمرو بن کلثوم در سنه ۲۳ قبل از هجرت وفات یافت. ۵- حارث بن حلزة و او در سنه ۳۴ قبل از هجرت فوت کرد. ۶- طرفه بن العبدو او در سنه ۸۴ قبل از هجرت فوت کرد. ۷- عترة العبسی و او در سنه ۸ قبل از هجرت فوت کرد.

عالمس
سید الهی
کمال رسول
عربی

مقام ابراهیم مصلی و عهدنا الی ابراهیم و اسمعیل ان طهر ایتتی للطائفین و العاکفین و الرکع السجود و اذقال ابراهیم رب اجعل هذا بلدا آمنا و ارزق اهله من الثمرات من آمن منهم بالله و الیوم الاخر قال و من کفر فآمتعه قلیلا ثم اضطره الی عذاب النار و بس المصیر و اذ یرفع ابراهیم القواعد من البیت و اسمعیل ربنا تقبل منا انک انت السميع العلیم» (سورة البقره آیه ۱۲۵) یعنی در زمانی که این خانه را عبادتگاه و مأمن مردم قرار دادیم و بگیری از مقام ابراهیم محل نماز را و عهد کردیم با ابراهیم و اسمعیل اینکه پاک کنید خانه مرا از برای طواف کنندگان و مجاورین و آنهایی که رکوع و سجود بجا میآورند و زمانی که گفت ابراهیم پروردگارا قرار بده این شهر را مأمن و روزی بده اهل آنرا از میوهها و کسانی که بخدا و یوم آخرت ایمان دارند گفت هر که کافر شد باور روزی کم میدهم و مضطرب میگردانم او را بعذاب آتش که بدترین مرجع است و زمانی که ابراهیم و اسمعیل دیوارهای خانه کعبه را بلند کردند گفت ای پروردگارا از ما قبول نما زیرا که تو شنونده و دانا هستی.

پس ابراهیم و اسمعیل قواعد بیت را بالا بردند و پس از آن مردم را طبق فرمان خداوند بحج دعوت نمود و از آن موقع شهرت این بیت در بین قبائل مجاوره زبان زد عموم گردیده مورد توجه واقع شد و کلنه مکه یا مکا اصلا بابلی است که عالیق نامیدند و معنی آن بیت است ابراهیم پس از آن نزد قوم خود عودت نمود و اسمعیل در خدمت بیت باقی بود تا فوت نمود و بعد از او تولیت و خدمت بیت و در حقیقت ریاست مکه با اعراب حجازی از فرزندان اسمعیل بود و ایشان پاسبان و دربان کعبه بودند تا زمانی که قبیله بنی خزاعه پس از سیل عرم از یمن هجرت نموده نزدیک قرن دوم میلادی بر مکه استیلا یافتند و بعلبه منصب در بانی را از عدنانیان که ضعیف شده بودند بخود منتقل کردند تا ایامی گذشت و بنی خزاعه بنوبه خود ضعیف گردیده و طایفه بنی کنانه از عدنانیان قوت گرفته و از آنطایفه قبیله قریش که بمعنی سوداگر است بوجود آمد و این سمت را باز بخود برگردانیدند باین معنی که در نزدیک قرن پنجم میلادی رئیس قبیله قریش قصی بن کلاب بن مره بود و او مردی حکیم و عاقل و صاحب درایت و هوش بود دختر متولی کعبه را که از قبیله بنی خزاعه بود تزویج نمود که بمنصب در بانی کعبه برسد و فرزندان متعدد از وی

متولد گردیده و از راه تجارت اموال بسیاری بدست آورد و چون پدر زنش را وفات نزدیک شد در بانی کعبه را جهة دختر خود عیال قصی وصیت نمود و او هم بعد از اینکه نمیتواند از عهده این شغل برآید بیکی از پسران خود که مجترش نام داشت واگذار نمود و قصی این منصب را با مشکی شراب بخیرید ولی این کار

بر قبيله بنی خزاعه گران آمده و در میان آنها و قبيله قریش جنگها واقع شد تا عاقبت بحکمت یکی از قبيله قریش تن در دادند و او حکم بریاست قصی داد و باینجه

در بانی کعبه که عربها سدانة مینامیدند در میان قریش برقرار شد و تازهور اسلام باقی بود چون این شغل مستلزم ریاست بر تمام مکه بود قصی کسان خود را

در مکه گرد آورده آنها را بساختن خانه واداشت زیرا تا آنوقت در اطراف خانه کعبه بنائی ساخته نشده و این عمل را منافی احترامات کعبه میدانستند و او اینکار را شروع نمود و دارالندوه را که عبارت از محل وسیعی جهة اجتماع بزرگان و

مشایخ قوم و مشورت در امور بود ساخته وقواعد و ترتیباتی برای گرفتن مالیات جهة پذیرائی زائرین که بطواف کعبه میآمدند برقرار نمود و این رسوم مانند دینی

در نزد اعراب مورد احترام و قبولی قرار گرفته بود . چون قصی در گذشت عبدالدار بزرگترین فرزند او جانشین او گردیده و کلیددار کعبه شد ولی عبدمناف برادر او

در نظر مردم محترم تر بود پس از عبدالدار مناصب کعبه بدست فرزندانش افتاد ولی پسران عبدمناف که هاشم ، عبدالشمس ، مطلب و نوفل بودند خود را لایق تر

میدانستند لذا در صد برآمدند که زمام کار را از دست اولادان عموی خود بگیرند و نزدیک بود که جنگی بین آنها واقع شود ولی جمعی وساطت نموده و قرار شد

شغل سقایت و رفادت با پسران عبدمناف و تولیت کعبه و بیرقرداری در دست پسران عبدالدار باشد . هاشم ریاست قوم را بعهده گرفت و خدمات مهم غذا دادن و سقایت

حجاج را بخوبی انجام داد و نیکی و اکرام دیگر نیز در هنگام قحطی بمردم مکه نموده مورد توجه کامل آنها قرار گرفت (۱) لذا امیه فرزند عبدالشمس بر عموی

خود حسد ورزیده مخالفت نمود و عاقبت بدشمنی انجامید ولی هاشم راضی نبود که با برادر زاده خود راه ضدیت و دشمنی بسپارد بالاخره بکاهنی از بنی خزاعه

۱- اسم اصلی هاشم عمر بوده و این لقب را از اینجه باو داده اند که در هنگام قحطی برای قوم خود نان خرد میکرده است .

مراجعه و رفع اختلاف را بقضاوت او طلب نمودند او حکم بریاست هاشم داد لذا امیه دستش کوتاه و از مکه خارج شد و طبق شرائطی که قبول نموده بود تا مدت ده سال در شام بماند ولی کینه و دشمنی بین اولاد آنها باقی ماند و نتایج سوئی بخشید هاشم در شام زنی گرفت سلمی نام و از او اولادی بوجود آمد که او را شیبه نامیدند پس از آنکه هاشم از این جهان در گذشت برادر او مطلب جای او را گرفت هر چند از برادر خود عبدالشمس کوچکتر بود ولی در فضیلت و بزرگواری برتر بود و کار او بدون رقابت گذشت. وقتی مطلب برادر زاده خود شیبه را از شام با خود بمکه آورد مردم قریش گمان کردند که مطلب بنده ای خریده و با خود آورده است و او را عبدال مطلب خواندند با آنکه مطلب با آنها گفت که این جوان برادر زاده من است با اینحال بنام عبدال مطلب مشهور گردیده اسم اصلیش از خاطرها فراموش شد.

پس از وفات مطلب منصب پذیرائی حجاج و سقایه آنها به عبدال مطلب رسید و او مردی بود محترم و این شغل برای او بواسطه کمی فرزند ایجاد زحمت نموده بود چون آب را باید از مسافت دور آورده در حوضهای پوستی بریزند و بمصرف سقایه حجاج برسانند باینجه نذر کرد هر گاه دارای ده پسر شد که کمک او برای ایفای اینوظیفه باشند یکی از آنها را در پیشگاه خانه کعبه و بنتها قربانی نماید پس از سالها فرزندان او چنانکه خواسته بود به ده رسید و آنها را برای وفای بعهده خود حاضر نمود و در پیش هبل بطوریکه رسم عرب بود بوسیله از لام قرعه بنام آنها زد قرعه بنام عبدالله که از همه فرزندانش کوچکتر بود درآمد و خواست بندر خود وفا نموده عبدالله را قربانی نماید ولی خویشاوندان مادریش که از اهل مدینه بودند راضی نشده و عبدال مطلب را رهنمائی کردند که فدیهئی بجای آن بدهد و او از قبول این رای و عقیده بیم داشت تا بالاخره چاره اینکار را از شخص کاهنی که در مدینه بود خواستند و او گفت بین ده شتر که خون بها و معمول عرب است و شخصی که برای قربانی انتخاب شده قرعه بیندازند اگر باز قرعه بنام آن شخص درآمد آنقدر بر تعداد شتران بیافزاید تا خدا راضی شود لذا بگفته او عمل کرده باز

بنام عبدالله درآمد و بر شماره شترها افزودند تا بصد رسید و قرعه به نام شتران درآمد و این عمل را تکرار نمودند در هر دفعه بنام شترها قرعه درآمد و عبدالمطلب از رضایت خداوند مطمئن گردید و شترها را کشته بفقرا تقسیم نمودند و عبدالله که مقدر بود از او شخص بزرگی یا بر صه وجود گذارد محفوظ ماند از این رو است که حضرت محمد در مقام فخر و مباهات خود را انا بن الذبیحین یعنی من فرزند دو قربانی هستم نامید که اشاره است به قربانی اسمعیل بن ابراهیم جد اعلی آنحضرت و عبدالله پدر بلا فصل خود.

۵ - عام الفیل

اهمیت مکه روز بروز در بین اعراب افزون میگردد لذا بعضی از نواحی دیگر هم در صدد برآمدنند معبد هائی ترتیب دهند که اعراب را از توجه بمکه و زیارت بتها باز دارند لذا آبرهه پادشاه یمن که تابع پادشاه مسیحی حبشه بود بکمک قیصر روم به تزئین معبد واقع در شهر صنعا پرداخت و میخواست عربها بآن معبد رو آور شوند ولی از این راه نتیجه نگرفت و اتفاقاً شخص عربی از طایفه بنی مالک بن کنانه آن کنیسه را آلوده ساخت لذا او در صدد برآمد که مکه و خانه کعبه را ویران سازد بدینجهت با سپاه فراوان و فیلهای جنگی حرکت نمود و چون عربها تا آنوقت فیل را ندیده بودند لذا در حکایات و روایات خود این سال را که چنین قضیه واقع شد به عام الفیل معروف و مشهور ساختند (۵۷۰ میلادی). ساکنین مکه که اینخبر را شنیدند سخت بیمناک شده و عبدالمطلب بهمراه جمعی از اهالی و فرزندان خود بلشگرگاه آبرهه که در مکانی موسوم به مغس بود و تا مکه دو میل راه داشت رفت و او مقدمش را گرامی داشت و شتران او را که به یغما برده بودند باز پس داد و چون عبدالمطلب درباره خانه کعبه صحبتی ننمود آبرهه تعجب کرده و شگفتی خود را باو اظهار داشت عبدالمطلب گفت أنا رب الأباعر و ان للیب ربنا سیمنعه یعنی من صاحب شتران هستم و خانه کعبه را نیز خدائی هست که حفظ خواهد نمود مردم از بیم سپاهیان آبرهه در صدد تخلیه شهر بودند عبدالمطلب بخانه کعبه رفته و با جمعی بدعا و راز و نیاز پرداخته برای دفع شر او از خدا یاری طلبیدند چیزی

نگذشت که همراهان ابرهه بوبای آبله مبتلا شده و بر آنها تلفات زیاد وارد شد حتی خود ابرهه نیز دچار گردید و ناگزیر بقیه سپاه خود را برداشته مراجعت نمود و این سال را مردم مکه بنا بر معمول آن زمان که هر حادثه عجیب و فوق العاده‌ئی را مبدأ تاریخ قرار میدادند عام الفیل نامیده و مبدأ تاریخ خود قرار دادند در قرآن کریم نیز باین واقعه اشاره شده چنین میفرماید (الم تر کیف فعل ربك بأصحاب الفیل الم يجعل كیدهم فی تضلیل و ارسل علیهم طیراً ابابیل ترمیهم بحجارة من سجیل فجعلهم كعصف مأكول) یعنی آیا ندیدی چگونه پروردگار تو با اصحاب فیل رفتار کرد و مکرشان را در گمراهی قرار داد و پرندگان را دسته دسته بر آنها فرستاد که سنگهایی از گل پخته بر آنها ریخته و مانند برگ خورد شده ریز ریزشان نمود). این پیش آمد براهمیت مقام مکه و خانه کعبه افزود و ساکنین آن بر حفظ حیثیات و شئون آن همت گماشتند و رسوم و عادات خود را که برای پرستش بتها و طواف آنها بجای می آوردند بانهایت علاقه حفظ نمودند.

۶ - پیغمبران و مصلحین عرب

در میان قوم عرب از سالیان قبل پیغمبرانی پیدا شدند که قبیله خود را پرستش خدای یگانه دعوت نمودند مانند یهود که در بین قوم عاد ظاهر شد قوم مزبور از نژاد سام بن نوح و در شمال حضر موت سکونت داشتند و حکایاتی از تمدن و ثروت قوم مزبور ذکر شده و از آن جمله است حکایت شهر ارم ذات العمداد که در قرآن شریف نیز باین عبارت از آن توصیف گردیده: (الم ترکیف فعل ربك بعاد ارم ذات العمداد التی لم یخلق مثلها فی البلاد) و چنین گفته اند که یکی از ملوک آن قوم معروف بشداد بن عاد آن شهر را در سرزمین احقاف بنا نموده در زمینی بمساحت ده فرسخ مربع و در آن قصرهای مزیں بطلا و نقره و سنگهای قیمتی ساخته و در جویهای آب روان بجای سنگ ریزه جواهرات و طلای خالص ریخته بود و هود هرچه بر آنها خواند و دعوت بخدای یگانه نمود دعوتش را نپذیرفتند چنانکه در قرآن نیز مذکور است «یا هود ما جئتنا ببینة و ما نحن بتارکی آلهتنا عن قولك و ما نحن لك بمؤمنین» و پس از او صالح قوم ثمود که مابین حجاز و شام اقامت داشتند دعوت نمود و آنها را براه

راست هدایت کرد او نیز نتیجه‌ئی از دعوت خود نگرفت چنانکه باز در قرآن مذکور است (قالوا یا صالح قد کنت فینا مرجواً قبل هذا أتئنا ان نعبد ما یعبد آبائنا واننا لفی شک مما تدعوننا الیه مریب) «وهمچنین شعیب در اراضی مدین قوم را بعبادت خداوند میخواند درباره او نیز قرآن شریف باین عبارت ناطق است «والی مدین ایاهم شعیباً قال یا قوم اعبدوا الله مالکم من اله غیره» ولی از او هم نپذیرفتند و سالهای دراز بر این منوال گذشت تا تدریجاً دیانت یهودی و مسیحی در جزیره‌العرب شیوع یافت. یهودیها عده‌ئی بودند که پس از خرابی بیت المقدس متواری شده و جمعی از آنان در یثرب که بعداً مدینه‌النبی خوانده شد سکونت اختیار نموده و عده‌ئی از آنها در حجاز و اطراف آن پراکنده شده بودند و اعراب را بدیانت خود میخواندند بعضی از قبایل عقائد آنان را پذیرفته و بدیانت یهود درآمدند مشهورترین آنها در یمن ذونواس پادشاه آنجا بود که خود و قبیله و بستگانش جمیعاً کیش یهود را قبول نموده و بی اندازه در حمایت این دین تعصب میورزیدند بطوریکه بواسطه حادثه‌ئی که پیش آمد اعراب مسیحی شده نجران را تحت فشار قرار داده با جمعی از کشیشان آنها در آتش سوزانیده معدوم نمود و در قرآن نیز در سوره ۸۵ آیات (قتل اصحاب الاخدود النار ذات الوقود اذ هم علیها قومودهم علی ما یفعلون بالمؤمنین شهودوما تقموا منهم الا ان یؤمنوا بالله العزیز الحمید) در باره این قضیه نازلشده یعنی هلاک شدند صاحبان خندق و آتش سوختار هنگامیکه در کنار آن نشسته بودند و بر آنچه با مؤمنین میکردند شاهد بودند و مؤمنان جزایمان بخدا گناهی نداشتند (۱) و بسیاری از عقائد و رسوم

۱ - خلاصه این قضیه این است که ساکنین نجران بواسطه مردی مسیحی موسوم به قیمیون بدیانت مسیح درآمدند ذونواس پادشاه یمن که یهودی بود بآنجا رفته آنها را بدیانت یهود دعوت نمود ولی آنها نپذیرفتند لذا خندقی کنده و آتش برافروخت و مسیحیان را در آن بیانداخت و آنها را بدینطریق کشت و اینواقعه در تاریخ ۵۳۴ میلادی رخ داد یکی از آنان فرارنموده به قیصر روم ژوستینیان شکایت نمود و قیصر نامه پادشاه حبشه نجاشی نوشت که از پادشاه یمن انتقام بگیرد و او سپاهی که فرمانده آن ارباب نام داشت فرستاد و در آن سپاه مردی بنام آبرهه بود پس از آنکه یمن را تسخیر نمود و حکومت ذونواس را از بین برد آبرهه او را کشته و خود بجایش نشست و این آبرهه همانست که برای ویرائی کعبه اقدام نمود پس از آبرهه اولادان او حکومت می نمودند تا آنکه سیف بن ذی یزن اول بدربار روم شکایت نمود و چون

آنها را نیز اعراب فرا گرفته داخل در عبادت بت‌های خود نمودند مانند قربانی حیوانات و اعتقاد
 بفرشته و جن و بهشت و دوزخ و تاریخ خلقت عالم و شیطان و ابلیس و نیز مبادی و تعالیم دینات
 مسیح نیز که در آن زمان بچند فرقه تقسیم شده بود در بین اعراب شیوع یافته و شهر
نجران مرکز مسیحیان محسوب میگردد و دو فرقه از آنان که عبارت از نسطوری
و یعقوبی بود عقائدشان در دو ناحیه مورد قبول واقع شده بود مذهب نسطوری
 در حیره سرحد ایران و مذهب یعقوبی در شام سرحد روم و ملوک آل غسان بطوری

از آنجا مایوس شد بدربار کسری انوشیروان پادشاه ایران رو آورد و پادشاه ایران باو کمک نموده سپاهی
 فرستاده یمن را تحت تصرف خود در آورده حبشی‌ها را بیرون نمود و تا زمان انتشار اسلام در تبعیت ایران
 باقی بود .

در تاریخ یهود صفحه ۱۸۳ راجع بحادثه مزبور چنین مینویسد (ابو غریبه پادشاه یمن در حدود
 سال ۵۰۰ میلادی در ضمن جنگی که با قیاد پادشاه ساسانی داشت شهر یثرب را محاصره کرد زیرا پسرش که
 حکومت شهر را بعده داشت در آنجا بقتل رسیده بود چون محاصره بطول انجامید و ساکنان شهر به تنگی
 افتادند دو نفر از علمای یهود بنام کمب و اسد برای طلب بخشش نزد ابو غریبه رفتند آن دو نفر در این
 ملاقات شاه یمن را بمعتقدات یهود آشنا کرده و موفق شدند او وهمه لشگربانش را بکیش یهود درآوردند ولی
 یمن در دوره ذونواس نوه ابو غریبه تماماً بکیش یهود پیوست (۵۲۰ میلادی) ذونواس در کیش جدید
 تصب شدید داشت و برنامه عربی خود نام یوسف را نیز افزود این پادشاه از مصائبی که از طرف روم شرقی
 بیزانس بهم کیشان یهودی وی وارد میآمد بسیار در خشم شد و خواست برضد امپراطور روم تظاهراتی
 بنماید بنا براین روزی شنید بازرگانان بیزانس بکشور وی وارد شده‌اند همه را دستگیر کرد بدار آویخت
 یکی از امرای عرب مجاور ویرا از اینعمل ملامت کرد و بوی اعلان جنگ داد ذونواس در این جنگ شکست
 خورد ولی از رفتار خویش دست برنداشت و مسیحیان شهر نجران را برای انتقام مورد آزار و قتل و غارت
 قرار داد این عمل همه مسیحیان اطراف را بخشم آورد و پادشاه حبشه که از دیر زمانی تاج سلطنت عرب را
 بر سر یک فرد یهودی بچشم نیک نمی‌گریست بتحریر مسیحیان و پشتیبانی روم به ذونواس اعلان جنگ داد
 و با کشتیهائی که از طرف فرماندهان روم در دست رس وی گذاشته شد سپاه عظیمی در یمن پیاده کرد و
 ذونواس را شکست سختی داد و شهر یمن را ویران و ساکنان آنرا از دم شمشیر گذرانید و بقیه السیف را
 باسارت برد ذونواس که راه فرار را بسته دید خود را از بالای تخته سنگی بدریا انداخت و جان سپرده و دولت
 یهودی عربستان در مدت کوتاهی از هم پاشیده شد (۵۳۰ میلادی) .

و در کتاب تاریخ کلیسای روم قدیم صفحه ۳۵ راجع بواقعه مزبور مینویسد «تاجری موسوم به حیان
 از اهل نجران که در جنوب عربستان است مسافرتی بایران نمود و در شهر حیره که در نزدیک نجف است
 با بعضی از مسیحیان آشنا شد و ایمان آورده تممید گرفت چون به نجران مراجعت نمود فامیل خود و بسیاری
 از رعایایش مسیحی شدند در ۵۲۳ میلادی جفای شدیدی بتوسط مصروق پادشاه یهودی یمن بر مسیحیان وارد
 آمد مصروق مملکت نجران را در تحت تسلط خود آورد و تمام مسیحیان امر کرد که یا مسیح را انکار نمایند
 و یهودی شوند و یا حاضر بمرگ گردند چون مسیحیان از انکار ایمان امتناع نمودند مصروق امر نمود
 تا نمازخانه‌ئی را که در آن ۴۲۷ کشتیش جمع شده بودند آتش زنند و همه را بسوزانند بعد به مسیحیان
 دیگر نجران روی آورده مرد وزن و بچه‌ها قتل عام نمود و در این جفا زنان نیز باندازه مردان با شجاعت
 علاقه خود را بمسیح نشان دادند در سوره ۸۵ قرآن باین جفا اشاره شده است .

که بعضی از عربها رهبانیت و انزوا اختیار نموده و در پناه دیر بعبادت میپرداختند مانند حنظله طائی که از قوم خود کناره گیری نموده و در نزدیک فرات دیری بنا نمود و قس بن ساعده خطیب مشهور نیز گوشه نشینی و زهد را پیش گرفت و به نصایح اخلاقی مردم را موعظه و براه راست و خدا پرستی دعوت مینمود و نیز زید بن عمر بن نفیل که برای او انتباه حاصل شده و دست از بت پرستی کشیده و مردم مکه او را بیرون کرده و عاقبت هنگامیکه خواست بمکه باز گردد هجوم نموده او را کشتند. و حارث بن کلبی ثقفی که از اهل طائف و علم طب و موسیقی را در فارس فرا گرفته و کلمات حکیمانه اش معروف گردید (۱) و همچنین نفوس دیگر پیدا شدند که شرب خمر را حرام شمرده و بیزاری از بتها را بمردم تلقین مینمودند با اینحال در عادات و رسوم قبائل عرب که بشدت متمسک بوده و برای حفظ و حمایت آن بسختی تعصب میورزیدند تغییرات کلی حاصل نشد و عقیده توحید که بواسطه ادیان سابقه در کنار بت پرستی قرار گرفته بود تا اندازهئی سبب تنمیه نفوس شده و جمعی از عقائد پدری دوری اختیار نموده و منتظر بودند که فرج و گشایشی دست داده پیغمبری برانگیخته شود و در حقیقت قبل از ظهور اسلام يك جنبش و حرکتی در میان عدهئی از متفکرین عرب حاصل شده بود که مردم را مستعد برای قبول دعوت جدید نموده بود.

۱ - در جلد اول کتاب یرتو اسلام صفحه ۱۶۱ مذکور است (قطعی در کتاب اخبار الحکما چنین روایت میکند (حارث بن کلبه از ثقیف و اهل طائف بوده بایران مسافرت و علم طب را از اهل جند شاپور و دیگر کسان آموخته بود او علم طب را در جاهلیت و قبل از اسلام خوب آموخته بود بطوریکه در خود ایران هم مشغول معالجه شده بود اهالی ایران و کسانی که ایرانی بوده و او را می شناختند شهادت داده بودند که او در فن خود حاذق بوده پیغمبر هم بهر که مریض میشد امر میداد که باو مراجعه نماید سمیه که مادر زیاد بن ابیه بوده کنیز حارث بوده « و نیز در جلد ثانی یرتو اسلام صفحه ۲۸۶ راجع به شهر جندی شاپور چنین مرقوم است « جندی شاپور شهر بزرگی بود در خوزستان که شاپور اول آنرا ایجاد و بنا کرده بود بدین سبب بنام او معروف گردید شهر مزبور را زندان اسراء رومی قرار داد و شاید به همین علت مرکز تمدن و فلسفه یونان شده بود انوشیروان در آنجا مدرسه معروف طبر را بنا کرد در آن مدرسه علوم و آداب یونانی تدریس میشد مسلمین آنرا مانند اغلب شهرهای ایران فتح و تصرف نمودند مدرسه مزبور نیز بحال خود تا زمان بنی العباس دایر و برقرار بود در زمان یاقوت صاحب معجم البلدان اثری از آن شهر جز چندین تپه نمانده بود امروز هم اثری از آن جز محلی که بشاه آباد معروف است نمانده است »

۷ - تولد حضرت محمد

کوچکترین فرزند عبدالمطلب عبدالله در سن بیست و چهار سالگی با آمنه دختر وهب از قبیله بنی زهره ازدواج کرد و پس از انجام مراسم زفاف بسفر تجارتنی عزیمت نمود ولی در همان آغاز جوانی هنگام بازگشت از سفر که برای دیدار خویشان خود بمدینه رفت در آنجا مریض شده فوت نمود و از مال دنیا پنج شتر و یک کنیز که نامش برکه و کنیه اش ام یمن بود باقی گذاشت آمنه حامله بود و پس از

خاتمه دوران حمل طفلی زائید و جدش عبدالمطلب او را محمد نامید تاریخ حقیقی

تولد آنحضرت معین نیست بعضی روز دوازدهم ربیع الاول و بعضی روز هفدهم و بعضی هشتم و یا نهم اینماه از سنه عام الفیل دانسته اند که مطابق است با سال چهل و دوم

از سلطنت انوشیروان در ایران و سال ۵۷۲ میلادی و بعضی تولد را در ۲۰ آوریل سال ۵۷۱ میلادی دانسته اند و بهر حال سال تقریبی تولد آنحضرت بین سالهای ۵۷۰

و ۵۷۲ میلادی است. محل تولد آنحضرت مکه و در خانه عبدالمطلب میباشد عادت

اشراف عرب بر این بود که اطفال خود را چند روز بعد از تولد بدایه میدادند که شیر داده و در صحرا بزرگ نمایند و تا سن هشت سالگی بشهر بازنگردند و قبیله

سعدیه در بین تمام قبائل از حیث داشتن دایه گان و فصاحت و بلاغت معروف بود

لذا آمنه در انتظار آنها بود و هنگامیکه زنان قبیله از صحرا بمکه آمدند هر کدام

طفلی را با خود همراه بردند و هیچکدام محمدا قبول نکردند زیرا نگاهداری

طفل یتیم برای آنها چندان فایدهئی نداشت یکی از زنان قبیله حلیمه نام که بواسطه

لاغری کسی طفلی باو نداده و دست خالی باز میگشت لاعلاج برای آنکه مورد

سرزنش سایر زنان قرار نگیرد محمدا را از مادرش قبول نمود و با خود برد و قبل

از آن ثوبه کنیز ابولهب عموی آنحضرت چند روزی آنحضرت را شیر داد و چون

چندی حمزه عموی دیگر او را نیز شیر داده باینجه حضرت محمد و حمزه برادر

رضاعی شدند پس از پنجسال که حلیمه آنحضرت را شیر داده و در صحرا بزرگ

نمود باز آورده بمادرش سپرد و در تحت کفالت جدش عبدالمطلب او را نهایت

عزیز و گرامی میداشت در سن شش سالگی مادرش آمنه نیز دنیا را وداع گفت و این

سال ۵۷۱ م
سال ۵۷۲ م
سال ۵۷۰ م
سال ۵۷۱ م
سال ۵۷۰ م

۴

۱۲
۱۷
۱۹

حادثه تأثرات شدیدۀ فی برخاطر آنحضرت وارد نمود و نزد جدش عزیزتر گردید ولی چیزی نگذشت که عبدالمطلب نیز مریض گشت و درحالیکه سن آنحضرت هشت ساله بود درگذشت و قبل از آنکه درگذرد او را بیکی از پسران خود مسمی بعمران که کنیه اش ابوطالب بود و با عبدالله پدر آنحضرت از یک مادر و دارای خلق و سیرت نیکو و مردی شاعر و حکیم بود بسپرد ابوطالب نیز او را مانند اولاد خود عزیز داشته در منزل خود نگاهداری مینمود و در سفر تجارتی که بشام نمود آنحضرت را که در سن دوازده یا سیزده سالگی بود باتفاق خود بشام برد و گفته اند در این سفر وقتیکه آنحضرت باتفاق عموی خود به بصری که از شهرهای قدیم روم و نزدیکی دمشق بود رسید راهبی که به نیکوکاری معروف بود بنام سرجیوس و ملقب به بحیرا یعنی دانشمند ویرا دیده گفت بزودی از این جوان کار بزرگی بروز نموده و نامش در تمام دنیا بلند خواهد شد (۱) در این سفر چون فایده ای عاید نشد در مراجعت دیگر سفری نمود و با ثروت مختصری که داشت زندگی مینمود و محمد نیز همچنان با عمش بسر میرد و سفر دیگر نیز در سن هفده سالگی باتفاق عموی دیگر خود عباس نمود ولی همچنان چیزی از منافع تجارت و مال دنیا بدست نیامده در حال فقر و بینوائی میگذرانید و ابوطالب نیز فقیر و عیالمند بود باینجه درصدد برآمد که برای آنحضرت کاری پیدا نماید لذا نزد خدیجه دختر خویلد که از اشراف و متمولین عرب و دارای ثروت و مال فراوان بود و اشخاصی را برای کارهای خود اجیر مینمود رفته و در باره آنحضرت با او صحبت و مذاکره نمود و خدیجه راضی شد که او را با حقوق معینی بکارهای تجارتی خود بگمارد لذا با غلام خدیجه که نامش میسره بود و کاروان تجارتی بشام سفر نموده و در این سفر منافع کثیری عاید شده مراجعت کرد و خدیجه نهایت مسرور شده آنحضرت را در کارهای خود امین نمود و تدریجاً این اطمینان به محبت مبدل گردیده و در حالیکه خدیجه در سن چهل سالگی و آنحضرت بیست و پنجساله بود ازدواج نمودند و از این راه از فقر و بینوائی رهائی یافته و در قرآن در مقام تشکر از این نعمت است که میفرماید → «الم یجدک یتیمًا فاوی و وجدک ضالًا فهدی و وجدک عائلًا و اغنی» یعنی آیا خدا

تورا یتیم نیافت و پناهت داد و ترا سرگردان یافت و راهنمایی کرد و عیالمدت یافت و بینای ساخت. از آن بعد آنحضرت بواسطه ازدواج با خدیجه ثروتمند شده و یکی از اولادان ابوطالب عموی خود علی را بمنزل خود آورده نگاهداری نمود و اولاد دیگر او جعفر را عباس عموی دیگر بکفالت خود گرفت آنحضرت علاوه بر ثروت ظاهری بواسطه فضائل معنوی و حسن خلق در بین اهالی مکه به نیکی شهرت یافت و همه بنظر احترام با او مینگریستند و آنحضرت نیز با عموم مردم بمحبت و مهربانی رفتار میکرد و از جمله مسائلی که بر شهرت آنحضرت افزود آنکه اهالی مکه چون دیوارهای کعبه کوتاه و شکاف برداشته بود و سقف هم نداشت در صدد برآمدند بنیای آنرا از نو بسازند و چهار طرف خانه را قسمت کردند تا هر قبیله‌ئی يك طرف را خراب کند و بسازد ولی برای خراب کردن آن دچار شك و تردید بودند و از غضب خدایان میترسیدند و لیدین مغیره با ترس و بیم قسمتی از رکن یمانی را ویران نمود و چون دیدند باو صدمه‌ئی نرسید از تردید بیرون آمده دیوارها را برداشته و برای تجدید بنای آن اقدام نمودند حضرت محمد نیز در اینکار شرکت داشت و موقعیکه خواستند حجر الاسود را بجای خود بگذارند اختلاف پیش آمد و هر يك از قبایل افتخار نصب آنرا میخواست بخود اختصاص دهد نزدیک بود بین آنها جنگی در گیرد لذا ابوامیه مخزومی که مرد سالخورده و با تجربه‌ئی بود میانجیگری نموده قرار بر این گذاشتند که حکمیت آنرا با اولین کسیکه از در صفا کار آید و اگذارند حضرت محمد اولین کسی بود که از آن در داخل شده و آنحضرت باین ترتیب حکمیت نمود که دستور داد فرشی بر زمین گسترده و بدست خود حجر الاسود را بر آن گذاشت آنگاه فرمود رؤسای قبائل هر يك گوشه‌ئی از آنرا گرفته بیای بنا آوردند و خود آنحضرت سنگ را برداشت و بجای خود نصب نمود و رفع اختلاف گردید در اینموقع آنحضرت سی و پنجساله بود.

۸ - بعثت

مراضین و زهاد عرب غالباً در کوه حری که در سه میل مسافت از مکه قرار گرفته عزلت گزیده بعبادت میپرداختند و آنرا تحنث مینامیدند حضرت محمد نیز

در هر سال یکماه بآن محل رفته گوشه گیری اختیار مینمود در این موقع که چهل سال از عمر آنحضرت گذشته بود در ماه رمضان که مطابق با سال ۶۱۰ میلادی و سال بیستم سلطنت خسرو پرویز بود بکوه مزبور رفته و مجاورت اختیار فرموده بود در این حال ضمیر منیر آنحضرت بانوار وحی الهی روشن و برای هدایت و رهنمائی بشر مبعوث گردید (۱) اولین آیات الهیه که بر آنحضرت نازلشد این آیات بود « اقرء باسم ربك الذی خلق خلق الانسان من علق اقرء وربك الاکرم علم الانسان بالقلم علم الانسان ما لم يعلم » یعنی بخوان بنام پروردگارت که خلق کرد ، خلق کرد انسان را از خون غلیظ ، بخوان و پروردگارت از همه بزرگتر است انسان را آموخت بوسیله قلم ، آموخت انسانرا آنچه که نمیدانست . همینکه این آیات بر قلب آنحضرت وارد شد نزد خدیجه آمده از آنچه واقع شده بود او را آگاه ساخت و بطوریکه مشهور است از همین آيات اندام حضرت را لرز فرا گرفته بود لذا استراحت نموده و فرمود بر روی آنحضرت چیزی بیاندازند و او را بپوشانند و خدیجه نزد ورقه بن نوفل پسر عموی خود که مسیحی شده و مکرر راجع به مذمت بتها با او صحبت نموده بود رفت و ما وقع را برایش نقل نمود و او که بمندرجات انجیل و تورات آشنا بود گفته های آنحضرت را مطابق آئین موسی و مسیح دیده گفت این همان ناموسی است که بموسی نازل شده و خدیجه را مطمئن نمود لذا خدیجه برسالت آنحضرت اطمینان یافته و دانست که آنچه بر قلب حضرت وارد شده وحی الهیست لذا مراجعت نموده و آنحضرت را در خواب دید در آنحال این سوره نازل شد « یا ایها المدثر قم فانذر وربك فكبر وثيابك فطهر والرحز فاهجر ولا تمنن تستكثر ولربك فاصبر » یعنی ای گلیم برسر کشیده قیام کن و بترسان مردم را و پروردگارت را بزرگی یاد کن و لباست را پاک و تمیز کن و از گناه دوری بگیر و منت مگذار و زیاده طلب مباش و برای پروردگارت شکپا باش . روزی ورقه بن نوفل نیز آنحضرت را دیده و کلمات آنحضرت را شنید و گفت همان ناموس اکبر که بموسی نازل شده بتو نیز نازل گردیده است . پس از آن تا چندی وحی منقطع گشته و

۱ - در سورة البقره آیه ۱۸۴ میفرماید (شهر رمضان الذی انزل فيه القرآن هدی للناس و بینات

آنحضرت از اینجهه که مبادا خداوند او را ترك و وا گذاشته باشد دچار اضطراب گردید چیزی نگذشت که این سوره نازل شد « والضحی واللیل اذا سجدی ما ودعک ربک وما قلی وللآخرة خیر لک من اولا ولسوف یعطیک ربک فترضی الم یجدرک یتیمأ فآوی و وجدک ضالاً فهدی و وجدک عائلاً فاغنی فاما الیتیم فلا تقهر واما السائل فلا تنهر واما بنعمة ربک فحدث » یعنی قسم بهنگام چاشت و قسم شب و قتیکه تاریک میشود خدای تو تورا وانگذاشت و دشمن نگرفت آخرت برای تو بهتر است از دنیا شاید خدا بتو عطا کند چیزهایی که خشنود شوی مگر یتیم نبودی و پناهت داد و سرگردان بودی راهنمائیت کرد فقیر بودی بی نیازت ساخت یتیم را میازار و سائل را زجر منما و به نعمت پروردگارت گفتگو کن .»

پس اولین شخصی که مؤمن گشته و برسالت آنحضرت اطمینان یافته اعتراف نمود خدیجه عیال آنحضرت بود که با نهایت مهربانی اظهاراتش را تصدیق نموده و با او نماز گذاشت و دوم علی بن ابیطالب بود که جوان ده ساله و در خانه آنحضرت بسر میرد پیروی نموده و او اولین مردی است که ایمان آورد سپس زید بن حارثه (۱) بنده و پسر خوانده آنحضرت سومین کسی بود که اسلام آورده و باین ترتیب اولین بذر ایمان در عائله آنحضرت کشته شد آنگاه در پنهانی بانشار دعوت خویش پرداخته و اول کسی که خارج از نزدیکان دعوتش را پذیرفته ایمان آورد عبدالله ابوبکر بن ابی قحافه است که مردی ساده و نزد قوم و خویشان خود محبوب بود و او بعد از آنکه مؤمن گردید چند نفر از دوستان و آشنایان خود را مانند عثمان بن عفان و عبدالرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص و زبیر بن العوام و طلحة بن عیdale و ابوعبیده جراح و عمار یا سر نزد آنحضرت آورده ایمان آوردند و آنها بمسلمین سابقین نامیده شدند و چون عده مؤمنین کم بود از بیم مخالفین نماز خود را غالباً در خارج شهر و در پناه کوهها و درهها بجا میآوردند و تا مدت سه سال در پنهانی بدعوت عدهئی همت گماشتند و قریب پنجاه الی شصت نفر داخل در

۱ - در صفحه ۱۱۱ جلد اول پرتو اسلام مذکور است «در کتاب اسدالغایه چنین آمده زید بن حارثه بنده پیغمبر از قضاعه و مادر او از طی بود مادر او برای دیدن خویشان خود که بنی معن بودند سفر کرده بود که خیل بنی القین بن حر او را غارت و اسیر نمود زید را بیازار عکاظ برده بحکم بن حرام فروختند او هم زید را بعهه خویش خدیجه بنت خویلد بخشید و او هم غلام پیغمبرش نمود و پیغمبر او را آزاد کرد .»

پیروان آنحضرت گردیده و بتوحید خدای یگانه و ناچیزی بتها و رسالت حضرت محمد اعتراف نمودند و هر هنگام که قریش آنها را در حال نماز میدیدند تمسخر و استهزا نموده آزار میرسانیدند لذا این آیه نازل شد (فاصدع بما تؤمر و اعرض عن المشركين انا كفيناك المستهزين) یعنی آشکار کن آنچه را که امر داری و دوری کن از معرضین و مشرکین و ما تورا از شر استهزا کنندگان حفظ میکنیم . و چون این آیه نازل شد (وانذر عشیرتک الاقربین و اخفض جناحک لمن اتبعک من المؤمنین فان عصبوک فقل انی بری مما تعملون) یعنی بترسان اقوام نزدیک خود را و نسبت بمؤمنین و کسانی که از تو پیروی نموده اند فروتنی نما و اگر ترا اطاعت نکردند بگو من از اعمال شما بیزارم . موقع آن رسید که دعوت را آشکار فرمایند لذا ابتدا بخویشاوندان خود پرداخته دستور فرمود علی بن ابیطالب غذائی تهیه نموده وعدهئی از آنها را که بجهل نفر بالغ میشدند بمنزل پدر خود ابوطالب دعوت نماید و چون از صرف غذا فراغت حاصل شد آغاز سخن نمود و چون آنجمعیت قبلاً دریافته بودند که آنحضرت میخواهد آنها را بترك عبادت بتها و پرستش خدای یگانه بخواند (عبدالغزی عموی آنحضرت که بعداً ابولهب خوانده شد صحبت آنحضرت را قطع نموده فوراً از مجلس برخاست و حاضرین متفرق شدند و نتیجه ای حاصل نشد ولی آنحضرت مأیوس نگردیده دفعه دیگر باز آنها را دعوت فرمود و پس از صرف غذا شروع به صحبت نمود که من برای شما خیر دنیا و آخرت آورده ام و گمان نمیکنم تا حال کسی بهتر از آنچه من برای شما آورده ام آورده باشد شمارا بعبادت خدای یگانه میخوانم هر يك از شما در این دعوت مرا کمک و یاری نماید جانشین و وصی من خواهد بود تنها کسیکه در آنجمع بنصرت آنحضرت قیام نمود علی بن ابیطالب بود و آنحضرت درباره علی فرمود که این برادر و وصی و جانشین من خواهد بود از او اطاعت کنید ولی سایرین با نظر حقارت باو نگاه کرده و مسخره کنان مجلس را ترك نمودند و به ابوطالب گفتند که تورا امر کرد که از فرزندت اطاعت کنی (۱) پس از آنکه از دعوت خویشاوندان مأیوس گردید بدعوت مردم مکه قیام فرمود و همواره بتهای آنان را

عبدالغزی
عموی
ابولهب

مذمت نموده پدر و نیاکانشان را کافر و گمراه خواند و قوم بقصد آزار و اذیت آنحضرت برآمدند خصوصاً آنکه ابولهب و زنی در دشمنی و عداوت پیشوای دیگران قرار گرفته و در هر محلی که آنحضرت را مشغول به صحبت میدید مردم را از شنیدن باز میداشت.

۲۰۶۰۰۰۰

۲۰۶-۰۸۹

۹ - مخالفت قریش

چون اشراف قریش ملاحظه نمودند که آنحضرت و پیروان علناً بمذمت و نکوهش تنها پرداخته و مردم را به پرستش خدای یگانه میخواند جمعی نزد ابوطالب آمده و زبان بشکایت باز نمودند که برادر^{علیه السلام} تو از دین و آئین ما عیب جوئی میکند و پدران ما را بضلالت و گمراهی یاد میکند و بتهارا که مورد احترام ماست توهین و تحقیر مینماید ابوطالب بنحوی آنها را ساکت نمود و چون کار دعوت بالا گرفت باز نزد او آمده سخت گرفتند که اگر او را از این عمل باز نداری ناگزیر بجنگ خواهیم پرداخت تا یکدسته از ما هلاک شود ابوطالب چون وضع جدائی و دشمنی قریش را سخت دید با آنحضرت گفتگو نموده اظهارات آنها را بیان کرد و در آخر گفت بمن و خودت رحم کن و مرا بزحمت ننداز آنحضرت بگمان اینکه عمویش از حمایت او خودداری میکند فرمود اگر آفتاب را در دست راست و ماه را در طرف چپ من بگذارند ترك این امر را نخواهم کرد و پس از آن بگریه افتاد ابوطالب آنحضرت را دلداری داده اطمینان داد که او را تسلیم آنها نخواهد نمود و گفت برو هرچه میخواهی بگو بخدا نمیگذارم بتو بدو گزندی برسد ابوطالب با آنکه اسلام نیاورده بود آنحضرت را بکمک و حمایت خود امیدوار نمود و با بنی هاشم درباره آنحضرت مذاکره نموده همه افراد طایفه برای تعصب قومیت خود را جهة حمایت و نصرت پیغمبر حاضر نمودند مگر ابولهب که امتناع نموده بصف منکرین و مخالفین پیوست لذا قوم قریش در ضدیت و مخالفت متفق گشته از هر تهمت و افترا و ناسزاگوئی فرو گذار نمودند چنانکه بزرگان قریش آنحضرت را به خون و افسونگری شهرت دادند بطوریکه مردم از ملاقات آنحضرت احتراز میجستند و چون بر پیغمبر عبور مینمودند گوشهای خود را میگریختند مبادا

کلماتش را بشنوند و فریفته شوند چنانکه اسعد بن زراره خزرجی وقتیکه از مدینه بمکه آمد تا قبیله قریش را بمساعدت خود برای غلبه بر قبیله اوس دعوت نماید بمنزل یکی از اشراف قریش وارد شد و همینکه ابراز مقصد نمود او متعذر گردید که ما به فتنه عظیمی دچار شده ایم زیرا که محمد دعوی پیغمبری نموده و رسم و آئین جدیدی آورده و ما تا او را از بین برنداریم دست بکار دیگری نخواهیم زد و باو تاکید نمود که در هنگام طواف کعبه اگر او را به بیند گوشهای خود را بگیرد مبادا کلمات او را شنیده سحرش در او اثر کند اسعد نیز ناچار در هنگام طواف گوشهای خود را گرفته بود که کلماتش را نشنود و همچنین طفیل بن عمر شاعر که مردی شریف بود چند نفر از قریش نزد او رفته او را ترساندند و گفتند سخنان محمد مانند سحر و جادو است ولی او روزی بطرف کعبه رفته بعضی از سخنان آنحضرت را شنیده ایمان آورد و نیز بر ادعای پیغمبر اعتراض نموده میگفتند تا وقتیکه امثال ولید بن مغیره در مکه و ابو مسعود ثقفی در طائف هستند که هر دو رئیس قبیله میباشند چگونه محمد دعوی پیغمبری مینماید و گفتار آنان در قرآن چنین وارد گشته (و قالوا لولنا نزل هذا القرآن علی رجل من القریتین عظیم) (۱) یعنی و منکرین گفتند چرا این قرآن بر مردی بزرگ از دو قزیه (مدینه و مکه) نازل نشد . و همچنین جمعی نزد آنحضرت آمده معجزاتی بر اثبات پیغمبری طلب مینمودند چنانچه در قرآن مذکور است «وقالوا لن نؤمن لك حتى تفجر لنا من الارض ينبوعا او تكون لك جنة من نخيل و عنب فتفجر الانهار خلالها تفجيرا او تسقط السماء كما زعمت علينا كسفا و تأتي بالله و الملائكة قبيلا او يكون لك بيت من زخرف او ترقى فی السماء و لن نؤمن لرقیتك حتى تنزل علينا كتابا نقرؤه قل سبحان ربی هل كنت الا بشرا رسولا » (۲) یعنی منکرین گفتند هرگز بتو ایمان نمیآوریم مگر اینکه از زمین چشمه آبی برای ما بجوشانی یا باغی از درختهای خرما و انگور که دارای نهرهای آب باشد احداث نمائی یا آسمانرا چنانکه گفته امی بر ما فرود آوری یا خدارا با گروه ملائکه بیاوری یا خانه امی از طلا ایجاد کنی یا با آسمان بالا بروی و باین بالا رفتن توهم ایمان نمیآوریم مگر آنکه در هنگام فرود آمدن کتابی بیاوری که

ما بخوانیم بگو منزه است پروردگار من آیا من جز بشر فرستاده خدا هستم » و چون برای تذکر و تنبه اعراب از حکایات و قصص گذشتگان بر آنها فرو میخواند نضربین حارث نزد آنحضرت نشسته حکایات و روایات تاریخی ایرانی را که فرا گرفته بود برای آنها خوانده میگفت حکایات من بهتر از قصه‌های محمد است (۱) و اشراف قریش چند نفر از شعرای خود را بهجو و بدگوئی آنحضرت واداشتند و کارتمسخر و استهزا را بجائی رسانده بودند که از آن حضرت قیمت اجناس را میخواستند که در کسب و تجارت ضرر نکنند چنانکه جواب آنها در قرآن چنین وارد گردیده (قل لا املك لنفسی نفعاً و لا ضراً الا ما شاء الله ولو كنت اعلم الغیب لاستکثرت من الخیر و ما منی السوء ان انا الانذیر و بشیر لقوم یؤمنون (۲) یعنی بگو بمنکرین که من برای خود نفع و ضرری مالک نیستم مگر آنچه را که خدا بخواهد و اگر من غیب میدانستم سود بسیاری میبردم و بدی بمن نمی رسید نیستم من مگر ترساننده و مزده دهنده برای کسانی که ایمان میآورند. و نیز چون آنحضرت در نزدیکی مروه نزدیک غلام مسیحی موسوم به جبر زیاد می نشست قریش گمان میکردند که محمد کلمات خود را از او فرامیگیرد و میگفتند اگر بنا هست دست از عقیده پدران خود برداریم بهتر است مسیحی بشویم و در قرآن باین موضوع اشاره شده میفرماید «و لقد نعلم انهم یقولون انما یعلمه بشر لسان الذین یلحدون الیه اعجمی و هذالسان عربی مبین (۳) یعنی ما میدانیم که منکرین میگویند این آیات قرآن را یک انسانی باو میاموزد در حالیکه زبان آن کسی که باو اشاره میکنند عجمی است و این آیات بزبان عربی آشکار است و بعضی مقصود از جمله (انما یعلمه بشر) را که از لسان کفار قریش گفته شده درباره سلمان فارسی میدانند. و چون آیات قرآن بر آنها میخواندند منکرین

(۱) در کتاب پرتو اسلام صفحه ۹۰ مذکور است (اعراب در جاهلیت بسیاری از داستانهای ایرانی و حکایات پارسی را شنیده و نقل و روایت مینمودند محافل و انجمنهای عرب غالباً بتاریخ و اخبار پارسی رونقی مییافت در سیره ابن هشام چنین آمده که نضربین حارث یکی از شیاطین قریش بود او نسبت به پیغمبر بسیار آزار داشت او بحیره رفته و در آنجا بر تاریخ ایران و پادشاهان ایرانی و داستان رستم و اسفندیار آگاه شد مایه‌ئی از آنها بدست آورده بود چون پیغمبر برای دعوت دین اسلام می نشست او هم می نشست و میگفت داستانها و اخبار من بهتر است بخدا ای گروه قریش سخن من نیکوتر و شیرین تر است سپس جای ایشانرا گرفته تاریخ ایران و خسروان پارسی و داستان رستم و اسفندیار را نقل مینمود بعد از آن میگفت آیا این سخنان بهتر است یا حدیث محمد او یکدام سخن نسبت بمن بهتر و بزرتری دارد.

(۲) سوره اعراف آیه ۱۸۸ (۳) سوره التعل آیه ۱۰۳

میگفتند اینها افسانه پیشینیان است چنانکه در قرآن میفرماید (و اذا تتلى عليهم آياتنا قالوا قد سمعنا لو نشاء نقلنا مثل هذا ان هذا الاساطير الاولين » یعنی زمانیکه خوانده شود بر کفار آیات مامیگویند شنیدیم اگر بخواهیم مثل این کلمات را خواهیم گفت اینها نیست مگر حکایات پیشینیان و آنحضرت را ابن ابی کبشه مینامیدند و این از آنجه بود که جدمادری آنحضرت ابو کبشه بود که در بت پرستی با قریش مخالفت نموده و ستاره شعرای یمانی یا شامی را میپرستید و این آیه قرآن هم اشاره باوست (انه هو - رب الشعری) و قریش با او مخالفت نمودند . و همچنین قریش همه جا مؤمنین را مورد تمسخر و استهزا قرار داده و با شدت و قساوت با زار آنها میپرداختند چنانچه طلحه و زبیر را بجرم مسلمانی گرفته بیک ریمان بسته عذاب نمودند و امیه بن خلف از اکابر قریش غلام خود دلال را که اسلام آورده بود در ریگهای داغ زیر آفتاب سوزان انداخته سنگی بر روی سینه او نهاد و او یک شبانه روز تحمل آن مشقت را نموده و در آنحال دائماً میگفت احد احد و دست از عقیده و ایمان خود نکشید تا آنکه ابو بکر او را تصادفاً در آنحال دید و با غلام خود معاوضه نموده آزاد ساخت و همچنین چند نفر بنده دیگر را نیز که اسلام آورده بودند و از صاحبانشان در عذاب بودند خریده آزاد نمود از جمله کنیزی مسماة به لینه از عمر بن الخطاب خریداری نمود زیرا تا آنوقت عمر قبول اسلام نموده بود و او را سخت آزار می رسانید و همچنین عمار و پدرش یا سرعنی و مادرش سمیه و صهیب بن سنان و حباب که منکرین آنها را تکلیف به تبری نموده عذاب میدادند و سمیه را آنقدر آزار و شکنجه نمودند که جان داده هلاک شد و او اول زنی است که در راه ایمان با اسلام شهید گردید و سایرین بواسطه آزار و شکنجه فراوان مجبور به سب و لعن گشته رهائی یافتند و عمار پس از تبری حضور آنحضرت مشرف گشته گریه کنان تقاضای عفو نمود و آنحضرت باو فرمود هر وقت بر تو سخت گرفتند موافق میل آنها رفتار کن و این آیه نازل گشت (من كفر بالله من بعد ايمانه الا من اكره و قلبه مطمئن بالايمان وليكن من شرح بالكفر صدراً فعليهم غضب من الله و لهم عذاب عظيم) (۱) یعنی کیست که اعراض کرد بخدا بعد از ایمان خود مگر کسیکه مجبور شود

ولی قلبش مطمئن بایمان است و لکن کسیکه سینه خود را بکفر باز کرد و کافر شد بر او باد غضب خدا و برای چنین کسان عذاب عظیمی است. وعده‌ئی رازره در تن کرده در بیابانهای شن زار خوابانده اصرار در سب و لعن نمودند و بعضی طاقت نیاورده سخنان ناشایسته گفتند باینجه اصحاب غالباً بکوهها و مغاره‌ها پناه برده نماز بجا می‌آوردند خود آنحضرت نیز از اذیت و آزار قوم در امان نبود چنانکه روزی در نزدیکی کوه صفا و مروه عمرو بن هشام ملقب به ابو جهل با آنحضرت برخورد نموده بنای سب و شتم را گذاشت و توهین و تحقیر نمود و حمزه بن عبدالمطلب عموی پیغمبر که مردی شجاع و بی‌باک بود مطلع شده و با نهایت خشم و غضب بسمت کعبه رفته به عمرو بن هشام در آویخت و او را سخت مضروب و مجروح نمود و چون از او سؤال نمودند چگونه از محمد طرفداری میکنی اظهار اسلامیت نموده از آن پس در ردیف مسلمین قرار گرفت و نیز ابولهب و زینب ام جمیل که سر دسته منکرین و مخالفین قرار گرفته بودند در اذیت و آزار آنحضرت نهایت تعصب میورزیدند و ابولهب هر جا آنحضرت را میدید سنگ زده بدگویی مینمود و زینب که در مجاورت خانه آنحضرت بود در خانه او را بکثافت آلوده مینمود و در راه پیغمبر پلیدی میریخت تا آنکه سوره مخصوصی در باره سوء حال و عاقبت خسران مآل او و زینب نازل گردید که میفرماید «تبت یدا ابی لهب و تب ما اغنی عنه ماله و ما کسب سیصلی نارا ذات لهب و امراته حمالة الحطب فی جیدها جبل من مسد» یعنی بریده باد دودست ابولهب و بریده شد بی‌نیاز نمیکند او را مالش و آنچه جمع کرده است بزودی با آتش مشتعل در خواهد آمد و زینب همیزم کش و در گردش ریسمانی از لیف خرماست. و ابو جهل روزی آنحضرت را در حال نماز دیده شکمه گوسفندی که تازه بجهت بتها قربانی شده بود بر سر و گردن آنحضرت انداخت ولی آنحضرت تمام این مصائب را تحمل نموده و یاران را بصبر و شکیبائی دعوت و دلالت مینمود چنانکه در قرآن مذکور است «اذا مروا علی اللغو مروا کراماً و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاماً» یعنی چون مسلمین در حال مرور لغو و درشتی از دشمنان به بینند کریمانه بگذرند و صرف نظر نمایند و چون از نادانان بخطابات استهزا آمیزی برخوردارند در جواب سلام گویند و همچنین میفرماید «قالوا سلام علیکم لا نبتغی الجاهلین» یعنی در جواب گفتند سلام بر شما پیروی از جهال نمی‌کنیم.

و چون رؤسا و بزرگان قوم مشاهده نمودند که هر روز بر عده پیروان محمد افزوده میشود و گفتگوی آنها درباره بی تأثیری بتها و عبادت خدای یگانه در مردم تأثیر نموده است روزی در دارالندوه مجلسی مرکب از بزرگان و مشایخ قوم ترتیب داده و آنحضرت را خواستند و از در شفقت و مهربانی سخن آغاز نموده گفتند ای محمد تا حال کسی از عرب بدتر از آنچه که تو آورده ای برای ما نیآورده است زیرا پدران و نیاکان ما را گمراه خوانده ای و خدایان ما را توهین و تحقیر کرده ما را سفیه می شماری و اوضاع جمعیت و تجارت و کار ما را پراکنده ساخته ای حال اگر اینکارها را برای طلب مال و جاه و مقام و یا شهرت و عزت میکنی ما حاضریم که تورا از حیث مال بی نیاز ساخته و بر خودمان ریاست و برتری دهیم مشروط بر آنکه دست از اظهارات خود برداری و اگر هم جن زده و مبتلا بر ضعی هستی در صدد علاج بر آئیم آنحضرت فرمود هیچیک از این آمال و آرزوهائی که بر شما رسید بامن نیست و من از طرف خداوند مأمورم که شما را باو بخوانم و بر حمتش بشارت دهم و از عذابش بترسانم اگر بپذیرید در هر دو جهان رستگار و با سعادت خواهید شد و اگر هم نپذیرید صبر و شکیبائی خواهم ورزید تا خداوند بین من و شما داوری نماید و سوره سجده را بر آنها خواند ولی آنها قانع نشده و بر ضدیت با آنحضرت و پیروانش بیش از پیش افزودند تا آنکه اصحاب دیگر طاقت تحمل نیآورده نزد آنحضرت آمده تکلیف خواستند لذا با آنها امر فرمودند از مکه بحبشه مهاجرت نمایند.

۱۰ - هجرت عده از اصحاب به حبشه

شدت اذیت و آزار قریش نسبت باصحاب بجائی رسید که دیگر تحمل آن مشکل و صعب بود لذا آنحضرت فرمود هر کس از مؤمنین که عشیرت و وظایفهائی ندارد که از او حمایت کند بحبشه مهاجرت نماید و در پناه نجاشی پادشاه آنجا بسر برد لذا جمعی از آنها عزیمت نمودند دفعه اول دوازده نفر مرد و چهار نفر زن عازم گردیدند که از آنجمله عثمان بن عفان و زوجه اورقیه دختر پیغمبر و زیر بن عوام و عثمان بن مطعون و عبدالله بن مسعود و عبدالرحمن بن عوف بودند که از بحر احمر گذشته و بخاک حبشه پناه برده و در حمایت پادشاه آن زیست نمودند و دو ماه از این هجرت گذشته بود که

عدت ماحج
اصحاب
حبشه

۱۲۴

شنیدند عربهای مکه با پیغمبر سازش کرده و از مخالفت دست برداشته‌اند لذا عده‌ئی
 از مهاجرین بمکه بازگشتند و در خارج شهر شنیدند که اوضاع همچنان باقی و این شهرت
 برخلاف حقیقت بوده است لذا ناگزیر بعضی از آنها توانستند در پناه متنفذین بمکه
 وارد شوند ولی فشار و اذیت ازدیاد یافت و پیغمبر ناچار در دفعه ثانی عده دیگری
 از مسلمین را بحبشه فرستادند که از جمله آنها جعفر بن ابیطالب بود که بآن مملکت
 هجرت نمودند و جمعا عده مهاجرین به هشتاد و سه نفر مرد و هجده نفر زن غیر از اطفال
 میرسید ولی قریش از بیم آنکه مبادا پادشاه حبشه بحبشه بحمایت آنان پرداخته قوت گیرند
 آنها را دنبال نموده دو نفر نماینده عبدالله ابی ربیع و عمرو بن العاص را با هدایا و تحف
 نزد نجاشی اعزام داشتند و نمایندگان مزبور بر نجاشی ورود نموده تحف و هدایا را
 تقدیم و کیفیت حال را از چگونگی دعوت محمد بیان داشته اظهار نمودند که چند نفر
 از جوانان ساده لوح ما فریفته اوشده پیروی نموده‌اند و دست از دین پدران خود
 کشیده و بر آئین مسیح نیز اعتراض داشته اعتقاد ندارند و اینک بدر بار توپناهنده
 شده‌اند ما اکنون آمده‌ایم آنها را نزد خویشان و بزرگان قوم بازگردانیم نجاشی از عده
 مهاجرین خواست که یک نفر را از بین خود انتخاب نموده و به محضر او حاضر گردد تا
 حقیقت حال معلوم شود و آنها جعفر بن ابیطالب را که جوانی دانا و متمسک و شجاع بود
 فرستادند و او در حضور نجاشی و فرستادگان قریش و درباریان آغاز سخن نموده اظهار
 داشت ما ملت عرب مردمانی گمراه و نادان بودیم بتهارا می پرستیدیم و مرتکب کارهای
 زشت میشدیم از نظافت و طهارت چیزی نمیدانستیم و دختران خود را زنده بگور
 میکردیم حال محمد بن عبدالله در بین ما برانگیخته شده و ما را به عبادت خدای یگانه
 و ایمان بجمیع انبیای گذشته دعوت و از پرستش بتها نهی کرده و بمکارم اخلاق و صفات
 پسندیده رهنمائی نموده است که از جنگ و خونریزی پرهیزیم و بحبل اتحاد و اتفاق
 تشبث کنیم بحال قوم ما بدشمنی و مخالفت قیام نموده و از راه آزار و اذیت میخواهند
 ما را از ایمان بخدای واحد بازداشته و به بت پرستی برگردانند و چون کار بر ما سخت
 شده و راه چاره مسدود گردید بمملکت تو رو آورده‌ایم که در پناه عدالت پادشاه از
 گزند آنان محفوظ و مصون باشیم نجاشی گفتار جعفر را شنیده اظهار داشت شمه‌ئی
 از کلمات قرآن بخواند و او سوره مریم را بر خواند تا باین آیات رسید (فاشارت الیه

قالوا كيف نكلم من كان في المهد صبياً قال انى عبدالله آتانى الكتاب وجعلنى نبياً وجعلنى مبارکاً اینما كنت و اوصانى بالصلوة و الزکوة مادمت حياً و بر اَبوالدتى و لم يجعلنى جباراً شقیاً و السلام علىّ یوم و لدت و یوم اموت و یوم ابعث حياً) نجاشی و درباریان همینکه کلمات الهیمة آنحضرت را که کاملاً با مندرجات انجیل وفق میداد شنیدند گفتار جعفر را تصدیق نموده و عمرو بن عاص هر چه خواست ذهن نجاشی را بضدیت مسلمین بر انگیزاند میسر نگردید و خائِباً و خاسراً بمکه باز گشت نمودند و مسلمانان در پناه نجاشی روزگار خود را براحتی و آسایش میگذراندند و در حبشه باقی بودند تا در ایام مهاجرت بمدینه بیاران پیوستند.

در این امام عمر بن الخطاب سی و پنجساله بود و در دشمنی آنحضرت بی نهایت سخت و تعصب میورزید و حضرت درباره او فرموده بودند اللهم اعز الاسلام بعمر بن الخطاب او ابأبی الحکم بن هشام روزی شنید که حضرت محمد و علی بن ابیطالب و ابوبکر و حمزه با جمعی دیگر از پیروان در محلی نزدیک بصفاء گردهم اجتماع نموده اند لذا بقصد قتل آنحضرت حرکت نموده در بین راه نعیم بن عبدالله او را دیده از قصدش مطلع گردید و باو گفت هر گاه بچنین عملی مبادرت نمائی فرزندان عبدمناف تو را در روی زمین باقی نخواهند گذاشت اگر میتوانی از کسان خودت جلو گیری کن زیرا فاطمه خواهر عمر و شوهرش سعید بن زید مسلمان شده بودند عمر بطرف منزل خواهر خود رفت و در حالی رسید که حباب بن ارث نزد آنها بود و قسمتی از سوره طه را میخواند و او قرائت آیات را شنید و چون بحجره آنها داخل شد از خوف آیات را پنهان نموده هر کدام بطرفی رفته مخفی شدند عمر خواهر خود را سیلی سختی زده مضروب و مجروح نمود و پس از آنکه غضبش فرو نشست گفت هر چه میخواندید بیا و رید پس از آنکه از او قول گرفتند که آنها را نیاز دارد آیات را آورده خواندند عمر بتلاوت آیات مجذوب گردیده سپس حضور آنحضرت مشرف شده ایمان خود را عرضه داشته در زمره مؤمنین داخل گردید و ایمان آوردن او که در بین قوم عرب بقدرت و شجاعت و سختی مشهور بود بر قوت اصحاب افزود.

۱۱ - اجتماع در شعب ابوطالب

چون قوم قریش از مراجعت و عدم موفقیت نمایندگان خود مطلع گردیدند

بر خصومت و اذیت افزودند و هر کس با حضرت محمد ملاقات مینمود در بین مردم مورد ملامت و سرزنش و حقارت قرار میگرفت يك دفعه خود آن حضرت را در حالیکه با عده ئی از قبایل اطراف که بمکه آمده بودند صحبت میداشت سنگباران نموده سرو صورتش را خون آلود نمودند و دفعه دیگر خانه آن حضرت را احاطه نموده قصد قتلش را داشتند و خدیجه آن ها را از بام خانه با التماس و ملامت متفرق نمود و چون بزرگان و مشایخ قوم مشاهده نمودند که از تهدید و اذیت و آزار و ملامت و سرزنش پیروان و تحقیر و توهین بشخص محمد نتیجه مطلوبه حاصل نشد انجمنی نموده و با عامه مشورت نمودند و متفق القول تصمیم بر اعدام آنحضرت گرفتند ولو آنکه کار بمخاصمه و مقاتله بابنی هاشم منجر گردد چون ابوطالب از تصمیم قوم آگاه گردید بنی هاشم را جمع نموده و لزوم حمایت از حضرت محمد را در برابر قوم با آنها گوشزد نموده دستورات تمام مردان بازانان و اطفال خود از مکه خارج شده و در دره کوهی معروف به شعب ابوطالب ماوی گرفتند و در حفظ و نگاهداری آنحضرت مراقبت تامه نمودند بطوریکه علی بن ابیطالب شبها در محل خواب آنحضرت بسر میبرد و حمزه مسلحاً محافظت مینمود و تمام بنی هاشم خود را جهة مقابلی و دفاع از هجوم آنان آماده نمودند در این موقع ابولهب بکلی خود را از بنی هاشم دور گرفته و باقریش پیوست . و قوم قریش چون از این اقدام ابوطالب مستحضر شدند و بنی هاشم را در حمایت آن حضرت متحد و متفق دیدند مصلحت خود را در جنگ و جدال ندیده ولی در بین خود عهد و پیمانی استوار نموده بر صحیفه ئی نوشتند که هیچیک از قبائل بابنی هاشم رفت و آمد نموده از خرید و فروش اشیاء و دادن و گرفتن زن و ابراز هر گونه ملاطفت و مساعدت خودداری نموده و آنها را در مضیقه و سختی بگذارند تا ناگزیر دست از رویه و عقیده خود بردارند و این قرارداد را نوشته در خانه کعبه آویختند و عامه قوم را از این عهد و پیمان مطلع نمودند و یقین داشتند در اثر این قطع رابطه بنی هاشم و اصحاب از اطراف حضرت محمد پراکنده شده او را تنها خواهند گذاشت ولی بنی هاشم مقاومت و پایداری نموده مدت سه سال تحمل همه گونه مصیبت و سختی نمودند و فقط در هنگام حج که قبایل برای مراسم زیارت کعبه میآمدند و جنگ حرام بود از دره کوه در آمده

در روزی از دره کوه

مایحتاج خود را میخریدند و قریش در آن ایام هم برای آنکه بنی هاشم را از خرید
 اشیاء و لوازم خوراك بازدارند بقیمت گزاف میخریدند تا مبادا بدست آنها بیفتد و
 هرگاه در غیر ایام مزبور بیرون میآمدند دچار عذاب و هلاک میگشتند تا پس از
 گذشتن سه سال آنچه اندوخته و تهیه نموده بودند تمام شد و ناله زنان و اطفال از
 گرسنگی و بیچارگی بلند گردید و در عین حال بعضی از اشراف قریش از این حادثه
 و رفتار ظالمانه و سختگیری نسبت به محصورین که اغلب از بستگان و خویشانشان
 بودند پشیمان شده و بحال آنها رقت آوردند و غالباً نهانی از قوم در هنگام شب
 خوردنی و گندم بر شتر بار نموده بدره که مسکن بنی هاشم بود میرساندند چنانکه
 هاشم بن عمرو بیش از دیگران بحال آن ها دل بسوخت و بسیاری از اوقات شبانه
 شتر را با بار بدره رسانده مهار آن راها مینمود که بدست آنها بیفتد تا آنکه
 تدریجاً از این وضعیت بترسگ آمده و باچند نفر دیگر از بزرگان قریش مانند زهیر بن
 ابی امیه که مادرش دختر عبدالمطلب بود و مطعم بن عدی و ابوالبختری و زمعه بن
 اسود درباره رنج و اذیتی که بر محمد و بنی هاشم وارد آمده مذاکره نموده آنها را
 موافق نمود که قرارداد را تقض نمایند روز دیگر زهیر پس از طواف کعبه مردم را
 خوانده و آن ها را متوجه بحال رقت بار بنی هاشم نموده گفت باید این قرارداد
 پاره و محو شود و چند نفر دیگر نیز بکمک او ابراز مساعدت نمودند ابوجهل
 مخالفت نمود ولی ثمری بخشید لذا بخانه کعبه داخل شده قرارداد را پاره نمودند
 و بعضی گفته اند که موریانه قبلاً قرارداد را خورده و از بین برده بود لذا بنی هاشم
 پس از سه سال از دره کوه بیرون شده وارد مکه شدند و تا اندازه ای آسایش حاصل
 شد ولی روابط قریش همچنان بر اذیت و آزار آن حضرت و اصحاب تیره بوده و بر
 جفای خود باقی بودند در اینحال ابوطالب که بسن هشتاد سالگی رسیده بود مریض
 و بستری گردیده و پس از چندی درگذشت (بسال دهم از بعثت) و پس از چند ماهی
 بفاصله کمی خدیجه نیز وفات یافت و بواسطه از دست رفتن این دو نفر که حامی
 بزرگی برای آن حضرت بودند لطمه بزرگی در پیشرفت امر آن حضرت وارد شد و
 قوم قریش دیگر پروائی از وارد کردن آزار و جفا نداشتند خصوصاً ابولهب و حکم
 بن عاص و عقبه بن ابی معیط که همسایه بودند چنان در تحقیر و توهین دست گشودند

محمد

قرارداد

 محمد بن
 ابی
 هاشم
 از
 دره

که در هنگام نماز و خوردن غذا خاك و خاشاك بر سر آن حضرت میریختند .

۱۲ - معراج

بطوریکه مذکور است قضیه سیر و معراج حضرت محمد از مکه به بیت المقدس و از آنجا با آسمان در این اوقات از خانه دختر عموش هند دختر ابوطالب که او را امهانی میگفتند واقع شده و در قرآن سوره الاسری میفرماید (سبحان الذی اسرى بعبده لیلا من المسجد الحرام) کعبه (الی المسجد الاقصی (بیت المقدس) الذی بارکنا حوله لئریه من آیاتنا) بعضی این داستان را قبل از فوت ابوطالب و بعضی بعد از آن ذکر کرده اند و نیز در اینکه آیا سیر و عروج پیغمبر جسمانی و یا روحانی بوده و آیا هر دو در یک شب و یا دو شب متفاوت واقع شده گفتگوهائی بمیان آمده و بعضی آن را رؤیای صادقه دانسته و این آیه (وما جعلنا الرویاء الی اریناک الا فتنة للناس) در سوره الاسری را دلیل آن میدانند . (۱)

۱۳ - عزیمت بطائف

پس از رحلت ابوطالب و فوت خدیجه چون پیغمبر از مردم مکه میوس ^{اندرمیر و در مکه} گردید بی خبر از همه باتفاق زید غلام و پسر خوانده خود بمیان قبائل اطراف رفتند شاید دعوت آن حضرت را بپذیرند ولی در هیچیک از آنان اقبالی ندید تا آنکه داخل در طائف که چند فرسنگی مکه و محل بیلاقی است گردیده و رسالت خود را نزد بزرگان قوم ثقیف اظهار واز آنها کمک و مساعدت جهت دعوت افراد قبیله به خدا پرستی و ترك عبادت بتها طلب نمود در آن جا نیز اظهارات آن حضرت را سخریه ^{مدیر عمل مکه} نموده گفتند میخواهد جوانان ما را از راه در برد و چون روی موافقی دیده نشد از آنان خواهش فرمود که این قضیه را مکتوم دارند مبادا بسمع اهالی مکه رسیده بر خصومت بیافزایند ولی ارادل قوم جمعیت نموده و سخنان ناشایسته گفته و آنحضرت وزید را سنگباران کردند باندازه ئی که سرو صورت مجروح گردید ناگزیر از دست آنها خود را خلاص نموده رو بفرار نهادند و با پای مجروح و بدن کوفته خود را بیاغی رساندند صاحبان باغ که فرزندان ربیعه بودند او را نگریسته براو رحمت آوردند و غلام مسیحی خود را که نامش عداس بود با مقداری انگور فرستادند آن

حضرت در هنگام تناول انگور شروع به بسم الله نمود عداس تعجب کرده گفت مردم این سرزمین این سخن را نمیگویند آنحضرت از محل و موطن او سؤال فرمود گفت از نینوا هستم فرمود از دهکده یونس بن متی؟ گفت بلی مگر میدانی یونس کیست؟ فرمود یونس برادر من پیغمبر بود منم پیغمبر هستم آنگاه عداس دست و پای او را بوسه داد و صاحب باغ که از دور ناظر این وضعیت بود در شگفت شده غلام خود را تهدید نمود مبادا فریب خورده دست از دین خود بردارد و پس از مراجعت از طائف مطعم بن عدی یکی از بزرگان شهر آنحضرت را در حمایت خود گرفته و بخانه اش پذیرفت. قوم قریش از حادثه رفتن آنحضرت بطائف و مذاکره با بزرگان طائفه ثقیف و آزار و اذیت مردمان آن قبیله مطلع گردیدیم بر جفا و ستم خود نسبت با او و اصحاب افزودند مخصوصاً ابولهب که همه جا آنحضرت را دنبال نموده بر مردم تلقین مینمود که سخنان محمد را نشنوید او شمارا از دین خودتان گمراه مینماید سختگیری قوم بنحوی رسید که دیگر قطع امید از آنها شده بود ناگزیر پیغمبر در هنگامیکه از قبائل اطراف جهة زیارت و یا تجارت بمکه میآمدند در میان آنان رفته با بلاغ رسالت و دعوت میپرداخت ولی چون مشایخ قوم طوری ذهن اهالی و ساکنین نواحی مکه را بضد آنحضرت مشوب نموده بودند و گفتارش را گمراه کننده و فریبنده معرفی کرده بودند که هیچکدام اقبال نکرده و اقوالش را نپذیرفتند.

۱۴ - ترویج اسلام در مدینه

وضع رفتار قوم قریش با آنحضرت بر این منوال بود تا آنکه شش نفر از قبیله خزرج از یشرب برای ادای مراسم حج بمکه آمدند و آنحضرت آنها را ملاقات نموده ابلاغ رسالت کرده و آیات قرآن را بر آنها خواند و آنها پذیرفته ایمان آوردند و در بازگشت بمدینه دعوت پیغمبر را تبلیغ نموده و جمعی از دو طایفه اوس و خزرج گرویدند و پس از گذشتن یکسال عدهئی در زمره پیروان اسلام در آمدند و دوازده نفر از آنان که ده نفر از طایفه خزرج و دو نفر از اوس بودند منتخب شده بزیارت مکه آمدند و آنحضرت را در عقبه (گردنه) ملاقات نموده و از طرف جمعیت پیروان اسلام در یشرب با آنحضرت بیعت کردند و هنگام مراجعتشان مصعب بن عمیر را که از جوانان متمسک و باایمان و در راه اسلام صدمات فراوان دیده و از

این مبلغ مراسم مصعب بن عمیر

احکام اسلام مطلع بود با آنها به یشرب روانه فرمود و او مدت یکسال همت در نشر اسلام و تبلیغ ساکنین آنجا مبذول داشت و جمعی باسلام در آمدند و مقدمات قوت و قدرت مؤمنین در آنجا فراهم گردید و دوطائفه اوس و خزرج هم که بدشمنی و کینه قدیمی مبتلا بودند در اثر نفوذ اسلام و تدابیر صائبه او با یکدیگر انس و الفت یافته دست از زدو خورد برداشتند و پس از یکسال توقف باتفاق هفتاد و پنج نفر از محترمین مؤمنین بمکه آمده و مخفیانه در هنگام شب در خارج شهر نزدیک عقبه با آنحضرت که باتفاق عموی خود عباس بودند ملاقات نمودند و پس از مذاکراتی تمام آنها با آنحضرت بیعت نموده معاهده بستند که در هر حال از آنحضرت پیروی نموده و در مقابل دشمنان او را محافظت او در موقع جنگ همراهی و مساعدت نامه نمایند و با آنها وعده فرمود که قریباً با اصحاب بمدینه مهاجرت خواهد نمود پس از آن دوازده نفر از آنها را که نه نفر از خزرج و سه نفر از اوس بودند انتخاب نموده مانند شاگردان عیسی بر آنها سرپرست و تقیب قرارداد و آن جمع بمدینه بازگشتند و این اولین موفقیتی بود که پس از فوت ابوطالب نصیب آنحضرت گردید خبر این قرارداد که تصور میکردند احدی از آن اطلاع ندارد بوسیله یکنفر که شبانه آنجمع را از دور دیده و براین سر آگاه گشته بود منتشر گردید و قوم قریش از مآوقع مطلع شده و در همه جا اعلان نمودند که ساکنین مدینه با محمد هم پیمان شدند لذا جمعی مسلح در پی آنجمع روانه داشتند که آنها را دستگیر نمایند فقط یکنفر از آنها سعد بن عباد را گرفته آوردند و شکنجه نمودند ولی چون دو نفر از اشراف مکه او را پناه دادند از آزار او دست برداشتند و رها ساختند ولی از عاقبت پیوستگی یشربیان به محمد بيمناك شده و در جفا و آزار آنحضرت و پیروانش جسورتر گشتند و همت و کوشش فراوان در نابودی آنان بکار بردند ناگزیر به اصحاب دستور فرمود بطوریکه جلب توجه قریش نماید تدریجاً به یشرب رهسپار گردند ولی قوم اطلاع یافته هر که را میتوانستند بازگردانده بازارش میبرداختند و مانع از عزیمت به یشرب میشدند تا آنکه قریب سی نفر از اصحاب بامشقت و تعب خود را بمدینه رسانیدند و چون مشایخ و بزرگان قریش دانستند که کار آنحضرت در یشرب رونقی بسزا یافته و نزدیک است زمام امور آنجا را پیروانش بدست گیرند و

ممکن است از عزیمت اصحاب بر قوت و قدرتش افزوده گردد لذا روزی در دارالندوه اجتماع نموده و درباره او بمشورت پرداختند و هریک درباره از بین بردن راه و رسم او رائی داد و عقیدهئی اظهار نمود تا بالاخره گفتند چاره جز این نیست که خود او از بین برداشته شود لذا همگی متفق در قتل آنحضرت گشتند ولی چون این عمل منجر بهخاصه و محاربه بابنی هاشم میگردد و جنگ داخلی ایجاد مینمود چنین صلاح دیدند که از هر قبیلهئی اشخاص شجاعی تعیین گردد تا در تاریکی شب خانه آنحضرت را تحت نظر گرفته و بر او هجوم برده بقتلش رسانند تا بدین تدبیر مسئول خون او همه قبائل باشند که دیگر طرفیت طائفه بنی هاشم باتمام قبائل مقدورشان نخواهد بود.

۱۵ - هجرت بمدینه

حضرت محمد از تصمیم و قصد قریش اطلاع حاصل نموده و تصمیم گرفت که محرمانه و مخفیانه باتفاق ابوبکر بمدینه هجرت نماید وجوانانی که از قبایل معین شده بودند همه شب خانه آنحضرت را تحت نظر داشتند که مبادا فرار اختیار نماید لذا شبانه دستور فرمود که علی بن ابیطالب در بستر آنحضرت بخوابد و پس از عزیمت هم در مکه مانده امانات مردم را که سپرده بودند بصاحبانش مسترد دارد و از عقب روانه شود و این آیه مبارکه در قرآن سورة الانفال که میفرماید (واذینکربک الذین کفروا لیثبتوک او یقتلوک او یخرجوک و یمکرون و یمکرالله والله خیر - الماکرین) (۱) اشاره باین واقعه است یعنی: زمانیکه حيله میکنند کافران که تو را حبس کنند یا بکشند یا بیرون کنند آنها مکر و حيله میکنند خداهم مکر میکند و خدا بهترین مکرکنندگان است. و خود آنحضرت در همان شب باتفاق ابوبکر از مکه خارج شده و بکوه ثور در غار آن مخفی شدند و بغیر از عبدالله بن ابی بکر و دو خواهر او عایشه و اسماء و عامر بن فهیره دیگر کسی از این اختفا خبر نیافت ومدت سه شبانه روز در آن غار بسر بردند و در این مدت قوم قریش به جستجو پرداخته و گاهی هم تعاقب کنندگان از بالای همان محلی که مخفی بودند گذشتند و ابوبکر از تعاقب آنها خیلی بیمناک بود ولی بتقدیر الهیه بر آن ها دست نیافتند و در این

هنگام که ترس او را فرا گرفته بود پیغمبر باو فرمود غم مخور خدا باماست چنانکه در قرآن سوره توبه باین موضوع اشاره میفرماید: «الا تنصروه فقد نصر الله اذا خرجه الذين كفروا ثانی اثین اذ هما فی الغار اذ یقول لصاحبه لا تحزن ان الله معنا فانزل الله سکیته علیه وایده بجنود لم تروها و جعل کلمة الذین کفروا السلفی و کلمة الله هی العلیا و الله عزیز حکیم» . (۱)

یعنی اگر او را یاری نکنید خدا او را یاری کرد و قتیکه کافران او را بیرون کردند و زمانیکه با یکنفر همراه و درغار بودند برفیق خود گفت محزون مباش خدا باماست و خدا آرامش خویش را بر او نازل ساخت و او را به لشگرهای نامرئی کمک داد و گفتار کافران را پست کرد و کلام خدا بلند است و خدا عزیز و حکیم است .

روز سوم که از شدت و جوش قوم قدری کاسته شد بر شتر سوار شده و ابوبکر را نیز در ردیف خود سوار نموده براهنمائی عبدالله بن ارقط و عامر که بر شتر دیگری سوار بود بعجله و شتاب از بیراهه بطرف مدینه رهسپار گردیدند و چون عابرن ابوبکر را می شناختند از او میپرسیدند که این مرد کیست که بر ردیف او سوار شده ای میگفت هذا الذی یهدینا السبیل و قوم قریش چون پس از جستجوی زیاده دست یافتن بآن حضرت ناامید شدند برای دستگیری پیغمبر و همراهش ابوبکر صد شتر جایزه تعیین نمودند و سراقه بن مالک کسی بود که بطمع افتاده آن حضرت را تعقیب نمود ولی از زحمات خود نتیجه نگرفت و آنحضرت با تحمل مشقات و رنج فراوان که در صحرای سوزان عربستان متحمل شد پس از هفت روز طی طریق وارد قبا که در دو فرسخی مدینه است گردید و مدت چهار روز در آنجا توقف نموده و سپس بمدینه وارد گشتند و این قضیه هجرت در زمان خلیفه دوم عمر بن الخطاب مبداء تاریخ اسلامی قرار گرفت (دوازدهم ماه ربیع الاول مطابق ۲۰

سپتامبر سال ۶۲۲ میلادی) . (۲)

(۱) سوره توبه آیه ۴۰ (۲) باید دانست که مبدأ سال هجری از تاریخ حقیقی حرکت پیغمبر که ماه ربیع الاول بود محسوب نگردیده بلکه از روز اول ماه محرم همان سال که هجرت واقع شده و مبدأ سال عرب است حساب شده است .

تفسیر هجرت
سید علی
محمد بن الخطاب
حکایت

جمعی از مسلمین مدینه که خبر هجرت و عزیمت آنحضرت را شنیدند باشوق تمام در انتظار بودند و همه روزه از شهر خارج شده بانتظار میگذرانند تا اینکه آنحضرت به قبا که در دو فرسخی مدینه است وارد و در مدت چهار روز که در آنجا اقامت فرمودند اساس مسجدی را در آنجا بدست خود گذاشتند و این اولین مسجد اسلامی است که ساخته شده و در قرآن نسبت باین مسجد این آیه وارد است « لمسجد اسس علی التقری من اول یوم احق ان تقوم فیه فیه رجال یحبون ان یتظهروا والله یحب المطهرین » و پس از آن بسمت مدینه رهسپار گردیدند و جمعی باستقبال شتافتند و بعضی از بزرگان مدینه مایل بودند که آنحضرت بمنزل آنها ورود نمایند ولی حضرت محمد قبول نفرموده و مهار شتر را رها نموده و از کوچه های مدینه در حالیکه همراهان اطراف آنحضرت را گرفته بودند گذشتند تا بمحلی رسیدند که متعلق بدو طفل یتیم سهل و سهیل نام بود و همانجا فرود آمدند و دستور فرمود آن محل را خریده و مسجدی بنا نمایند و محل سکونت خود و همراهان از مهاجرین را نیز در اطراف همان مسجد تعیین فرمود که بنا نمایند و خود آنحضرت در منزل ابو ایوب انصاری اقامت فرمود و در ساختن مسجد و مسکن شخصاً با مهاجرین و انصار کمک میفرمود و یک قسمت از مسجد را برای سکونت عده ای از مؤمنین فقیر و مسکین اختصاص داد و عده ای از مهاجرین را در منزل جمعی از انصار قرارداد و همینکه از حیث محل و مأوای همراهان آسوده گردید دو نفر را مامور فرمود که بمکه رفته اهل و عیال آنحضرت را بیاورند و آنها مخفیانه وارد مکه شده آنها را بزحمت زیاد که از طرف منکرین و مخالفین وارد میگردید بیرون آوردند عبدالله بن ابوبکر مادر و خواهران خود را که یکی از آنها عایشه و در سن نه سالگی و بعقد آنحضرت در آمده بود حرکت داد و علی بن ابیطالب نیز مادر و دختر عم خود را و نیز سوده زوجه دوم آنحضرت را که پس از فوت خدیجه بازواج در آورده بود با دو دخترانش ام کلثوم و فاطمه همراه بیاورد و در راه تحمل مشقات فراوان نمودند. و برای ایجاد وحدت و یگانگی مابین جمعی از مهاجرین که عده آنها پنجاه نفر بود با همین عده از انصار عقد اخوت و برادری بستند چنانکه خود آنحضرت با

المنهج
محل سکونت

المنهج
صبر
سوره
عاریه
حارم
حرره
صبر
صبر

علی بن ابیطالب و ابوبکر با خارجه بن زید عقد اخوت بستند و این برادر خواندگی در حقیقت حکم برادر نسبی را داشته و از مال یکدیگر سهم برده وارث میدادند و انصار نسبت بمهاجرین که فاقد همه چیز بودند نهایت رأفت و محبت را بجا آورده از هیچ چیز در باره آنها دریغ و مضایقه نمی نمودند زیرا جمعیت مهاجرین جز آنکه تن خود را از معرکه بدر برده و خود را بمدینه رسانده بودند دیگر از مایحتاج زندگانی چیزی همراه نداشتند عدهئی از آنها تدریجاً مشغول تجارت و عدهئی هم بکار زراعت پرداختند و عدهئی دیگر بکارهای سخت و دشوار تن در داده روزگاری بسختی و مشقت میگذراندند با اینحال جمعی از طبقه فقرا و بندگان که اسلام آورده بودند جا و مسکن نداشتند لذا قسمتی از مسجد را بابرگ خرما و علف سقف زده و صفهئی ترتیب داده شد و آنها را در زیر آن سقف جا و محل داده و از کمک و مساعدت سایر مسلمانان معاش آنان فراهم میگردد و خود آنحضرت غالباً با آنها معاشرت نموده دلجوئی میفرمود بطوریکه مورد تنقید و خورده گیری سایرین قرار گرفت و ایندسته از مسلمین باصحاب صفه معروف شدند و جمعی از مسلمین نیز که عقیده خود را مخفی داشته و طاقت تحمل مصائب مهاجرت را نداشتند در مکه باقیماندند ولی آنها را دچار شکنجه و عذاب نموده و بعضی در حبس و زنجیر افتادند و تا موقع فتح مکه نجات یافتند. و نیز آنحضرت با یهودیان یثرب قرارداد منعقد نموده و دین و مال آنها را محترم شمرده و مصون از تعرض قرارداد و تدریجاً با سایر یهودیان از طایفه بنی قریظه و بنی النضیر و بنی قینقاع که ساکن قلاع و اراضی اطراف یثرب بودند قراردادهائی بستند که باین ترتیب در هر پیش آمدی کمک و مساعد یکدیگر باشند و پس از آنکه سکون و آرامش حاصل شد نماز و زکوة و احکام شرعیه تدریجاً معین گردید و از جمله حکم نماز که در سالهای اولیه ایام مکه منحصر بدو رکعت در پنج وقت بود بر تعداد رکعات افزوده و هفتم رکعت شد و چون هنگام نماز بدون خبر و اطلاع گرد یکدیگر جمع میشدند آنحضرت برای چگونگی اخبار مؤمنین با اصحاب مشورت فرمود هر یک رائی دادند عدهئی گفتند مانند یهودیان در بوق دمیده شود تا بصداى آن مسلمین از هنگام نماز آگاه گردند جمعی گفتند مانند زردشتیان آتش افروخته شود دیگری گفت مثل مسیحیان ناقوس

قریظ
قینقاع
النضیر

نواخته شود ولی هیچیک مورد پسند واقع نشد تا آنکه پس از گفتگوها عمر عرض نمود که خوب است شخصی از اصحاب را امر دهند تا نداداده مردم را آگاه نمایند و این رای مورد قبول واقع گردید و بلال را امر فرمود که در هنگام نماز صدای بلند ندا میکرد الصلوة جامعة و پس از آن کلمات و جملات اذان اختیار گردیده به عبدالله بن زید بن ثعلبه دستور فرمود بر بالای مسجد نزد بلال ایستاده کلمات اذان را باو بگوید و او با صدای رسای خود بگوش سایرین برساند باین ترتیب جملات اذان که عبارت بود از الله اکبر الله اکبر اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان محمداً رسول الله حی

على الصلوة حی على الفلاح حی على خیر العمل الله اکبر الله اکبر هر روز بسمع ساکنین شهر یشرب میرسید . و همچنین در ابتدای ورود بمدینه چون یهودیان اساس دین اسلام را مبنی بر توحید و ترک بت پرستی دیدند و فرق و تفاوتی با اصول دیانت خود

مشاهده نمودند از آنحضرت حسن استقبال نموده باو هم بیمان شدند و حضرت محمد نیز با آنها نهایت خوشی رفتار نموده خود را از آنها جدا نساخت بطوری که در ایام روزه آنها روزه گرفته و قبله مسلمین را همان بیت المقدس و معبد سلیمان قرار داده و مستدرجات کتاب تورا را مانند کیفیت خلقت عالم موجودات و چگونه بوجود

آمدن آدم و حوا و قصص آنها تصدیق و در آیات قرآنیه مذکور داشت او انبیای بنی اسرائیل را مانند ابراهیم اسحق یعقوب یوسف موسی هارون و سلیمان و داود را تکریم و تجلیل فرمود حتی یکی از پیشوایان و دانشمندان یهود که نامش حصین

و مکنی بابو یوسف بود و بعداً او را عبدالله ابی سلام نامیدند چون دعوت آنحضرت را با مبادی عقیده خود موافق دید اسلام آورد و آنحضرت ایمان او را باین عبارت (اولم یکن لهم آیه ان یعلمه علماء بنی اسرائیل) در قرآن مذکور داشت با اینحال تدریجاً یهودیان که انتظار داشتند مسلمین را بطرف خود جلب نمایند چون احساس نمودند که شریعت اسلام رفته رفته استقلالی بهم رسانده و دارای اصول و احکام جداگانه است و بعلاوه بعضی از عقائد و آداب و رسوم آنان مانند اعتقاد به عدم

قدرت خداوند به بعثت رسولی بعد از موسی و بسته بودن دست خداوند و تحریفاتی که در معانی بعضی آیات نموده و احکام را از صورت اصلی خود منحرف کرده بودند مورد تنقید و ملامت آنحضرت قرار گرفت چنانکه در قرآن سوره مائده

چنین مذکور است « و قالت اليهود یدالله مغلولة غلت ایدیهم ولعنوا بما قالوا بل یداه مسووظتان ینفق کیف یشاء » یعنی و گفتند یهود که دست خدا بسته شده است بسته باد دست خود آن‌ها و مورد لعن قرار گرفتند بجهت آنچه گفتند بلکه دستهای خداوند باز است می بخشد خلعت رسالت را بهر کس بخواهد. همچنین در سوره توبه میفرماید (اتخذوا احبارهم و رهبانهم ارباباً من دون الله و المسيح بن مریم و ما امروا الا لیعبدوا الهاً و احداً لا اله الا هو سبحانه عما یشرکون) .

لذا روی مخالفت نشان داده و حیی بن اخطب که از رؤسای آنان بود یهودیان را بمخالفت و ضدیت تحریص نمود و تدریجاً بین آنان و مسلمین مباحثاتی بمیان آمده منجر بزود خورد گشت و در باره قبله مسلمین که بطرف بیت المقدس بود بعضی نسبت‌های ناروا داده گفتند چگونه محمد دین ما را قبول ندارد که قبله ما را

برای خود و اصحابش اختیار نموده است و هر دم بر اعتراض خود میافزودند لذا آنحضرت در موقعیکه هفده ماه از اقامت مدینه گذشته بود در بین دو نماز قبله‌ها تغییر داده و بخانه کعبه توجه نمود و این آیه نازل گردید « قد نری تقلب وجهک فی السماء فلنولیتک قبله ترضیها قول وجهک شطر المسجد الحرام و حیث ما کنتم فقولوا جوهرکم شطره » یعنی می بینیم بر گشتن روی تو را با آسمان بجهت رسیدن وحی پس بگردانیم تو را بسوی قبله‌ئی که خوشنود باشی پس بگردان روی خود را بطرف مسجد حرام و هر کجا که بودید پس بگردانید روی خودتان را بجانب مسجد الحرام. از این تغییر قبله جمعی از نفوس که ایمانشان محکم نبود دچار فتنه گردیده

از اسلام رو گردان شدند و یهود نیز باین تغییر اعتراض مینمودند که چه چیز او را باین تغییر وادار نموده است چنانچه در قرآن میفرماید (سيقول السفهاء من الناس ما ولیتهم عن قبلتهم التي كانوا علیها قل لله المشرق و المغرب یدی من یشاء الی صراط مستقیم و كذلك جعلناکم امة وسطاً لتکونوا شهداء علی الناس و یکون الرسول علیکم شهیداً و ما جعلنا القبلة الی الی کنتم علیها الا لنعلم من یتبع الرسول ممن ینقلب علی عقبیه و ان کانت لکبیرة الا علی الذین هدی الله » یعنی بزودی خواهند گفت سفیهان از مردم که چه بود که بر گردانید مسلمانان را از قبله خودشان (یعنی بیت المقدس) بگو از برای خداست مشرق و مغرب و هر که را که میخواهد براه راست هدایت

علت مخالفت
یهود
با رسول

همه را

تفسیر
تفسیر
تفسیر
تفسیر
تفسیر
تفسیر

مینماید و اینچنین شما را امت میانه قرار دادیم تا اینکه شاهد مردم باشید و پیغمبر شاهد شما باشد و نگردانیدیم آن قبله‌ئی را که توبودی بر آن مگر برای اینکه بدانیم کیست که پیروی از پیغمبر میکند و کیست که بر میگردد بهمان عقیده پیش اگرچه بود این تغییر قبله کار بزرگی برای کسانی که خداوند هدایت کرده است.

پس در این موقع عده‌ئی از مسیحیان نجران نیز بمدینه آمده و با آنحضرت مباحثه مینمودند و چون از آنحضرت سؤال نمودند که بکدام يك از انبیا ایمان دارد میفرمود (آما بالله و ما انزل الینا و ما انزل الی ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و الاسباط و ما اوتی موسی و عیسی و ما اوتی النبیون من ربهم لا نفرق بین احد منهم و نحن له مسلمون). یعنی ایمان داریم بخدا و آنچه که بما نازل شده و همچنین آنچه که با ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و اولادان او نازل شده و آنچه که به موسی و عیسی و سایر انبیا از جانب خدا آمده ایمان داریم میان هیچیک از آن‌ها تفاوتی نمیگذاریم و ما مطیع و تسلیم خداوند هستیم.

و چون بین اصول تعلیمات اسلام و ادیان قبل فرق و تفاوتی نبوده و همه از جانب يك مبدء و حقیقت صادر شده بود به یهودیان و مسیحیان فرمود (قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمة سواء بیننا و بینکم الا نعبد الا الله و لا نشرك به شیئا و لا یتخذ بعضنا بعضا اربابا من دون الله فان تولوا فقلوا فقلوا اشهدوا باثا مسلمون).

یعنی بگو ای اهل کتاب بیایید بسوی کلمه‌ئی که میان ما و شما برابر و راست است اینکه عبادت نکنیم مگر خدای واحد را و شریک قرار ندهیم برای او چیزی را و نگیریم بعضی از ما بعضی دیگر را خدایان و آنها را سجده نمائیم و اگر بر گردانیدند ورد کردند بگوئید شهادت دهید که فرمانبرداریم.

یکی از مسیحیان نجران موسوم به ابو حارثه که در علم و معرفت بر آن‌ها برتری داشت صحت دعوت و اظهارات آنحضرت را تصدیق نمود ولی بجهة مقام و حیثیت ظاهری که در بین مسیحیان داشت او را مانع از ایمان گردید تا آنکه یهودیان و مسیحیان را بمباهله و نفرین بیکدیگر دعوت فرمود تا حق از باطل آشکار گردد چنانچه در قرآن میفرماید « فمن حاجك فيه من بعد ما جائك من العلم فقل تعالوا ندع ابنائنا و ابنائکم و نسائنا و نسائکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی-

الکاذبین» یعنی هر کس مجادله کند با تو در باره عیسی بعد از آنکه بتو علم آمد پس بگو بیاید بخوانیم پسرهایمان را و شما پسرهایتان را و زنهای ما و زنهای شما و نزدیکان ما و نزدیکان شما را و بعد از جمع شدن نفرین کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار بدهیم.

۱۷ - جنگ بدر سال ۲ هجری

در این موقع عده مسلمین رو بنفرونی نهاده و تدریجاً یهودیان بر آن ها بدین گردیده و روی از آن ها بر تافتند و باطنا کینه آنحضرت را در دل گرفتند. حضرت محمد نیز که چنین دید آن ها را منافق شمرده و مسلمین را منع از مجالست و گفتگوی با آنها نمود و ضمناً برای آنکه قریش را بقدرت و توانائی مسلمین آگاه نماید دسته‌ئی از آن ها را بهمراهی عبدالله بن جحش به نزدیکی مکه فرستاد و آن ها بر قافله قریش که بسرپرستی عمرو بن الحضرمی بود حمله برده عمرو کشته شد و قافله را باداوسیر بمدینه آوردند و اموال را بین مجاهدین قسمت نمودند و چون این حمله وزدو خورد از طرف مسلمین در آخر ماه رجب از ماههای حرام واقع شده بود مورد تعرض اعراب قرار گرفته و از جانب قریش نزد حضرت محمد آمده سؤال کردند آیا قتال در ماههای حرام حلال است در این خصوص این آیه نازل شده (یسئلونک عن الشهر الحرام قل قتال فیہ کبیر و صدعن سبیل الله و کفر به والمسجد الحرام و اخراج اهله منه اکبر عند الله و الفتنه اکبر من القتل و لا یزالون یقاتلونکم حتی یردوکم عن دینکم ان استطاعوا) یعنی میپرسند از تو درباره جنگ در ماه حرام بگو جنگ در این ماه گناه بزرگی است و بازگشتن از راه خدا و کافر شدن باوست ولی بیرون کردن ساکنین مسجد حرام در پیش خدا بزرگتر است و فتنه بدتر از قتل است و همیشه با شما جنگ میکنند تا شما را از دینتان بر گردانند اگر بتوانند. این قضیه اولین حادثه‌ئی بود که بین مسلمین و قریش واقع شد لذا قریش و ساکنین مکه بصدد تلافی بر آمده و مردم را بر ضد آنحضرت تحریک نمودند تا در پائیز سال دوم هجرت کاروانی که کالا و امتعه فراوان داشت بسرپرستی و ریاست ابوسفیان بطرف شام حرکت کرد و آنحضرت و مسلمین در پی آن تا عشره رفتند ولی کاروان دو روز بیشتر حرکت کرده بودند لذا در انتظار مانده هنگام بازگشت از شام با عده‌ئی بجانب آن رهسپار

شدند ابوسفیان از حرکت مسلمین و تصمیم آنها مطلع گردیده بکنفر را بعجله تمام نزد قریش فرستاده آنها را آگاه نمود تا جمعی را برای حفظ و حمایت امتعه خود که هر کدام مقداری در قافله داشتند پفرستند آنحضرت نیز با جمعیت مسلمین از مهاجرین و انصار که عده آنها سیصد و اسیزده نفر بود روز هشتم ماه رمضان از سال دوم هجرت از مدینه بیرون آمده و بسرعت راه میپیمودند و درین راه مطلع گردیدند که عدهئی از بزرگان و صنادید عرب از مکه برای حمایت کاروان خود بیرون آمده اند در این صورت عده مسلمین نسبت بجمعیت قریش خیلی کم بود ولی ابوسفیان با تدابیر و مراقبتی که بکار برد امتعه و کالا را از راه دیگر بدر برد و همینکه مسلمین از چگونگی آگاه شدند عدهئی از آنها با آنحضرت بمجادله برخاستند که چرا قافله از دست برد آنها نجات یافت و در این خصوص این آیه نازل گردید « و اذ یعدکم الله احدى الطائفتین انھما لکم و تؤدون ان غیر ذات الشوکه تکون لکم و یریدالله ان یحق الحق بکلماته و یقطع ذاکر الکافرین » یعنی و هنگامیکه خدا یکی از دو گروه را بشما وعده میدهد که از آن شما است و شما میخواهید گروهی که شوکت ندارد مال شما باشد ولی خدا میخواهد با کلمات و آیات خود حق را ثابت کند و ریشه کافران را قطع کند. عده سپاهیان قریش که در میان آنها اکثر از اشراف و بزرگان قبیله باستثنای ابولهب که کس دیگر را از جانب خویش گسیل ساخته بود شرکت نموده بودند بہزار نفر میرسید و چون از نجات امتعه و اموال خود که در کاروان داشتند خیالشان آسوده شد تصمیم بمراجعت داشتند ولی عمرو بن هشام ملقب به ابوجهل که سرنوشت شومی در انتظارش بود آنها را از بازگشت منع نموده و قریشیان را بانتقام و خونخواهی عمرو بن خضرمی که بدست عبدالله کشته شده و مسلمین از آن ها اسیر گرفته بودند تحریک نمود آنها نیز از او تبعیت کرده آماده جنگ و ستیز شدند و در بین آن جمعیت عباس بن عبدالمطلب و عقیل و طالب پسران ابوطالب و نوفل بن حارث بن عبدالمطلب نیز بودند و روز هفدهم ماه رمضان دو گروه که در کنار چاه بدر مقام گرفته بودند روبرو شده و آنحضرت مسلمین را که عدهشان خیلی کم و امیدی بفیروزی خود نداشتند بفتح و فیروزی و نصرت و غلبه امیدوار ساخته نیروی معنوی آنان را تقویت فرمود و این آیه مبارکه نازل شد

ابوجهل

کشته شد

بزر

۱۰۰

سلس

۱۰۲

« يا ايها النبي حرص المؤمنين على القتال ان يكن منكم عشرون صابرون يغلبوا مائتين و ان يكن منكم مائة يغلبوا لفاً من الذين كفروا بانهم قوم لا يفقهون الان خفف الله عنكم و علم ان فيكم ضعفاً فان يكن منكم مائة صابرة يغلبوا مائتين و ان يكن منكم الف يغلبوا الفين باذن الله و الله مع الصابرين » یعنی ای پیغمبر مؤمنین را تحریر و ترغیب بجنگ کن اگر از شما بیست نفر صبر کننده باشند غلبه میکنند بر دویست نفر و اگر از شما صد نفر باشند بر هزار نفر از کفار غالبند زیرا آنها قومی هستند که نمی فهمند الان خداوند بار شمارا سبک کرد و دانست ضعف شما را پس اگر صد نفر از شما صابر باشند غلبه میکنند بر دویست تن و اگر هزار نفر باشند غلبه میابند بر دو هزار نفر باذن و اجازه خداوند و خدا با صبرکنندگان است .

رکن در دو دسته که برابرهم قرار گرفته بودند مطابق معمول آن زمان مبارز طلبیدند و جنگ سختی در گرفت و مسلمین با آنکه عدهشان قلیل بود دلیرانه کوشیدند تا بر قریشیان غلبه نموده و عدهئی از نامداران شان مانند عتبة ابن ربیع و امیه ابن خلف و عمرو بن هشام ابوجهل و برادرش حنظله و یکی از پسران ابوسفیان کشته شدند و مسلمانان فیروز گردیده و باقیمانندگان قریش رو بفرار نهادند و گروهی از آنان به اسارت مسلمین درآمدند و از جمله اسیران و دستگیرشدگان نضر بن حارث و عقبه بن ابی معیط بود که در او ان دعوت پیغمبر در مکه از هر گونه مخالفت و ناسزا گوئی دریغ نداشتند و کلمات الهیه را اساطیر اولین میخواندند و آنحضرت فرمان داد آن دو نفر را علی بن ابی طالب گردن زد و عباس بن عبدالمطلب عم حضرت و عقیل بن ابوطالب و نوفل بن حارث بن عبدالمطلب نیز که جزء اسراء بودند با عده دیگر را در برابر گرفتن فدیة قابلی آزاد نمودند و غنائم بسیاری نصیب مؤمنین گردید و از جمله غنائم شتر ابوجهل بود که آنحضرت بخود اختصاص دادند و شمشیر عاص بن منه را که از اشراف مکه و در جنگ کشته شده بود به علی بن ابیطالب که شجاعت و شهامت بی نظیری نموده بود بخشیدند و چون شمشیر مزبور دارای برآمدگی هائی مانند فقرات پشت انسان بود برسم عرب که اسب و شمشیر را نام مینهاند بذوالفقار معروف بود در باره این جنگ که مسلمین با قلت عدد بر دشمنان غلبه یافتند این آیه نازل شد (فلم تقتلوهم و لیکن الله قتلهم و ما رمیت اذرمیت ولیکن الله رمی) یعنی شما

ک
ر
ن
ک

اسراء
در عین
عباس
عقیل
نوفل

آنها را نکشتید بلکه خداوند کشت آنها را و تو تیر نینداختی بلکه خدا بود که تیر انداخت. سپاهیان مکه کشته های خود را در میدان گذاشته مغلوب و منکوب با نهایت سرافکنندگی بمکه بازگشتند و مسلمین آنها را در گودالی مدفون ساختند و چهارده نفر از مسلمین برتبه شهادت نائل شدند ابولهب پس از شنیدن خبر شکست پس از چند روزی در اثر اندوه زیاد بدرود زندگانی گفت و مسلمین با غنائم بسیار و فتح و فیروزی بمدینه مراجعت نمودند.

۱۸ - مجازات مخالفین در مدینه و اطراف

این جنگ که بشکست قریشیان و کشته شدن عده ای از اشراف و بزرگان عرب منتهی گشته و فتح و فیروزی نصیب مسلمین گردید در بین اهالی مدینه و یهودیان تاثیر شایانی نموده بر قوت و قدرت مسلمین افزود و از آن بعد چنان ترس و وحشت قلوب دشمنان را فرا گرفت که کمتر جرئت اقدام بر ضدیت و مخالفت مسلمین مینمودند معذک گاهی یهودیها که در یشرب و اطراف آن ساکن بودند از ابراز دشمنی و تنقید خودداری نمیکردند مسلمین نیز که قبلا قادر بمقاومت نبوده و تحمل مینمودند دیگر طاقث شنیدن گفتارهای ناروا از آنها نداشته دست بانتقام گشودند و عده ای از مخالفین را بمجازات خود رسانیدند چنانکه سالم بن عمیر ابو عفاک را که اشعاری بر هجو حضرت محمد ساخته و مردم مدینه و کسان خود را ترغیب بمخالفت مینمود بقتل رسانید و عمیر بن عوف که کور بود عصما دختر مروان را که شاعره بود و از اسلام عیب جوئی و بدگوئی مینمود در نیمه شب بسر وقت او رفته در حالیکه طفل خود را شیر میداد بفشار شمشیر سینه او را شکافته مقتول نمود و نیز عده ای با یکدیگر همدست شده کعب بن اشرف را که از اکابر موسویان و یکی از مخالفین سخت مسلمین بود و قلعه محکمی در نزدیکی مدینه داشت شبانه بخانه اش رفته و با او نشستند و دم از دوستی و یک جهتی زدند و از اسلام و حضرت محمد بدگوئی نمودند و او را با خود همراز ساخته برای صحبت محرمانه و تفریح او را از منزل بیرون آورده بقتل رساندند. و حادثه دیگری سبب شد که مناسبات یهود و مسلمین تیره گردید و آن این بود که زن عربی از مسلمین بیزار رفته و در نزد یهودی زرگری از قبیله بنی قینقاع در حالیکه روی زمین نشسته بود شخصی پیراهن بلند

ابو عفاک

ابو عفاک
عصما

عصما

او را چاک داده با خاری بهم دوخت و چون او بلند گردید بدنش عریان و نمایان شد و زن فریاد کشید یکی از مسلمانان به عصیت بر افروخته به یهودی زرگر حمله برده او را کشت و جمعی از یهودیان نیز بطرفداری یهودی مقتول بر آن مسلمان حمله نموده او را کشتند و باین جهت روابط مسلمین و یهود تیره گشته و نصایح آن حضرت بر آن ها مفید واقع نشد و در صدد انتقام بر آمدند لذا مسلمین بر حسب امر آنحضرت بر محل سکناى یهودیان بنی قینقاع هجوم برده و آن ها را پانزده شبانه روز در محاصره نگاهداشتند تا ناگزیر تسلیم گشتند و تصمیم حضرت محمد آن بود که همه را بقتل رسانند ولی بوساطت و اصرار عبدالله بن اوی که از رؤسای قبیله خزرج و ظاهراً ایمان آورده و با مسلمین و یهود هم پیمان بود از خون آن ها درگذشت و آن ها اسباب و اناثیه خود را گذاشته از یثرب خارج شدند و بحدود شام رهسپار گشته اقامت نمودند و خیال مسلمین از ناحیه یهودیان که با آن هادشمنی مینمودند آرام گرفت. ۳۰ ریس

۱۹ - جنگ سویق و زدو خورد های مختصر دیگر

اهالی مکه پس از واقعه شکست بدر همواره در صدد تلافی بوده و ایام خود را با فکر انتقام بسر میبردند و همیشه مترصد وقت مناسب بودند ابوسفیان که در آن واقعه فرزند خود را از دست داده بود قسم یاد نموده بود که تا انتقام نکشد از جمیع لذات اجتناب نماید لذا دفعه‌ئی خود با جمعی در حدود صد نفر سوار بطرف یثرب رهسپار گردید و جلوتر چند نفر از همراهان خود را بسمت مدینه فرستاد و آنها در نزدیکی شهر دو نفر از مسلمین را یافته بقتل رسانیدند و همچنین چند خانه و نخاستان را آتش زدند حضرت محمد از این قضیه مطلع گردیده با جمعی از اصحاب به تعاقب او برخاستند و ابوسفیان که طاقت مقاومت ندید با همراهانش رو بفرار نهاده بسرعت روانه شد و برای سبکبار شدن خود سوییقهائی که جهت خوراک تهیه نموده بود بزمین میانداختند و مسلمین آن ها را جمع آوری مینمودند باین جهت این حادثه را به غزوه سویق نام نهادند. و دفعه دیگر با آنحضرت خبر رسید که گروهی از طایفه غطفان و سلیم قصد حمله بر مسلمین دارند لذا عده‌ئی از اصحاب را برای جلوگیری فرستادند ولی مخالفین جرئت روبرو شدن نیافته فرار نمودند و

(۴۹)

مقداری از احشام آن ها بچنگ مسلمین افتاده تقسیم نمودند و بهر نفر دو شتر رسید. و باز از طوائف مختلفه عرب بخیال هجوم بر مسلمین برآمدند ولی اصحاب جلوتر مطلع گردیده و آن ها نتوانستند اقدامی بنمایند باین جهة قبائل عرب از قوت و قدرت مسلمین اندیشناک و در هراس افتاده جرئت مقابلی نیافتند و دفعه دیگر صفوان که از ثروتمندان مکه بود کاروانی از قریش برهنمائی فرات بن حسان راه انداخته و از بیابان میگذشت و حضرت محمد بمحض اطلاع زید بن حارثه را با صد نفر فرستاده بر کاروانیان هجوم بردند و کالای آنان را که صد هزار درهم ارزش داشت با خود او بیاوردند فرات بن حسان اسلام آورده نجات یافت و این قضیه بر کینه جوئی اعراب قریش افزوده و چون راه تجارت خود را بسته دیده و چندین مرتبه دچار حملات گشته بودند درصدد انتقام بیشتری برآمده و خود را برای جنگ و ستیز بزرگتری آماده و مهیا نمودند.

۲۰ - جنگ احد

اهالی مکه و قبیله قریش شکست بدر و کشته شدن عدهئی از بزرگان و اقوام خود را از خاطر نبرده و همواره در پی فرصت بودند که تلافی نموده ننگ آن را از خود دور و از مسلمین انتقام بسزائی بگیرند لذا تمام کالا و اموالی را که ابوسفیان باتدبیر از چنگ مجاهدین بدر برده و بمکه رسانید و بیشتر قوم در آن سهم و شریک بودند و در محلی نگاهداشته بودند بفروش رسانده از منافع آن قوه و استعداد کاملی برای جنگ با پیغمبر و همراهان فراهم آوردند و گروهی از سپاه های حبشی را نیز بکمک طلبیده و عدهئی در حدود سه هزار نفر بسرداری و قیادت ابوسفیان با تجهیزات و اسباب کامل مهیا گردید. و بت بزرگ هبل را نیز پیشاپیش سپاه کشیده رو بمدینه آوردند و پانزده نفر از زنان قریش نیز بسر دسته گی هند زن ابوسفیان که در جنگ بدر چند نفر از نزدیکان و عزیزانش بقتل رسیده بودند و تشنه انتقام و خونخواهی بود با سپاهیان همراه شده و با خواندن نواهای شورانگیز و غمناک بر کشتگان بدر و نواختن دف آنها را تشویق و تشجیع به جنگ و انتقام مینمودند. عباس بن عبدالمطلب عموی پیغمبر با آنکه در آن موقع اسلام نیاورده بود بواسطه حب و دوستی با برادرزاده خود قضیه را محرمانه بوسیله

۴۰
بدر
سوره
احد
حدت

قاصدی به پیغمبر خبر داد و آنحضرت بمحض اطلاع مسلمین را در مدینه سرعت آماده دفاع و پیکار نمودند ولی عده آنها در برابر سپاهیان قریش قلیل و ناچیز بود لذا پیغمبر و سران اصحاب مایل بتوقف در مدینه و دفاع بودند ولی عدهئی از جوانان سلحشور اصحاب اصرار بخروج از شهر نموده و روبرو شدن با مخالفین را ترجیح دادند لذا حضرت محمد نیز موافقت نموده واصحاب حاضر بجنگ گردیدند.

ابوعامر از بزرگان مدینه که ظاهراً اسلام آورده بود با پنجاه نفر از سواران خود از مدینه کناره گرفته و بسپاهیان مکه ملحق گردید و عبدالله بن ابی که عقیده به توقف در شهر و دفاع داشت چون دید آنحضرت با سایر اصحاب موافقت نموده و آماده جنگ گردید رنجیده خاطر گشته و با عدهئی از همراهان خود از مسلمین جدا شد و حضرت محمد با عده مومنین که هفتصد نفر بودند با سه هزار سپاه قریش روبرو گشتند و در دامنه کوه احد مقام گرفتند. حضرت محمد پس از نظم و ترتیب صفوف مسلمین پنجاه نفر از تیراندازان را در دهانه شکاف کوه قرارداد و فرمود آنجا را مواظبت کنند مبادا مخالفین از پشت سر بر آن ها هجوم آورند و ابداً محل خود را ترك ننمایند صفوف مخالفین نیز آراسته شده و هند و سایر زنان قریش در جلو و عقب صفوف همچنان بادف و خواندن سرودهای مهیج مردان را بیایداری و جنگ ترغیب مینمودند از دو طرف مبارزه شروع گردید و با آنکه عده مسلمین قلیل بود بواسطه شجاعت و شهامت بی نظیری که از آن ها ظاهر شد جمعی از سران قریش بقتل رسیدند و هبل سرنگون گردید و حمزه عموی پیغمبر و علی بن ابیطالب و ابو جاذبه در این جنگ فداکاری بی مانندی از خود نمایان ساختند و عاقبت حمزه بدست وحشی غلام حبشی که بنده جبیر بن مطعم که یکی از سران قریش بود و عمویش در جنگ بدر کشته شده بود بقتل رسید زیرا هند زن ابوسفیان او را به قتل حمزه تشویق کرده و مزد قابلی باو وعده داده بود از اینجهه در حین جنگ او را یافته و بوسیله انداختن زوبین که بر پهلوی حمزه فرود آمده و از تهی گاهش بیرون آمد او را از پا در آورد و مصعب بن عمیر که حامل لواء پیغمبر بود بقتل رسید و پس از او پیغمبر بیرق را به علی بن ابیطالب سپردند. با اینحال در نتیجه ثبات و استقامت و فداکاری مجاهدین اسلام فتح و ظفر نصیب آنان گردیده و سپاه قریش رو بفرار نهادند و

همینکه سپاه مسلمین آنها را از اطراف میدان دور نمودند مشغول جمع آوری غنائم گردیده از سپاه دشمن غفلت نمودند و عده‌ئی از سپاهیان نیز که بمحافظت و

حراست شکاف کوه گماشته شده بودند چون رفقا و دوستان خود را مشغول بجمع

آوری غنائم در میدان جنگ دیدند دامن صبر و شکیبائی را از دست داده سفارش و

تأکید آن حضرت را فراموش و با آنکه بآنها نیز باندازه سایر سپاهیان بهره و نصیب

و عده داده شده بود طاقت نیاورده محل خود را ترک کرده و باسایرین در جمع آوری

اموال شرکت و بایکدیگر بمجادله برخاستند باین سبب دشمن از موقعیت استفاده

نمود و خالد بن ولید که سردسته یک قسمت از سپاهیان قریش بود فراریان را جمع

نموده و از پشت سر هجوم سختی کرد و بلندی کوه را گرفت و فریاد بر آورد که

محمد کشته گشت . مسلمین از این خیر اندیشناک شده رو بفرار نهادند و مخالفین

قوت یافته اصحاب را درهم شکسته متفرق داشتند و بر خود آن حضرت حمله سختی

نمودند بطوریکه پیشانی شکسته خون جاری شد و دو حلقه زره بر چهره فرورفت

و ابو عبیده جراح بادندان خود بیرون کشید و ضربت دیگری بر پهلوئی آن حضرت

وارد شد که شمشیر از دست بیفتاد و سنگی بر دهان آن حضرت خورده دندانها

شکست و خون جاری شد و بضربت دیگری که بر آن حضرت وارد گردید از اسب

افتاده در گودالی که مخالفین کنده و سر آن را پوشانده بودند سقوط نموده مجروح

گردید و اصحاب آن حضرت را نجات داده و مسلمین را که متفرق و پراکنده بودند

از حیات آن حضرت مطمئن ساخته عده‌ئی جمع شدند و با زحمت زیاد آنحضرت را

بیالای کوه رسانیده و چند نفر از اصحاب فداکار بحفظ و حراست پیغمبر قیام نموده

و حملات سخت و عنیف دشمنان را که بقصد هلاکت آنحضرت مینمودند دفع کردند

و زنان قریش در میدان جنگ کشتگان مسلمین را گوش و دماغ بریده از آن گردن

بند برای خود ترتیب دادند و هند زن ابوسفیان که در کینه جوئی و خون آشامی

سردسته آنان بود جگر گاه حمزه را دریده جگر او را بیرون آورده در دهان گذاشته

جائید و سایر مقتولین راهم سرو سینه شکافته فجایع زیادی بقصد انتقام مرتکب

گشتند و چون سپاه قریش ملاحظه نمودند که دست یافتن بآن عده از جان گذشته

دیگر برای آنان مقدور نیست بهمان مقدار از فتح و ظفر قناعت نموده و کشتگان

خود را در همانجا دفن نموده بمکه باز گشتند. آنحضرت نیز بر سر کشتگان اصحاب رفته از شهادت حمزه و دریده شدن پهلو و قطع شدن اعضایش بی نهایت متأثر گردید و فرمود آنها را در همانجا دفن نموده بمدینه مراجعت نمودند. در این جنگ عده‌ئی از سران و معروفین اصحاب و همچنین گروهی از بزرگان مکه کشته شدند و هر چند عاقبت قریشیان غلبه نموده و بتلافی جنگ بدر خود را تسکین میدادند ولی آتش کینه و بغض در قلوب آنها خاموش نشده و مہیای قتال دیگری برای محو و اضمحلال پیغمبر و همراهان گردیدند.

۲۱ - حوادث دیگر بعد از غزوه احد

حضرت محمد با همراهان بمدینه بازگشت نمودند و مخالفین اسلام بهانه بدست آورده آنها را از جهة شکست احد سرزنش مینمودند و موقعیت مسلمین تخفیف یافته بود لذا يك دفعه خود آنحضرت با عده‌ئی به تعقیب ابوسفیان و قرشیاها بر آمده تا مسافتی خارج از مدینه رفتند و سه شبانه روز در انتظار آنها گذراندند ولی ابوسفیان حفظ شهرت و حیثیت غلبه جنگ احد را مقدم دانسته از جنگ خودداری نموده و بمکه رفت و آنحضرت بمدینه بازگشت نمودند و قبائل اعراب از آن بعد با نظر بی اهمیتی بمسلمین می نگریستند باینجهت دو نفر از سران طایفه بنی اسد کسان خویش را تحریک بر هجوم بمدینه نموده بخيال اینکه مسلمین پس از شکست احد دچار ضعف و زبونی گشته قادر بدفاع نخواهند بود لذا آنحضرت یکصد و پنجاه نفر از مسلمین را برای جلوگیری از آنها فرستاده و ناگهان بر آنها هجوم نمودند و دشمنان تا بمقاومت نیاورده فرار نمودند و غنائمی بچنگ مسلمین افتاده بمدینه آوردند و نیز خالد هذیلی که جمعی را برای جنگ با مسلمین گرد میآورد بدست عبدالله بن ابیس کشته شد و بستگان خالد در صدد برآمدند که باعذر و حيله جبران نمایند لذا گروهی از عربها نزد پیغمبر آمده به تزویر خود را مومن باسلام گفته و تقاضا نمودند چند نفر را برای تعلیم مسائل دینی نزد آنها بفرستند. آنحضرت نیز شش نفر از بزرگان اصحاب را با آنها فرستادند و آنها آن شش نفر را بخواری و ذلت بقتل رسانیدند و این حادثه چون در محلی واقع گردید که رجیع نام داشته لذا بواقعه رجیع معروف گردیده است و نیز در مرتبه دیگر باز بر حسب

۱۵۰
 گروه
 دروغین
 و اعراض

ص
 ح
 ح

تقاضای ابو براء عامر بن مالک که هنوز اسلام نیاورده بود ولی دشمنی هم با اسلام نداشت مندربن عمر انصاری با چهل نفر از مسلمانان را برای دعوت اهالی نجد به اسلام گسیل داشتند و در بئر معونه عامر بن طفیل که دشمن مسلمین بود با گروهی آنها را در میان گرفته همه را کشتند و این دو حادثه آنحضرت را سخت غمگین و افسرده نمود و مخالفین که در مدینه بودند مخصوصاً یهودیان بواسطه این قضایا مسلمین را بنظر حقارت نگریسته و یهودیان طایفه بنی النضیر در صدد توطئه بر ضد آنحضرت بر آمدند و آنحضرت آگاه گشته با آنها پیغام فرستادند که تا مدت ده روز باید اراضی خود را تخلیه نمایند والا کشته خواهند شد ولی عبداللہ ابی کہ از منافقین بود با طایفه بنی النضیر پیمان داشت آنها را پایداری ترغیب و تشجیع نمود و حتی ابن اخطب از بزرگان یهود به پشتیبانی او حصارها را محکم کرده حاضر برای مدافعه و زدو خورد گردید. مسلمین بر حسب دستور آنحضرت بسمت قلاع آنها حرکت نموده و مدت بیست روز با آنها زدو خورد پرداختند و برای آنکه آنها را به تسلیم وادارند قسمتی از درختان خرما را قطع نموده سوزاندند تا عاقبت ناچار به تسلیم شده امان خواستند و با آنها مهلت داده شد که از مدینه بیرون بروند و هر سه نفر یک شتر با خود برداشته و هر چه میخواهند غیر از اسلحه بر آن بار کنند دو تن از یهودیان بنی النضیر اسلام آوردند و از این جنگ غنیمت فراوانی نصیب مسلمین گشته و تا اندازه‌ئی موقعیتشان در نظر مخالفین محکم شده و خیالشان راحت شد و دفعه‌ئی دیگر بنا بر وعده‌ئی که ابوسفیان برای بازگشت به بدر نموده بود خود آنحضرت باجمعی از مسلمین در نزدیکی چاه بدر جای گرفته و در انتظار ابوسفیان بودند ولی او بواسطه خشک سالی باهمراهان خود که از مکه بیرون آمده بود حاضر بمقاومت نشده و از بین راه بازگشت و غزوه دیگری معروف به غزوه ذات الرقاع حادث شد که طایفه غطفان برای جنگ اجتماع کرده بودند و چون مسلمین حرکت نموده بمحلی موسوم به ذات الرقاع رسیدند آن گروه که جمعیت مسلمین را دیدند متفرق گشتند و اموال آنها نصیب سپاهیان اسلام گردید و نیز غزوه دیگری در نزدیک محلی معروف به دومة الجندل واقع و همینکه دشمنان خبر نزدیک شدن آنحضرت و همراهان را شنیدند فرار اختیار نمودند و از این رو ترس و بیم مسلمین بر قلوب

نفرین
النضیر
عبداللہ
نصف
۱۲

اکثر ساکنین عربستان دو مرتبه جایگزین گردید .

۲۲ - جنگ خندق

در جنگهای گذشته عده‌ئی از بزرگان و معروفین قریش به قتل رسیده و طوایف مهم یهود که در اطراف مدینه ساکن بودند مانند بنی قینقاع و بنی النضیر ناگزیر تسلیم شده قلعه های خود را ترك نموده بودند و قبایل مختلفه عرب نیز هریک که خواستند مخالفتی بنمایند مغلوب مسلمین گردیدند با اینحال منتظر وقت و فرصت بودند که انتقام خود را کشیده جبران بنمایند قوم قریش که سر آمد مخالفین بودند خود را مهیای خونخواهی و انتقام نینمودند از طرف یهودیان نیز عده‌ئی بریاست حئی بن اخطب نزد آنها رفته دم از موافقت زده در تدمیم آئین اسلام با آنها همزمان گشتند و رسم بت پرستی را بر عقیده توحید ترجیح داده و بتعریف و توصیف راه و رسم بت پرستان پرداختند و آنها را بر ضدیت و کینه جوئی از حضرت محمد تحریک و تهییج نموده و بکمک و یاری موسویان از طوائف مختلفه اطمینان داده سوگند یاد نمودند که تا آخرین نفس با جان و مال در اهلاک و اعدام آنحضرت و اصحاب مقاومت خواهند کرد و در قرآن شریف این آیه در حق آنان نازل گردید «الم ترالی الذین او توانصیا من الکتاب یومنون بالجبت والطاغوت و یقولون للذین کفروا هولاء اهدی من الذین آمنوا سیبلا اولئک الذین لعنهم الله و من یلعن الله فلن تجدله نصیرا» یعنی آیا نمی بینی آنها را که از کتاب نصیبی دارند به جبت و طاغوت ایمان میآورند و میگویند بکفار که راه آنها هدایت کننده تر از مؤمنین است آنها کسانی هستند که خدا لعنتشان کرده است و کسی را که خدا لعنت کند یآوری برای او نخواهی یافت و بالاخره بایکدیگر دست برادری داده معاهده‌ئی بستند و حئی ابن اخطب پس از اتمام اینکار نزد سایر قبائل عرب مانند غطفان و سبیم و قیس و بنی اسد و غیره که از مسلمین کینه و دشمنی در دل داشتند رفته آنها را نیز بموافقت و کمک باقریش تحریک و تشویق کرد و عده‌ئی از آنان آماده کار و پیکار شدند طولی نکشید که سپاه قریش بالغ بر چهار هزار نفر حاضر و آماده گشته و از سایر طوائف نیز که هر کدام جمعیتی فراهم کرده بودند باین سپاه پیوسته و گروهشان که بده هزار نفر رسیده بود بریاست ابوسفیان/بسمت مدینه در حرکت آمدند و چون

لذائق

صا

عزیز

نزد

اسد

نفر

۱۰

عزیز

این سپاه از دستجات و قبائل مختلف تشکیل شده بود این جنگ را به جنگ احزاب نامیدند.

حضرت محمد که از حرکت سپاه قریش آگاه گردیده با اصحاب مشورت نموده و برای دفاع و جلوگیری از این سپاه عظیم چاره جوئی فرمود عدهئی از اصحاب عقیده بخروج از شهر و جنگ داشتند جمعی دیگر با توقف در شهر و دفاع موافق بودند تا یکی از اصحاب روزبه ایرانی که آنحضرت او را سلیمان نامیده بودند (۱) متذکر گردید که رسم ایرانیان چنین است که در هنگام دفاع خندقی دورا دور شهر کنده و از هجوم سپاه دشمن محفوظ میمانند لذا بهتر است مانیز بحفر خندق پرداخته و از خود دفاع نمائیم آنحضرت رأی او را پسندیده و قریب سه هزار نفر از اصحاب بشتاب تمام شروع بحفر خندق در دور مدینه از مسافتی دور نمودند و گاهی خود آنحضرت نیز در کار کندن زمین با اصحاب شرکت میفرمود طایفه بنی قریظه که در این موقع با مسلمین معاهده داشته و مساعد بودند اسباب و ادوات کار را مانند بیل و کلنگ فراهم کردند و چون ایام برودت هوا و وسیله معیشت در نهایت سختی بود اصحاب دچار مشقت گشته بطوریکه بر حسب دستور آنحضرت غالب روزها صائم بودند و کار متوالی مینمودند و از جهة آنکه عده دشمن زیاد و مسلمین خود را قلیل میدیدند در بیم و هراس افتادند و آنحضرت پیوسته آنها را دلداری داده و بآتیه درخشان امیدواری و اطمینان میداد چنانکه روزی در حین حفر زمین بقطعه سنگ بزرگی برخورد و آنحضرت را خبر دادند و پیغمبر درحالیکه با اصحاب به برانداختن آن سنگ مشغول بود باعصائی که در دست داشتند بآن سنگ زده فرمود ممالک شام و قصور حمرا فتح شد و بار دیگر زده فرمود ممالک ایران و خزائن کسری و مدائن بتصرف در آمد و دگر باره گفت مملکت یمن را گشوده و ابواب صنعا را معاینه می بینم. در آنحال عدهئی از یاران که ایمانشان متزلزل بود و سختی و مشقت اصحاب را مشاهده مینمودند که قادر به بیرون آمدن از محوطه خود نیستند بیکدیگر میگفتند عجبا ما با اینحال پر ملال و حضرت وعدههای دور و

حضرت محمد ص
ایران
ممالک ایران
ممالک شام

۱ - بنابر مشهور سلمان فارسی که نام اصلیش روزبه است اهل رامهرز و در یثرب غلام وزر خرید یکنفر یهودی بوده و پس از ورود حضرت محمد به یثرب ایمان آورده و جزء اصحاب خاص آن حضرت قرار گرفت.

دراز میدهند کجا باین آرزو ها خواهیم رسید . باری خندق را در مدت کمتر
 از بیست روز بیابان رسانیدند و عمق آن بیست گز شد و هشت راه عبور بر آن قرار
 دادند و عده‌ئی از شجاعان اصحاب را برای محافظت گماشتند هنوز يك موضع آن
 با تمام نرسیده بود که سپاه قریش رسید و از طرف دیگر عده یهودیان با جمعی کثیر
 از عشایر که با آنها متفق شده بودند بکمکشان رسیده و چون چشمشان بخندق که تا
 آنوقت ندیده بودند افتاد بی نهایت متعجب گشته ناگزیر خیمه های خود را در آنطرف
 خندق برپا نمودند حضرت محمد نیز سه هزار نفر همراهان خود را در طرف مقابل
 قرارداد بمواظبت و مراقبت سپاه دشمن پرداختند و در عین حال مسلمین از کثرت
 مخالفین دچار بیم و اضطراب شده و بعضی دست از جنگ شستند لذا آنحضرت
 تکبیری اندیشیده بزرگان بعضی از عشایر را وعده دادند که اگر از مساعدت قریش
 دست بدارند ثاب میوه‌های مدینه را با آنها واگذار خواهد نمود آنها نیز برای
 بستن معاهده آمدند ولی بواسطه عدم موافقت مهمین اصحاب موفق نگردیده
 مراجعت نمودند در این موقع حئی ابن اخطب که پیشوای یهود بود چون ملاحظه کرد
 که قبیله بنی قریظه بمسلمین کمک و مساعدت مینمایند نزد آنها رفته و کعب بن اسد
 پیشوای قبیله مزبور را از غلبه اسلام ترسانده و بکمک و یاری اعراب برای از بین
 بردن پیغمبر و همراهانش امیدوار ساخت و آنقدر وسوسه نمود تا عاقبت او را بقبول
 تقاضای خود همراه کرده و او نیز تقض عهد نموده ورقه معاهده را پاره کرده بدگویی
 آغاز نمود و آنحضرت همینکه از این قضیه خبردار شد سعد بن معاذ پیشوای قبیله
اوس را نزد او فرستادند که آن طائفه را به حفظ عهد و پیمان خود بامسلمین نصیحت
 و موعظه نموده از پیمان شکنی باز دارد ولی نتیجه نبخشیده و از پیغمبر به بدی
 و کلمات زشت یاد کردند و او نا امید شده بازگشت و بنی قریظه خود را آماده کمک
 و همراهی با سپاه قریش نمودند لذا اعراب قوی دل شده و سه دسته تشکیل داده و
 بنای هجوم بر مسلمین را گذاشتند و گاهی از فراز خندق اسب جهانیده در خندق
 افتاده سر و دست آنها شکست تا آنکه عمرو بن عبدود و عکرمة بن ابوجهل از محلی که
 نسبتا نزدیکتر بود اسبهای خود را جهانیده مبارز طلبیدند و علی بن ابیطالب با او
 روبرو شده بهم در آویختند عاقبت علی بن ابیطالب بر عمرو چیره شده او را به قتل

ک. ر. ف.

وعده کرده
 دشمن
 می
 در

صلوات
 بر
 پیغمبر
 و
 آل
 و
 صحابه
 و
 انصار
 علیهم
 السلام

رسانید و همراهان او فرار کردند و نوفل بن عبدالله که اسب خود را جهانید در خندق افتاده درهم شکست و دفعات دیگر نیز عده‌ئی از سپاه دشمن خود را با نظرف خندق رسانیده درهم آویختند و اصحاب شجاعت نموده آن‌ها را مقتول ساختند با تمام این احوال زیادی سپاه دشمن و قطع همراهی و مساعدت بنی قریظه مردم مدینه را سخت مضطرب کرده و سپاهیان اسلام نیز از عهده دفع آن گروه زیاد بر نمی‌آمدند لذا حضرت محمد با حسن تدبیری بوسیله یکی از اصحاب نعیم بن مسعود که تازه اسلام آورد ه‌بود بین اعراب و یهودیان را جدائی انداخته بطوریکه از یکدیگر خائف و بدگمان شدند لذا یهودیان راه خود پیش گرفته رفتند و در این حال سرما و قحطی نیز بشدت رسیده طوفانی سخت بر خاست و باران شدیدی باریدن گرفت و چادرها کنده شد و پیشوایان قریش که خود را تنها دیدند از عاقبت کار بیمناک شده دست از جنگ کشیده بمحل‌های خود مراجعت نمودند و اصحاب از خطر آنها آسوده گشته بمدینه باز گشتند در این جنگ فقط شش تن از مجاهدین اسلام شهادت رسیدند.

۴۳ - تنبیه طایفه بنی قریظه و دو طایفه دیگر

هنوز اصحاب از خستگی واقعه جنگ خندق نیاسوده بودند که آنحضرت تصمیم به تنبیه طایفه بنی قریظه که در حادثه مزبور تقصیر بی‌مان نموده با مخالفین همراهی کرده بودند گرفته و اصحاب را بحرکت به محال آنها فرمان داد لذا جمعیت مسلمین حرکت نموده و مدت بیست و پنج شبانه روز قلاع و حصار آنها را محاصره و زدو خورد نمودند و اصحاب نخل‌های آنان را که از جان عزیزتر داشتند قطع نموده و خود آنحضرت بطوری از آنان خشمگین و در غضب بود که نزد حصار آنها رفته فرمود ایا اخوة القرده والخنزیر اخسوا و عاقبت چون چاره جز تسلیم ندیدند تقاضا کردند که مانند طایفه بنی قینقاع و بنی النضیر آنها را امان دهند که بمحلی دیگر بروند مورد قبول واقع نشد و هر دم حمله و هجوم بر حصار آنان سخت تر میشد تا ناگزیر تسلیم شده و از قلاع خود خارج شدند و مردانشان را دست بسته حاضر ساختند و برای آنکه تکلیفشان را یکسره نمایند به حکمیت سعد بن معاذ پیشوای طایفه اوس که قبلا در غزوه خندق ذکری از او رفت و در آن جنگ مجروح گردیده بود تن در دادند که هرچه او درباره آنها رأی دهد طرفین تسلیم گردند لذا

حضرت محمد امر باحضار سعد که پیر و شکسته شده بود داد و او پس از آنکه از طرفین قول بر اطاعت و توفیض گرفت چنین حکم داد که مردان طایفه مزبور بقتل رسند و زنان و اطفالشان اسیر و ببردگی فروخته شوند و اموال آن ها ضبط گردد حضرت محمد پس از شنیدن رأی او مسرور شده فرمود لقد حکمت فیهم بحکم الله تعالی من فوق سبعه ارقعه پس همگی آنها را که هفتصد نفر بودند و حی ابن اخطب نیز در شمار آنان بود بمدینه آورده و در کنار گودالی بدست علی بن ابیطالب وزیر یک یک را سر بریدند و اموالشان را بین مسلمین و افراد سپاهیان تقسیم کرده زنان و اطفالشان را بغلامی و کنیزی بفروختند. و پس از چندی بخونخواهی واقعه رجیع که طایفه بنی لحيان عده‌ئی از اصحاب را بحیله بچنگ آورده کشته بودند حرکت نموده ولی آنها فرار نموده بکوه پناه بردند و آنحضرت باهمراهان بمدینه بازگشت نمودند. و چندی نگذشت که غزوه بنی مصطلق رخداد باین معنی که طایفه مزبور بر ضد آنحضرت اعراب را تحریک نموده و اجتماعاتی فراهم کرده بودند چون پیغمبر از قضیه آگاه گردید بمحلشان هجوم برده آنها را غافلگیر کرد و پس از سه روز زدو خورد ناچار تسلیم شدند و همه آنها را بازنانشان باسیری گرفته و اموالشان را تقسیم نمودند و از جمله اسرا چوپره دختر حارث بن ابی ضرار پیشوای قبیله بنی المصطلق بود که بازدواج آنحضرت در آمد و بواسطه او صد نفر از اسارت رهایی یافتند.

چوپره
دختر
بنی
المصطلق

۲۴ - عزیمت بمکه

سید جمال

در این مدت که شش سال از هجرت گذشته بود مسلمین برای جلوگیری از هجوم اعراب و قبائل مهاجم که از پی اهلاك آنها کمر بسته بودند دائماً بدفاع گذرانده و با مجاهدت و کوشش تمام قوت و قدرت حاصل نموده قبائل مختلف را یا مغلوب و یا مطیع و فرمانبردار خود ساختند باینجهت از زیارت و طواف خانه کعبه باتعلق شدیدی که بمکه و خانه کعبه داشتند و دیانت اسلام هم آن را قبله گاه مسلمین قرار داده بود و طواف آن را از فرائض شمرده است باز مانده بودند و قبائل مختلفه عرب نیز که بتهای خود را در آن گذاشته و احترامات فوق العاده برای آنها قائل بودند راضی نبودند که یاران و همراهان پیغمبر که در نظر آنها خارج از دین

شمرده شده و برسوم ابا و اجدادی‌شان پشت پا زده اعتنائی نمی نمودند به مسجد الحرام وارد شده زیارت نمایند لذا آنحضرت در این موقع که تا اندازه‌ئی از طرف مخالفین اسلام که محاور مدینه بودند آرامش و سکونی حاصل شده بود مصمم گشتند که بقصد زیارت و طواف خانه کعبه حرکت نمایند که هم اعظم آمال و آرزوی اصحاب بر آورده شود و هم جلب نظری از ساکنین مکه بعمل آید لذا باتفاق یکهزار و پانصد نفر از مسلمین آماده حرکت گردیدند و برای آنکه با عراب بفهمانند که مقصد از این حرکت جنگ و نزاع نیست جز شمشیر که معمولاً هر مسافری با خود داشت اسلحه دیگری برنداشتند و شتران بسیاری را کوهان شکافته و آلوده بچون نموده برای قربانی در جلو انداختند و عده دیگری نیز از سایر قبایل که مسلمان نبودند با اصحاب همراه شدند مسلمانان از شوق زیارت کعبه و ملاقات با بستگان و خویشان خود بیقرار بودند و آنحضرت امید و اطمینان دادند که این سفر را بدون ترس و بیم پایان خواهند رسانید ولی تردید داشتند که آیا قریش آنها را خواهند گذاشت که باسانی وارد مسجد الحرام شوند باین ترتیب در ماه ذیقعدۀ از سال ششم هجرت بطرف مکه در حرکت آمدند قریش که از عزیمت آنحضرت و جمعیت همراهان خبردار شدند دچار بیم و هراس گشته و تصور حيله و تزویر نمودند لذا مصمم گشتند از ورود آنها بمکه جلوگیری کنند باینجه خالد بن ولید و عکرمه بن ابوجهل را با عده‌ئی سپاه جلوی آن‌ها فرستادند و حضرت محمد برای آنکه کسار بمسالمت بگذرد بوسیله راهنمائی از راه صعب‌العبور دیگری بطوریکه با سپاهیان مکه روبرو نشوند همراهان و اصحاب خود را عبور داده به حدیبیه که نزدیک مکه بود فرود آمده در آنجا استقرار یافتند اهالی مکه در چگونگی رفتار با آنحضرت ب فکر افتاده چاره جوئی نمودند و همچنین حضرت محمد مایل بود با مسالمت با آنها رفتار شود عاقبت قریش تصمیم گرفتند چند نفر نماینده از طرف خود نزد پیغمبر بفرستند تا بمقصد واقعی آنها آگاه گشته و آنحضرت را از دخول بمکه منصرف سازند لذا بدیل بن ورقا با جمعی از مردان خزاعه آنحضرت را ملاقات و همینقدر که دانستند جز زیارت کعبه مقصدی نیست مراجعت نموده قریش را اطمینان دادند ولی قریش ناسزاگوئی نموده او را متهم داشتند و سخنانش را نپذیرفتند بار دیگر حلیم پیشوای حبشی‌ها را نزد پیغمبر گسیل داشتند حضرت فرمود شتران قربانی را جلوی

اورها کنند و او مشاهده نمود که شتران از شدت گرسنگی پشمهای یکدیگر را خورده‌اند بر حال آنان رقت نموده بازگشت و آنچه دیده بود باهالی مکه گفت از او ^{که هم} نپذیرفتند تا عروه بن مسعود ثقفی رئیس طائف را از جانب خود فرستادند و او بحضور پیغمبر رسیده مذاکره نمود و قدر و مقام آنحضرت را در بین اصحاب مشاهده نمود که چگونه آب دست و وضوی او را برای استنفا میبردند و حاضرند در راه او فداکاری نمایند لذا مراجعت نموده نزد قریش آنچه دیده بود بیان داشت و حضرت محمد نیز یکنفر را از جانب خود نزد قریش فرستاد ولی با او بدرفتاری کرده نزدیک بود او را بقتل رسانند و چند مرتبه عده‌ای از آن‌ها بچادرهای اصحاب دستبرد زده دستگیر شده آزاد گردیدند و دفعه دیگر عثمان از طرف پیغمبر به نمایندگی نزد قریش رفت و با آنها فهمانید که آنحضرت سر جنگ و ستیز ندارد و فقط برای زیارت و طواف خانه کعبه آمده‌اند و قریش او را در طواف خانه کعبه آزاد ^{عبارت} نگذاشتند ولی او گفت تا پیغمبر طواف نکند من طواف نمیکنم لذا او را گرفته در حبس انداختند و خبر قتل او شهرت یافت این خبر که ^{مسلمین} رسید دچار حیرت و اضطراب گشته همه خشمگین شدند و در حضور پیغمبر عهد و پیمان بستند که تا ^{مسلمین} جان در بدن دارند مبارزه کرده و قریش را بسزای اعمال خود برسانند این پیمان در زیر درختی بسته شد و معروف است به پیمان رضوان و درباره پیمان مزبور این آیه نازل شد « لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا » یعنی خداوند از مومنین راضی شد هنگامی که زیر درخت باتو بیعت کردند و آنچه در قلوب آنها بوده دانست و آرامش بر آنها نازل کرد و مظفریت نزدیکی با آنها بخشید. در این اثنا معلوم شد که خبر مزبور صحت ندارد و خود او نیز باصحاب پیوست ولی این عهد و پیمان را همیشه مسلمین به عظمت یاد مینمودند. عثمان پس از بازگشت نظریات قریش را اظهار نمود که آنها اطمینان حاصل نموده‌اند که پیغمبر و اصحاب جز زیارت خانه کعبه مقصودی ندارند ولی اگر امسال وارد مکه شوند سایر قبائل قریش را ^{سرزنش و ملامت} خواهند نمود و اگر جنگ و جدالی پیش بیاید شأن و مقام ماههای حرام در نظر عربها تنزل خواهد نمود مذاکرات طرفین ادامه داشت تا اینکه سهیل بن عمرو از جانب

علت زیارت نکردن آنها به خانه کعبه

قریش نزد آنحضرت آمده گفتگودر برقراری صلح و شرائط آن نمود و سختگیریهای ناروا کرد تا عاقبت منجر بنوشتن پیمان صلح گردید و پیغمبر دستور فرمود علی بن ابیطالب شرائط آنرا بنویسد و او همینکه نوشت بسم الله الرحمن الرحيم سهیل مانع شده گفت من رحمن و رحيم نمیشناسم بنویس باسمك اللهم پیغمبر نیز موافقت نموده بعلی ابن ابیطالب فرمود همینطور بنویسد سپس فرمود بنویس این قرارداد است میان محمد پیغمبر خدا که با سهیل بن عمرو بسته میشود باز سهیل گفت اگر من تو را پیغمبر میدانستم با تو جنگ نمی کردم اسم خود و پدرت را بنویس پیغمبر باز موافقت نموده به علی بن ابیطالب دستور فرمود کلمه رسول الله را محو نماید و چون او خودداری نمود ناچار خود پیغمبر انگشت را با آب دهان تر کرده کلمه مزبور را که علی بن ابیطالب نشان داد محو فرمود (۱) و تعهدات طرفین ذکر شد از جمله آنکه تا مدت ده سال با یکدیگر جنگ نمایند و هر کس از مردم قریش بدون اجازه ولئی خویش بمسلمانان به پیوندد او را باز پس دهند. ولی اگر از مسلمین کسی بقریش پیوست پس ندهند و از مردم قبائل عرب هر کس بخواهد با طرفین پیمان بسته و معاهده نماید آزاد است و دیگر آنکه در این سال پیغمبر و یارانش از دخول مکه صرف نظر نموده باز گردند و در سال بعد بمکه بیایند مشروط بر آنکه بیش از سه روز توقف ننموده و از اسلحه جز شمشیر با خود نداشته باشند و آن را از غلاف بیرون نیاورند. در این موقع جوانی از قریش موسوم به ابو جندل فرزند سهیل بن عمرو مذکور که اسلام آورده و مورد اذیت و آزار پدر و بستگانش قرار گرفته بود بمسلمین خود را رسانده و از آنحضرت کمک طلبد که از ظلم و عدوان آنان خلاصی یابد و حضرت محمد آنچه سعی فرمود که قریش راضی به پیوستگی او بمسلمین شوند رضایت نداده و گفتند هر گاه این جوان پس داده نشود معاهده را باطل میدانیم لذا ناگزیر تسلیم شده با حزن تمام در آنحال او را بقریش وا گذاشتند و چون این قرارداد پایان رسید اصحاب با عدم رضایت و خوشنودی از شرائط صلح با مرو فرمان آن حضرت سر تسلیم

۱ - در کتاب تاریخ ابوالفدا جلد اول صفحه ۱۸۷ که حادثه جنگ صفین و تحریر قرار دادن بین طرفین را شرح داده است از قول حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب مذکور است « واللہ انی لکاتب رسول اللہ یوم الحدیبیہ فکتبت رسول اللہ فقالوا لست برسول اللہ ولیکن اکتب اسمک واسم ابیک فامرنی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بمحوه فقلت لا استطیع فقال لرنی فاریتہ فمحاہ بیده فقال لی انک ستدعی الی مثلها فتجیب

صلح
۱۹۱
ع
ط
رض

فرود آورده و شتران خود را که برای قربانی آورده بودند نحر نموده بدون آنکه وارد مکه شوند بمدینه بازگشتند و در انتظار سال بعد و زیارت مکه میگذرانند و در این مقام سوره فتح نازل شد (انا فتحنا لك فتحا مبينا ليغفر لك الله ما تقدم من ذنبك و ما تأخر) واصحاب و یاران پیغمبر از شنیدن آن آیات آرامی یافته بفتوحات کاملی امیدوار گشتند.

۴۵ - ارسال نامه‌ها بسلاطین و امرا

پس از بازگشت از حدیبیه که اصحاب بقرارداد مزبور راضی نبودند و حضرت محمد آنها را بفتوحات آتیه امیدوار ساخت برای آنکه ایمانشان استوار گردد و بر توسعه اسلام بيفزاید. با مشورت مهمّین اصحاب تصمیم گرفتند که نامه‌هایی بجهت سلاطین ممالک همجوار عربستان و امراء عرب که بر قسمتهایی از عربستان حکمفرمائی داشتند بفرستند و آنها را باسلام دعوت نماید و تدریجا بوسیله تقویت بنیه مسلمین نفوذ یهودیان را از عربستان براندازد دولت روم و ایران دو مملکت مقتدری بودند که در آن زمان امور جهان و سرنوشت اکثر ملل دنیا در دست آنها بود حضرت محمد پادشاه این دو کشور و پادشاه حبشه و فرماندار مصر و امیر بحرین و امیر غسانی و امیر یمامه نامه‌هایی مبنی بر اقرار بوحدانیت الهیه و رسالت خود مرقوم و آنها را باسلام و پیروی از آئین الهی دعوت فرمود نامه های مزبور با مهر تفره که بجمله (محمد رسول الله) منقوش بود مختوم گردیده و هر کدام را بوسیله قاصدی ارسال داشتند.

نامه خسرو پرویز - پادشاه ایران را بوسیله عبدالله بن حذافه سلمی ارسال داشتند و خسرو پس از ملاحظه نامه خشمناک گشته آن را درید و اظهار داشت چگونه بنده من با من مکاتبه میکند و نام خود را بالای نام من مینویسد و به بازدان که از جانب دولت ایران در یمین حکومت داشت دستور داد که آنحضرت را از حجاز گرفته بدربار روانه دارد و او دونفر را نزد پیغمبر فرستاده و نوشت که بزودی بجانب پادشاه ایران بروند و الا هلاک خواهند شد و آندو نفر باریش تراشیده بر پیغمبر وارد شدند و دیدار آنها مورد کراهت آنحضرت واقع شده ملاقاتشان را

نامه به پادشاه روم
مکن
حضرت
پیغمبر
ص

بعد موکول فرمود و بعد از چند روز آنها را خواسته و خبر کشته شدن خسرو پادشاه ایران را بدست شیرویه داده و فرمود قریباً آن مملکت در حوزه اقتدار اسلام در خواهد آمد و به باذان پیام دادند که بدین اسلام در آید و از طرف دیگر نامه شیرویه به باذان رسید و او با جمعی از مردمان خود باسلام گرویدند.

و نامه دیگر جهة هرقل امپراطور روم بوسیله دحیه ابن خلیفه کلبی ارسال فرمود و او در آن هنگام از جنگ با ایران فیروزماندانه باز گشت نموده و صلیب بزرگ حضرت عیسی که در جنگهای پیش بدست سپاهیان ایران افتاده بود پس گرفته و میخواست برای وفای به نذر خود به بیت المقدس رفته و صلیب را بجای خود بگذارد در اثنای سفر در بیت المقدس در شهر حمص نامه آنحضرت را باو تسلیم نمودند ولی او خشمگین نشد و بابدی تلقی نکرد ولی بدعوت آنحضرت هم اهمیتی نداد و نامه دیگر جهة مقوقس زمامدار مصر بوسیله حاطب بن ابی بلتعہ ارسال فرمود و او نسبت به فرستاده پیغمبر اکرام کرده و باخوش روئی او را پذیرفته نامه را دریافت داشت و جواب آنرا پیغام داد که من نیز عقیده دارم بزودی پیغمبری ظاهر خواهد شد ولی محل ظهور وی شام است و دو کنیز ماریه و سیرین و یک استر و یک الاغ سفید و مقداری از اشیاء مصری بهدیه فرستاد یکی از آن دوکنیز بملکیت آنحضرت در آمد و از او پسری بنام ابراهیم متولد شد و کنیز دیگر سیرین را به حسان بن ثابت بخشید و استر را دلدل و الاغ را یعفور نامید.

و نامهئی نزد نجاشی پادشاه حبشه بوسیله عمرو بن امیه فرستاده شد و ضمناً نامه دیگری نیز برای او ارسال و تقاضا کردند که مسلمانان ساکن حبشه را که با آنجا پناهنده شده اند بمدینه فرستند نجاشی که به مسلمانان مساعدت تامه نموده بود دو کشتی برای آن ها آماده کرده و آنها را روانه نمود و جعفر بن ابیطالب سر دسته این جمعیت مسلمانان بود که ورودش سبب نهایت مسرت و خوشحالی آنحضرت گردید ام حبیبه دختر ابوسفیان نیز با آنها همراه بود شوهرش که از مسلمانان مهاجرین بحبشه بود در آنجا مسیحی گشته و چندی بعد در همانجا فوت نمود لذا پس از ورود بزوجیت آنحضرت در آمد.

و نامهئی دیگر نزد حارث غسانی بوسیله شجاع بن وهب اسدی فرستادند

و چون نامه را خواند گفت عنقریب بسوی او روانه میشوم و نزد هرقل امپراطور روم رفت و از او اجازه برای جنگ با آنحضرت خواست و امپراطور که خود نیز نامه‌ئی از آنحضرت دریافت داشته بود اهمیتی نداده و آمدن او را در رکاب خود برای تشریفات تسلیم صلیب مقدس به معبد بیت‌المقدس لازم‌تر شمرد .

و نیز سلیط بن عمرو را نزد هود بن علی پادشاه یمامه که مسیحی بود فرستاده و او سخریه نموده گفت اگر کار فرمانداری یمین را بمن وامیگذارد باو می‌گروم و الا بجنگ او میروم حضرت محمد شنیده او را نفرین کرد و کمی بعد از دنیا رفت و همچنین علاء بن الحضرمی را بسوی امیر بحرین که مندر بن نعمان نام داشت و از جانب پادشاه ایران بر آن جزایر حکمرانی مینمود فرستادند و او اسلام آورده و بواسطه او مردمان ساکنین بحرین ایمان آوردند .

و اینک چند نمونه از نامه های مزبور که قریب بیک مضمون و عبارت است و در تواریخ ضبط گردیده عینا درج میگردد .

نامه به خسرو پرویز پادشاه ایران

بسم الله الرحمن الرحيم من محمد رسول الله الى كسرى عظيم فارس سلام
على من اتبع الهدى و امن بالله و رسوله و شهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له و انى
محمداً عبده و رسوله و ادعوك بداعية الله عز و جل فانى انا رسول الله الى الناس كافة
لانذر من كان حياً و يحق القول على الكافرين اسلم تسلم فان ابى فاعليك اثم المجوس .

نامه به هرقل سلطان روم

بسم الله الرحمن الرحيم من محمد رسول الله انى هرقل عظيم روم سلام على
من اتبع الهدى امّا بعد فانى ادعوك بدعاية الاسلام اسلم تسلم يؤتك اجرک مرتين فان
توليت فان عليك اثم اليريسين ... و يا اهل الكتاب تعالوا الى كلمة سواء بيننا و
بينكم الا نعبد الا الله و لا نشرك به شيئاً و لا يتخذ بعضنا بعضاً ارباباً من دون الله فان تولوا
فقولوا اشهدوا بانا مسلمون .

نامه به نجاشی پادشاه حبشه

بسم الله الرحمن الرحيم من محمد رسول الله الى النجاشى ملك الحبشه امّا بعد
فاتى احمد الله اليك الذى لا اله الا هو الملك القدوس السلام المومن المهيمن و اشهد

ان عيسى ابن مريم روح الله و كلمته القاها الى مريم البتول الطيبة الحصينة فحملت
بعيسى فخلقه من روحه و نفخه كما خلق آدم بيده و انى ادعوك الى الله وحده لا شريك
له و الموالاة على طاعته و ان تبعتنى و تؤمن بالذى جائنى فانى رسول الله و انى
ادعوك و جنودك الى الله تعالى و قد بلغت و نصحت فاقبلوا نصيحتى و قد بعثت اليك
ابن عمى جعفر و معه نفرات من المسلمين و السلام على من اتبع الهدى
نامه به مقوقس فرماندار مصر

بسم الله الرحمن الرحيم من محمد عبدالله و رسوله الى المقوقس عظيم القبط
سلام على من اتبع الهدى (اما) بعد فانى ادعوك دعاية الاسلام فاسلم تسلم يوتاك الله
اجرک مرتين فان توليت فعليك ما على القبط يا اهل الكتاب تعالوا الى كلمة سواء
بيننا و بينكم الا نعبد الا الله و لا نشرك به شيئا و لا يتخذ بعضنا بعضاً ارباباً من دون الله
فان تولثوا فقولوا اشهدوا باانا مسلمون . «مهر محمد رسول الله»

عين نامه اخير که به مقوقس فرماندار مصر نوشته شده است در سال ۱۸۵۰
ميلادى بوسيله يکى از دانشمندان و مستشرقين فرانسوى موسوم به مسيو ايتان
برتلمى در يکى از ديرهاى مصرى که در نزديکى شهر اخميم بود پيدا شده اصل آن
بخط کوفى است و در زمان سلطان عبدالمجيد پادشاه عثمانى بعد از ارائه نامه مزبور
به علمای متخصص به قيمت زيادى خريده شد و در موزه آثار نبوى در اسلامبول
موجود است .

و همچنين نامه آنحضرت به مندر در کتابخانه وين پایتخت اطريش اکنون
موجود مى باشد .

۴۶ - جنگ خيبر

حضرت محمد در ضمن آنکه نامه هاى سلاطين و امرا را ارسال ميفرمود از
ناحیه يهوديان که هنوز عده‌ئى از بازماندگان قبائل آنها در قلاع اطراف مدینه ساکن
بودند نسبت بمسلمين نگران بود لذا یکماه از مراجعت بمدينه گذشت بمسلمين
اخبار فرمود که خود را براى جنگ خيبر آماده و مهيا نمايند لذا عده مجاهدین که
به هزار و ششصد نفر ميرسيد از مدینه حرکت نموده و سه روزه راه را پيمودند
ساکنين خيبر از حرکت و هجوم مسلمين که ناگهانى باآنطرف صورت گرفت آگاه
۱۸۵۱

نبودند و صبحگاه که از منازل خود بیرون آمدند آن عده را در اطراف حصارهای خود دیده پریشان شدند یهودیان خبیر از طوائف دیگر نیرومندتر بودند و وسائل جنگ آنها کاملتر و قلاعشان محکمتر بود باینجه بسیاری از قبایل عرب شکست مسلمین را پیش بینی مینمودند و منتظر بودند که یهودیان خبیر کار مسلمین را تمام نمایند ولی اراده الهی غیر از این بود پیشوای ساکنین خبیر سلام بن مشکم یهودیان را جمع نموده دستورات لازم برای حفظ اموال و زنان و فرزندانشان داده و اندوخته آنها را بقلعه دیگر برد و مردان جنگی را در قلعه نطاة در آورده آنها را بجنگ تحریر میکرد طرفین در اطراف این قلعه روبرو شده جنگ سختی در گرفت و سلام در این جنگ کشته شد و عدهئی از مسلمانان مجروح شدند سپس حارث بن ابی زنیب فرماندهی یهودیان را بعهده گرفت و از قلعه ناعم بیرون آمده بجنگ پرداخت او هم شکست خورده بقلعه پناه برد و مسلمین بسختی قلعه را محاصره کردند و یهودیان با جدیت تمام بدفاع پرداختند. چند روزی گذشت و کاری از پیش نرفت. ابوبکر و عمر هر یک بنوبه خود بیرق را گرفته حمله بردند و بدون موفقیت بازگشت نمودند تا آنکه پرچم را به علی بن ابیطالب داده روانه گردیده بجنگ پرداخت و ضربتی سخت به سپر او وارد شد بطوریکه از دست بیفتاد ناگزیر دری را بجای سپر بدست گرفته بکار برد و جنگ کرد تا قلعه ناعم را گشود و رئیس آن کشته شد و بعد از آن قلعه دیگر که موسوم به قموص بود پس از جنگ سخت بدست مسلمین افتاد و قلعه دیگر را که قلعه صعب بن معاذ بود گشودند و از جهة آذوقه فراوانی که بدست آوردند آسوده خاطر شده پای ثبات و استقامت بفشردند و بر محصورین که دلیرانه از خود دفاع مینمودند غالب آمدند و مرحب که با سلاح کامل بجنگ آمد و مبارز طلبید کشته شد و چون قلعه گیان سخت پایداری مینمودند اصحاب آب را بروی آنها بستند ناگزیر تقاضای صلح نموده امان خواستند حضرت محمد تقاضای آنها را پذیرفت و زمین هایشان را با آنها وا گذاشت که در آنجا بکشت و کار پرداخته نیمی از محصول آن را برای خود بردارند و بقیه را بتصرف اسلام دهند و در میان غنائمی که بدست مسلمین افتاد صفحاتی از تورات بود که آنها التماس نموده مسترد شود و پیغمبر فرمود تا صفحات مزبور را پس دادند و پس از آن یهودیانی که در فدی

ساکن بودند از سرنوشت ساکنین خیبر بجان خود ترسیده از در صلح در آمدند و نیمه اموال خود را با حضرت وا گذاشتند و پس از انجام این امور سپاه اسلام به مدینه بازگشت نمود و در بین راه یهودیان و آدی القری آماده جنگ گشته بامسلمین روبرو شده مغلوب شدند و یهودیان تیماء بدون جنگ تسلیم شده و بادای جزیه راضی شدند و بدین طریق تمام قبائل یهود مطیع و منقاد گشته دیگر قادر بمخالفت با مسلمین نبودند و بعضی از آنها دیگر طاقت تحمل و زیست در عربستان را نداشتند ناگزیر از مهاجرت شده محل خود را ترك نمودند بقراری که مذکور است پس از خاتمه جنگ خیبر بواسطه کینه جوئی زینب زن سلام بن مشکم پیشوای یهود که کشته شده بود گوسفند پریان شده را مسموم نموده برسم هدیه نزد پیغمبر فرستاد و آنحضرت ملتفت شده از خوردن امتناع فرمود صیفیه دختر حئی بن اخطب که همسر کنانه بن ربیع و شوهرش کشته شده بود و جزو اسیران بود به عقد پیغمبر در آمد.

۲۷ - سفر دوم بمکه سال ۱۱

پس از گذشتن یکسال از قرارداد حدیبیه حضرت محمد تصمیم به عزیمت مکه گرفته واصحاب را فرمود که خود را آماده حرکت نمایند عده همراهان بدو هزار نفر بالغ شد و طبق قرارداد جز شمشیر اسلحه دیگری با خود برنداشتند فقط صد سوار مسلح را از بیم آنکه مبادا اهالی مکه غدر و حيله بکار برند دستور فرمود جلوتر حرکت نموده و در نزدیکی مکه فرود آیند مسلمین در حالیکه از شدت خوشحالی بیقرار بودند ب حرکت در آمده صد شتر برای قربانی همراه بردند مردم قریش همینکه از حرکت مسلمین خبر دار شدند مکه را تخلیه کرده بکوه های مشرف بر مکه رفتند و مسلمانان از جانب شمال بمکه ورود نموده و در حالتیکه عبدالله بن رواحه مهار شتر پیغمبر را در دست داشت و بزرگان اصحاب اطراف آنحضرت را احاطه نموده بودند وارد شدند و بمحض اینکه خانه کعبه نمایان گردید آن جمعیت صدای خود را به لبیک لبیک بلند کرده بمسجد الحرام ورود نمودند آن حضرت با همراهان مراسم طواف خانه کعبه را بجا آورده و اهالی مکه از اعمال مسلمین که از دور نگران بودند فوق العاده تعجب نموده و کلمات لا اله الا الله را که

مسلمین بصدای بلند ادا مینمودند میشنیدند. آنحضرت و مسلمین نماز بجا آورده و بلال را امر فرمود که برپام کعبه بر آمده و بصدای بلند اذان گفت و باین ترتیب سه روز گذشت و طبق قرارداد سال قبل باید مسلمین مکه را تخلیه نمایند و چون پیغمبر برای مراسم ازدواج بامیمونه خواهرام فضل زن عباس بن عبدالمطلب یک روز بیشتر خواست توقف نماید پیشوایان قریش رضایت ندادند ناگزیر با همراهان از مکه خارج شده بطرف مدینه حرکت نمودند. ورود مسلمین بمکه و طرز اعمال و رفتار آنان در ساکنین مکه بطوریکه پیغمبر پیشبینی فرموده بود تاثیر بسزائی بخشید و خالد بن ولید که بدلیری و شجاعت مشهور و از دشمنان سخت مسلمین بود و با چند نفر دیگر از مهمین عرب مانند عمرو عاص و عثمان بن طلحه اسلام آورده و در اثر اقبال آن ها عده دیگری از ساکنین مکه پیروی نموده ایمان آوردند.

۲۸ - جنگ موتة

هرچند در اوایل ورود مسلمین بمدینه مسیحیان از اینکه اسلام بحقیقت مسیح اعتراف نموده و معتقدات آنها را محترم شمرده است خوشنود بودند ولی در اواخر که ملاحظه نمودند اسلام دین مستقلی گشته و رسم و آئینی جداگانه اختیار نموده بمقاومت برخاستند و مشاجراتی بین آنان و مسلمین واقع گردید که قضیه مباحله مسیحیان نجران نمونه‌ئی از آنست در این هنگام نیز حضرت محمد نامه‌ئی پیدادشاه بصری که از جانب امپراطور روم زمامدار آنجا بود نوشته و او را باسلام دعوت فرمودند و یکی از عربهای غسان موسوم به عمرو بن شرحبیل غسانی فرستاده پیغمبر را که موسوم به حارث بن عمیر بود بقتل رسانید لذا آنحضرت برای جبران این عمل توهین آمیز در ماه جمادی الاولی سال هشتم هجرت سه هزار مرد جنگی را آماده قتال باروم فرموده و زید بن حارثه را بر آنها امارت داد و دستور فرمود که اگر او آسیبی به بیند جعفر بن ابیطالب جای او را بگیرد و هرگاه جعفر کشته شود عبدالله بن رواحه زمامدار سپاه گردد و آنها را با دستورات کافی روانه فرمود خالد بن ولید نیز که تازه مسلمان شده بود بامیل خود با این عده همراه گشت فرماندار شام که از حرکت مسلمین مطلع گردیده بود از قبایل اطراف عده‌ئی جمع آوری نموده و امپراطور نیز سپاهی از عرب و یونانی بکمک او فرستاد که بصد هزار نفر میرسید.

رضی الله عنه
زین حارثه - کشته
جعفر بن ابی طالب - کشته
عبدالله بن عباس - کشته

(۶۹)

مسلمین از گنرت سپاه دشمن بيمناك گشتند ولی در اثر شهامت و شجاعت سران سپاه که خود را برای فداکاری مهیا نموده بودند روح شهامت و استقامت در آن ها پدیدار گشت و در محلی موسوم به موته در برابر دشمن اقامت نموده صف آرایی کردند و جنگ بانهایت شدت بین طرفین در گرفت کوزید بن حارثه که بیرق را بدست گرفته و باشجاعت بی نظیری به قلب سپاه حمله نموده بود آنقدر جنگید تا کشته گشت پس از او بطوریکه پیغمبر فرموده بود جعفر بیرق را بدست گرفته بر مخالفین حمله برد تا از پا درآمده و دستش قطع گردید سپس عبدالله بن رواحه بیرقدار شده مسلمین را تحریص به پایداری نموده بر دشمن حمله نمود تا او هم بقتل رسید. پس از او جمعیت مسلمین سرپرستی نداشتند نزدیک بود متفرق گردند در این موقع خالد بن ولید که در جنگ آوری تجربیاتی داشت زمام سپاه را بدست گرفته باشجاعت و حسن تدبیر بر سپاه دشمن شکست وارد آورد و سپاه روم از جنگ باز ماند و او توانست افراد سپاه را سالما بیدینه مراجعت دهد هر چند این بازگشت مسلمین در نظر ساکنین مدینه جلوه خوبی نداشت و آن را حمل بر فرار نمودند و افراد مجاهدین را مورد ملامت و سرزنش قرار دادند ولی حضرت محمد آنها را مورد اکرام قرار داده و بازماندگان شهدا را دلجوئی کامل فرمود.

۴۹ - نقض قرارداد صلح و فتح مکه

بموجب قرارداد صلح که در حدیبیه منعقد گردید قبائل عرب در بستان پیمان با قریش و یا مسلمین آزاد بودند لذا طایفه خزاعه با حضرت محمد پیمان و عهد دوستی استوار نمودند و بنی بکر که با طایفه مزبور کینه دیرینه داشتند با قریش هم عهد گشتند و قتیکه جنگ موته رخ داد مردم قریش نفوذ مسلمین را نابود شده انگاشتند و جمعی از طایفه بنی بکر فرصت بدست آورد و عکرمه بن ابوجهل نیز آنها را یاری نموده بر طایفه بنی خزاعه تاخته آنها را غافلگیر و عدهئی را بقتل رسانیدند لذا جمعی از آنان فرار کرده و ماجرا را بسمع پیغمبر رسانده و کمک طلبیدند حضرت محمد آنها را بمساعدت و یاری خود امیدوار ساخت و بدون آنکه مقصود را بکسی ابراز بدارد دستور فرمود مسلمانان خود را برای حرکت آماده سازند بزرگان قریش از حادثه حمله و هجوم طایفه بنی بکر و کمک عکرمه نادام گشته و متوجه شدند که

بجای و ایم

بجای و ایم

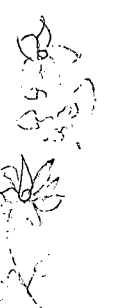
مسلمین در صدد انتقام بر خواهند آمد لذا ابوسفیان را فوراً بمدینه فرستادند که از مسلمین استمالت نماید و او وارد شده بخانه دختر خود ام حبیبه زوجه پیغمبر رفت و دخترش باو اعتنائی ننمود لذا خشمگین شده از خانه بیرون رفت و با حضرت محمد راجع به تمديد مدت قرارداد و عذر خواهی از ما وقع مذاکره نمود و جوابی نشنید و بزرگان اصحاب متوسل شد نتیجه حاصل نگردید مایوسانه بمکه مراجعت نمود و از طرف دیگر پیغمبر بعجله مسلمین را برای حرکت آماده فرموده و مقصد خود را که حرکت بطرف مکه بود بآنها باز گفته دستور داد که بکلی مکتوم و پوشیده دارند تا مبدا قریش از جهت حرکت مسلمین مطلع گردیده بصدد مدافعه بر آیند ولی یکی از اصحاب موسوم به حاطب بن بلتعہ خیر حرکت را محرمانه بقریش نوشته و بوسیله زنی فرستاد آنحضرت آگاه گشته او را باز گردانیده نامه را گرفته و نویسنده را مورد مواخذه قرارداد و او به عذر حفظ بستگان خود که در مکه بودند متعذر شده و عمر خواست گردن او را بزند آنحضرت مانع شده از جهة سابقه زحماتش در جنگ بدر او را مورد عفو و بخشش قرارداد و سپاه را امر بحرکت داد و عده آنها بده هزار نفر میرسید و خود پیغمبر در پیشاپیش آن عده قرار گرفت تا نزدیک مکه رسیدند. عباس بن عبدالمطلب همینکه از چگونگی حرکت و ورود سپاه مسلمین آگاه گردید از مکه خارج شده و از مشاهده سپاه اندیشناک گشت و خود را به پیغمبر رسانده و با اضطراب زیاد جهة اهالی مکه امان خواست پیغمبر فرمود که او بمکه رهسپار شده و اهالی را مطلع نماید و تسلیم گردند تا سپاه مسلمین بدون خونریزی وارد مکه شوند او نیز حرکت نموده در بین راه بابوسفیان که از دیدن جمعیت مسلمین پریشان بود بر خورده و متفقاً بحضور آنحضرت آمدند. اصحاب میخواستند ابوسفیان را بقتل برسانند عباس مانع گردید و چون بحضور پیغمبر رسید اسلام آورده مورد عفو و بخشایش قرار گرفت و محض پاس خاطر او فرمود هرکس از اهالی مکه بخانه او پناه آورد در امان است و هرکس نیز در خانه خود بماند و یا بمسجد پناهنده شود محفوظ و مأمون خواهد بود و هرکس مقاومت نماید کشته خواهد شد ابوسفیان قبل از حرکت حضرت خود را بمکه رسانده با اهالی ابلاغ نمود عده مسلمین به چهار دسته تقسیم شده و هر دسته از طرفی بمکه وارد گردیدند و جز عده کمی که

مقاومت نموده دست بسلاح بردند و بعد از اندکی متفرق گشتند بقیه مردم از خانه بیرون نیامدند و ساکنین مکه که آن همه رنج و مشقت به پیغمبر و اصحاب وارد نموده بودند ناگزیر تسلیم گشته و سرطاعت پیش آوردند آنحضرت با همراهان خود وارد مکه شده و یگسر بخانه کعبه رو آورده و هفت بار آن را طواف فرمود و کلیددار کعبه را خواسته در را بگشود و پیغمبر این آیه را بر جمعیت فرو خواند «یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکرواثنی وجعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا ان اکر مکم عندالله اتقیکم ان الله علیم خبیر» سپس روبرو به قریش نموده و فرمود ای گروه قریش تصور میکنید با شما چه خواهیم کرد گفتند نیکی خواهی کرد لذا آنها را آزاد کرده و آن همه اذیت و آزار گذشته شان را عفو فرمود آنگاه وارد کعبه شده و در آنجا اشکالی را بصورت ملائکه بر دیوار نقش شده دید و صورت ابراهیم خلیل را دید که تیرهای قرعه را در دست دارد فرمود تمام آنها را محو نمودند تنها همه بر دیوار کعبه آویزان بود هبل نیز در داخل کعبه بود با چوبدست با آنها اشاره کرده فرمود «قل قد جاء الحق و زهق الباطل و ان الباطل کان زهوقا» پس از آن دستور فرمود تنها را از دیوار کنده شکسته و معدوم نمودند و بلال برپام کعبه بر آمده صدا باذان بلند نمود و مسلمانان اجتماع کرده به پیشوائی آنحضرت نماز گذاردند پیغمبر هفده نفر از قریش را از عفو خود محروم ساخت و دستور داد هر جا آنها را بیابند مقتول سازند ولی بازهم عده ای از آنها بخشیده شده فقط چهار نفر از آنان بقتل رسیدند که یکی از آنها شاعری بود که همیشه حضرت را هجو مینمود و دو نفر دیگر کسانی بودند که وقتی زینب دختر پیغمبر میخواست از مکه مهاجرت کند بر او حمله نموده اذیت و آزار رساندند بطوری که طفلش را سقط کرد و دیگری زنی بود که حامل نامه مجرمانه حاطب گردید و دستگیر شد و از جمله نفوسی که مهذور -

الدم شده و بخشیده گشت عبدالله بن ابی سرح برادر رضاعی عثمان بود که قبلا اسلام آورده کاتب آیات قرآن بود سپس از اسلام بر گشته نزد قریش رفت و گفت آیات قرآن را هنگام نوشتن تغییر میداده است عثمان نزد پیغمبر شفاعت از او نموده از خونس درگذشت و دیگر عکرمه بن ابوجهل بود که در دشمنی مسلمین سخت بود زنش که اسلام آورده بود برای او امان خواست و نیز صفوان که از دسته مسلمین

در کعبه

ع



فرار کرده بود بخشیده شد و همچنین هند زن ابوسفیان که در جنگ احد سردهسته مخالفین بود و جگر گاه حمزه عموی پیغمبر را دریده و کبدش را جویده بود مورد عفو و بخشش قرار گرفت و دستور فرمود دوستون که علامت منطقه حرم بود تعمیر کردند و اهالی مکه چون دانستند آنحضرت مکه و خانه کعبه و مقررات آن را محترم می‌شمارد تدریجا با آنحضرت محبت حاصل نموده و اسلام آوردند و جمعی را برای برانداختن بتها و آئین بت پرستی بطوائف اطراف روانه فرمود از جمله خالد بن ولید را بجانب نخله روانه داشت ثابت عزی را که معبود طایفه بنی شیبان بود ویران کند و آن ها سر تسلیم پیش آوردند با اینحال خالد تیغ در میان آنها گذاشت لذا پیغمبر از عمل خالد بیزاری جسته اظهار تنفر فرمود و علی بن ابیطالب را مامور فرمود تا از آن ها دلجویی نموده و خونهای کشتگان را داد و آنحضرت مدت پانزده روز در مکه توقف فرموده آئین بت پرستی را برانداخت و از رسوم بت پرستی فقط کلید داری کعبه و سقایه باقیمانده بود که کلیدداری را به عثمان بن طلحه و سقایت را به عباس واگذار کرده بمدینه بازگشت فرمود.

۳۰ - جنگ حنین

مسلمین پس از فتح مکه و استقرار نفوذ اسلام در آنحدود عازم مراجعت بمدینه گشتند ولی بمشکلی بزرگ برخوردند و آن حمله و هجوم طایفه هوازن و ثقیف بود که از پیشرفت مسلمین که بدون خون ریزی مکه را فتح کرده و ساکنین آنرا که همه از مخالفین اسلام بودند مطیع نموده بودند بر آتیه خود بیمناک گشته در صدد بر آمدند که باکمک و مساعدت قبائل دیگر اقتدار و صولت مسلمین را درهم شکسته و جمعشان را متفرق وصیت و صوت اسلام را از بین ببرند لذا جمعیتی در حدود سی هزار نفر مرد جنگی مسلح و آماده کرده و بسرمداری مالک بن عوف بر سر راه سپاهیان اسلام در وادی حنین که نزدیک مکه است در شکاف کوهها کمین نموده مترصد عبور آنحضرت و مسلمین گردیدند عده سپاهیان اسلام بالغ بر دوازده هزار نفر مسلح بود که بانظم و ترتیب معینی در حرکت بودند همینکه در تنگنای دره رسیدند ناگهان کمین کنندگان از هر طرف بر آنها تاخته و مانند باران تیر بر جمعیت مسلمین فرو ریختند لذا اختلال و هرج و مرج غریبی در جمعیت مسلمین افتاده رو بفرار گذاشتند

و نزدیک بود آسیب سختی بر آنحضرت وارد آید اما عده‌ئی پایداری نموده و عباس عموی پیغمبر با صدای رسا فراریان را بحیات آنحضرت امیدوار ساخته و عقد پیمان‌های گذشته را یاد آوری نمود لذا سپاهیان بحمیت آمده و دور آنحضرت را گرفتند و دلیرانه کوشیدند تا سپاه دشمن را شکست داده متفرق ساختند و سپس بسختی آنها را تعاقب نموده و همچنان به تعقیب فراریان رفتند تا مالک بن عوف سردار مخالفین که آتش جنگ را افروخته بود با قبیله خود لا علاج بشهر طائف پناهنده شد و این آیه درباره واقعه حنین نازل گردیده است. « لقد نصرکم الله فی مواطن کثیرة و یوم حنین اذ اعجبکم کثرکم فلم تعن عنکم شیئا و ضاقت علیکم الارض بما رحبت ثم ولیتم مدبرین ثم انزل الله سکینه علی رسوله و علی المؤمنین و انزل جنودا لهم تروها و عذب الذین کفروا و ذلك جزاء الکافرین ».

یعنی خداوند شما را در مواقع بسیار و روز حنین یاری کرد و هنگامیکه بکثرت سپاه خود بالیدید ولی فایده‌ئی از آن نبردید و زمین وسیع بر شما تنگ شد و پس از آن پشت بدشمن گردید و سپس خداوند آرامش خود را بر پیغمبر خود و مؤمنین فرو فرستاد و سپاهیان نامرئی خود را نازل فرمود و کافران را معذب ساخت و این است جزاء کافرین .

سپاه مسلمین طائف را محاصره نمودند و شهر مزبور بواسطه قلاع و حصارهای محکم خود معروف و مشهور بود و در این موقع نیز آلات و ادوات جنگی آتش‌زا مانند منجنیق و توپ بکار برده عده زیادی از مسلمین مجروح و مکسور و جمعی مقتول گشتند و بدستور آنحضرت بتخانه‌های آنها را خراب و ویران ساخته و برای پیشروی بطرف قلعه و حصارهای طائفیان بکھک و دستیاری عربهایی که طرز بکار بردن منجنیق و آلات جنگی را میدانستند بطرف قلعه پیشرفتند ولی قلعه گیان پاره‌های آهن سرخ شده بر سرپوش محکم که عده از سپاهیان اسلام در پناه آن بقلعه هجوم برده بودند انداخته سوراخ نمودند ناگزیر دستور فرمود تا کستان‌های آنها را که در سراسر عربستان معروف بود از بیخ و بن بر کنند و چون از محاصره نتیجه کامل گرفته نشد و ماههای حرام نیز در رسیده بود جنگ را ترک فرموده با غنائم بسیار که در این جنگ و واقعه حنین بدست آمده بود و آن عبارت

از شش هزار نفر غلام و کنیز و بیست و چهار هزار شتر و چهل هزار گوسفند و ظروف
 نقره و غیره بود مراجعت نموده و در محلی موسوم به جعرا به تقسیم غنائم و
 اسیران پرداختند پیغمبر بر حسب معمول خمس آن را برای خود و بقیه را بین
 مسلمین تقسیم نمود در این موقع فرستادگان قبیله هوازن آمده و تقاضای استرداد
 زنان و فرزندان خود را که اسیر گشته بودند از آنحضرت نموده و مورد قبول واقع
 گشت و همه را بخشیدند و سپس مالک بن عوف نیز اسلام آورده اموال او را باضافه
 صد شتر مسترد داشتند و هر یک از کسانی که مسلمان شدند مورد اکرام واقع گشته از
 غنائم سهم بیشتری با آنها داده شد و انصار رنجیده خاطر شده بگفتگو پرداختند که
 سبب حزن و اندوه آنحضرت گشت لذا آنها را نصیحت نموده و علت این عمل را که
 سبب پیشرفت اسلام است بیان کرده فرمود آیا شما راضی نیستید که آنها باغنیمت
 شتر و گوسفند و اموال به خانه های خود بروند و شما رسول الله را همراه خود ببرید؟
 جمعیت انصار از این بیان متأثر شده و همگی با آنچه که حضرت محمد عمل فرموده
 بود رضایت دادند و باین ترتیب قبائل و طوائف مخالف باسلام رو آورده و به جمعیت
 مسلمین پیوستند و عظمت و اقتدار پیغمبر در سرتاسر عربستان شهرت یافت و از
 جمله نفوسی که ایمان آورد کعب بن زهیر شاعر عرب بود که قبلا اشعاری در هجو
 آنحضرت ساخته بود و پس از ایمان قضاآندی در مدح آنحضرت انشا نمود پس از
 اقامت چند روزی در مکه و تنظیم امور آنجا و تعیین شخصی برای حکومت محل با
 جمعیت مهاجرین و انصار بمدینه مراجعت نمودند.

۳۱ - جنگ تبوک

پس از آنکه فتح مکه انجام یافت و مسلمانان بر قبائل هوازن و طوائف فائق
 گردیده بتخانه ها را خراب و ویران ساختند اسلام و اسلامیان در نظر اعراب اهمیت
 شایسته حاصل نموده و جمعیت مسلمین رو باز دیاد گذاشت و دسته دسته از اعراب
 بمسلمین پیوسته باسلام گرویدند و آنحضرت برای تامین مخارج سپاه اقدام به گرفتن
 ذکات نموده اشخاصی را بنقاط مختلف مأمور فرمود تا از اموال مسلمین عشریه
 دریافت دارند در اینحال خبر رسید که زومیان سپاهی فراهم نموده و خود را برای
 حمله بشمال عربستان آماده مینمایند تا جبران جنگ موته را بنمایند لذا آنحضرت

رضایت
 حسن
 مالک بن عوف
 حضرت

تصمیم گرفت که خود شخصاً با سپاه مسلمین بآن سمت حرکت نمایند ولی چون فصل رسیدن میوه بود و گرمای شدید همه جا را گرفته و راه‌ها سخت و وسایل غیر کافی بود مسلمین که از تصمیم آنحضرت جهت حرکت بسمت شام اطلاع حاصل نمودند جمعی از آنها که فقط نظر بغنائم داشتند از شرکت در جنگ امتناع نموده خود را در کنار گرفتند و جمع دیگر از اتفاق مال خودداری ننموده برای تحمل همه گونه سختی حاضر شدند ابوبکر تمام اموال خود را تقدیم داشت و عثمان بن عفان سیصد شتر و هزار دینار تسلیم نمود و سایر ثروتمندان نیز از مال خود قسمتی ادا نمودند و عده‌ئی از فقرا هم خود را برای شرکت در جنگ حاضر ساختند و در هر حال سی هزار مرد مسلح حاضر گردید و آنحضرت محمد بن مسلمه را به حکومت مدینه و علی بن ابیطالب را بسرپرستی خانواده خود بر قرار داشته و خود با گروه مسلمین بحرکت آمدند و در راه دچار سختیهای فراوان شده بواسطه کمی آب و سوزندگی آفتاب صدماتی بر آن‌ها وارد شد تا به محل تبوک رسیدند و معلوم شد خبز مزبور عاری از صحت بوده و رومیان که از حرکت مطلع گشتند افراد سپاه خود را که در سرحد داشتند عقب کشیده بداخل مملکت بردند و یوحنا پیشوای مسیحیان ایله با هدایائی نزد پیغمبر آمده اطاعت خود را اظهار و حاضر برای دادن جزیه گردید و نیز خالد بن ولید بدومه الجندل ناگهان حمله نموده و فرمانروای آنجا را اکیدر که مسیحی بود اسیر نموده باغنائم بسیاری بمدینه آورد و اکیدر حضور آنحضرت رسیده قبول جزیه نموده ره اطاعت پیمود و سپاه مسلمین بدون آنکه با رومیان روبرو شوند بمدینه مراجعت نمودند و این آخرین سفر پیغمبر برای جنگ و مبارزه با مخالفین اسلام بود. پس از این واقعه قبائل مختلفه عرب که تا کنون اسلام نیاورده بودند سران آنها بمدینه آمده تسلیم گشتند از جمله عروه ثقفی بود که به مدینه آمده مسلمان شد و نزد قبيله خود ثقیف رفت و آنها را هم باسلام دعوت نمود ولی بر او هجوم نموده بقتلش رسانیدند و بعداً از عمل خود پشیمان شده عده‌ئی از بزرگان خود را نزد پیغمبر فرستادند تا برای شرائط صلح و اطاعت آنها مذاکره نمایند آنها نزد حضرت محمد پذیرفته شده و تسلیم خود را مشروط بشرائطی نمودند از جمله آنکه تا سه سال بتخانه آنها خراب نشود و از انجام مراسم نماز معاف

باشند پیغمبر این تقاضا را رد فرمود و حتی تا مدت یکماه نگاهداری بت خود را مشروط نمودند و پیغمبر قبول نفرمود و نیز معاف بودن آنها را از نماز نپذیرفت ولی تقاضای آنها که بت معبودشان بدست خودشان شکسته نشود مورد قبول واقع گردید و در هنگام بازگشت ابوسفیان و مغیره بن شعبه را همراهشان فرستاد و آنها رفته لات بت معبود آن ها را درهم شکستند و زیور آلات آن را گرفتند و زنان قبیله ثقیف از دیدن آن دچار حسرت و غم و اندوه گشته میگریستند و باین ترتیب ساکنین طائف که در اوایل ظهور اسلام آنحضرت را بشدت سنگباران نموده از خود راندند اسلام آورده مطیع گشتند.

۴۴ - ابلاغ سوره برائة و تعیین مقررات حج

در این موقع نفوذ اسلام در عربستان بسط پیدا کرده و اکثر قبایل بت پرست از عبادت معبودات خود دست برداشته و آنها را شکسته و معدوم نمودند و لازم بود در باره زیارت کعبه که هنوز مشرکین با آداب و رسوم خود با مسلمین شرکت کرده و حج مینمودند تکلیفی معین گشته و مقررات بجا آوردن حج نیز بمسلمین ابلاغ گردد زیرا طبق قرارداد غیر مسلمین نیز در زیارت خانه کعبه آزاد و مراسم عبادت را طبق آداب عهد جاهلیت بجا میآوردند و این ترتیب مخالف روح اسلام بود که برای برانداختن آئین بت پرستی آنهمه کوشش و مجاهده نموده بود لذا ابوبکر را در هنگامی که عدهائی از قبایل غیر مسلمان برای ادای مراسم طواف و زیارت کعبه اجتماع نموده بودند با سیصد نفر از مسلمین بطرف مکه روانه فرمود و علی بن ابیطالب را نیز با قسمتی از آیات سوره برائة در پی او روانه داشت که آیات را بر آن جمعیت فرو خواند. وقتی مردم برای ادای مراسم حج در مئی اجتماع نمودند علی بن ابیطالب بپا خاسته با صدای رسا این آیات را قرائت نمود.

« براءة من الله و رسوله الى الذين عاهدتم من المشركين فسيحوا في الارض اربعة اشهر و اعلموا انكم غير معجزى الله و ان الله مخزى الكافرين و اذان من الله و رسوله الى الناس يوم الحج الاكبر ان الله برى من المشركين و رسوله فان تبتم فهو خير لكم و ان توليتهم فاعلموا انكم غير معجزى الله و بشر الذين كفروا بعذاب اليم

الا الذين عاهدتم من المشركين ثم لم ينقضوكم شيئاً و لم يظاهروا عليكم احداً فاتموا اليهم عهدهم الى مدتهم ان الله يحب المتقين فاذا انسلخ الاشهر الحرام فاقتلوا المشركين حيث وجدتموهم و خذوهم واحصروهم واقعدوا لهم كل مرصد فان تابوا واقاموا الصلوة و آتوا الزكوة فخلوا سبيلهم ان الله غفور رحيم . يا ايها الذين آمنوا انما المشركون نجس فلا تقربوا المسجد الحرام بعد عامهم هذا وان خفتهم غيلة فسوف يغنيكم الله من فضله ان شاء ان الله عليم حكيم قاتلوا الذين لا يؤمنون بالله ولا باليوم الاخر ولا يحرمون ما حرم الله ورسوله ولا يدينون دين الحق من الذين اتوا الكتاب حتى يعطوا الجزية عن يدهم صاغرون... قاتلوا المشركين كافة كما يقاتلونكم كافة واعلموا ان الله مع المتقين » يعني خدا و رسولش بيزار است از كسانيكه با آنها عهد بسته ايد از مشركان پس بگرديد در زمين چهار ماه و بدانيد كه شما عاجز كننده خدا نيستيد و خداوند خوار كننده كافران است و اين اعلامي است از جانب خدا و رسولش ب مردم در حج اكبر كه خدا و پيغمبرش بيزار است از مشركين پس اگر توبه كنيد بهتر است براي شما و اگر روي بگردانيد بدانيد كه شما خدا را عاجز نمي كنيد و كافران را بعد از دردناكي بشارت بده مگر مشركيني كه با آنها معاهده داريد و آن عهد را نشكستند و كسي را برضد شما پشتيباني نكردند مدت قراردادشان را تمام كنيد زيرا خدا پرهيزكاران را دوست دارد و قتيكه ماههاي حرام گذشت مشركان را هرجا يافتيد بكشيد و بگيريد و محصور سازيد آنها را و در هر كمينگاه براي گرفتن آنها بنشينيد و اگر توبه كردند و نماز نمودند و زكات دادند راهشان را خالي كنيد زيرا خداوند بخشنده و مهربان است ... اي كسانيكه ايمان آورده ايد مشركان نجسند و پس از اين سال نبايد بمسجد الحرام نزديك شويد اگر از فقر و ناداري بيم داريد زود باشد كه خداوند اگر بخواهد بفضل خود شما را بي نياز سازد زيرا خدا دانا و حكيم است . زود خورد كنيد با كسانيكه ايمان بخدا و روز آخر ندارند و آنچه را كه خدا و پيغمبر حرام کرده حرام نميدانند و بدین حق نميگروند از كسانيكه اهل كتاب هستند تا بخواري و بدست خود جزیه بدهند ... جنگ كنيد با عموم مشركين همچنانكه با شما جنگ ميكنند و بدانيد خدا با پرهيزكاران است .

و پس از خواندن تمام آیات . ب مردم ابلاغ نمود كه هيچيك از مشركين حق

حج و زیارت کعبه را ندارند و در حال برهنگی که عادت عرب بود نباید کسی خانه کعبه را طواف کند و هر کس هر قراردادی با پیغمبر دارد تا پایان مدت آن بقوت خود باقی است و غیر مسلمین تا چهار ماه مهلت دارند که باطاعت و تبعیت اسلام در آیند والا کشته میشوند. پس از آن چیزی نگذشت که دستجاتی از قبایل و عشایر عرب بت پرست که تا حال اسلام نیاورده بودند و یا بعضی که اهل کتاب بودند از همه جا آمده اطاعت و انقیاد خود را اظهار داشته باسلام گرویدند و مورد انعام و اکرام آن حضرت واقع گشتند.

۳۳ - آخرین حج پیغمبر یا حجة الوداع

در بیست و پنجم ماه ذیقعده از سال دهم هجرت آنحضرت با همه عائله خود بهراهی مسلمین عازم مکه گشتند که حج اکبر را بجا آورند عده همراهان را بعضی هفتاد هزار نفر و بعضی تا یکصد و چهارده هزار نفر ذکر کرده اند روز چهارم ذیحجه بمکه رسیده و بجانب کعبه رفته مراسم حج و طواف خانه کعبه را با همراهان بجا آوردند در این موقع علی بن ابیطالب نیز که از یمن باغنایم بسیار بازگشته بود با آنحضرت و جمعیت مسلمین پیوسته و در مراسم حج شرکت نمود پیغمبر پس از ادای مناسک حج خطابه‌ئی بر جمعیت مسلمانان ادا فرموده آنها را تاکید در اتحاد و اتفاق و محبت یکدیگر نموده و باطاعت از احکام و دوری و اجتناب از اعمال منافی دیانت و رعایت تقوی و پرهیزکاری سفارش و توصیه فرمود و در حقیقت وظیفه ابلاغ رسالت خویش را پایان رسانید پیغمبر تمام سخنان خویش را در این خطابه جمله بجمله ادا کرده و ربیعه پس از آن جملات را برای جمعیت تکرار مینمود و چون احکام و فرائض اسلامی تدریجا نازل و بر مردم فرو خوانده شده بود در این هنگام که دیانت اسلام از حیث اصول و فروع صورت کمال پذیرفته و آنحضرت چیزی را ناگفته نگذاشته بود باین بیان تکلم فرمود «الیوم یس الذین کفروا من دینکم فلا

تخشوهم و اخشونی الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام

نرسیدگان و نرسیده ازین امور / کامل کردم بر شما دین شما / و اتممت بر شما نعمتم را / و رضیت لکم الاسلام و ارضایت

دیناً» (۱) یعنی امروز مایوس شدند کافرین از دین شما پس نترسید از آنها و بترسید از من امروز کامل کردم از برای شما دین شما را و تمام کردم بر شما نعمت خود را و خوشنود شدم که دین اسلام از برای شما باشد .

بطوریکه مذکور است ابوبکر از این بیان چون احساس نمود که خاتمه حیات آنحضرت نزدیکست گریان شده و پیغمبر او را تسلی داده امر بآرامش فرمود پس از خاتمه حج دستجات مسلمین هر یک بمحل خود بازگشت نمودند و پیغمبر نیز با همراهان از مهاجرین و انصار رو بمدینه رهسپار گشتند و در بین راه بمحلی موسوم به غدیر خم رسیده آنحضرت خطابه‌ئی ادا فرموده و درباره محبت و ولایت علی بن ابیطالب تأکید و سفارش بی‌اندازه نمود و چنانچه نقل گردیده چنین بیان فرمود - « ایها الناس من کنت مولاه فهذا علی مولاه اللهم و آل من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله » و پس از بازگشت آنحضرت از جانب ساکنین عربستان که اکثرا ایمان آورده بودند فراغت یافته متوجه نفوذ اسلام در مملکت روم گشت که چند مرتبه جنگ با مسلمین نموده و تا حال مقصدی حاصل نشده بود لذا چندی که از ورود پیغمبر به مدینه گذشت دستور فرمود سپاهی برای حرکت بجانب شام فراهم گردد و عده‌ئی از مهاجرین را که از جمله آنها ابوبکر و عمر بودند با این سپاه همراه و مأمور ساخت و امارت سپاه را به اسامة بن زید که جوانی نارس و پدرش در جنگ موته بقتل رسیده بود محول فرموده آماده حرکت گردیدند ولی قضیه حدوث مرض کسالت آنحضرت سبب تأخیر حرکت سپاه گردید .

۳۴ - بروز کسالت و حادثه رحلت پیغمبر

سال یازدهم هجرت در رسید و سپاهی که جهة جنگ با رومیان آماده شده بود برای حرکت حاضر گشتند ولی پیغمبر در آخر ماه صفر در موقعی که

۱ - در کتاب رحلة الحجازیه مذکور است در ذیل صفحه ۲۷۰ (خطبه وداع در یوم جمعه بوده است و در این روز این آیه نازلشد قوله تعالی .
(الیوم اکملت لکم دینکم و انتمت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا و این سبب اهتمام مردم است بحج در سالهائی که مصادف است و قوف حج در یوم جمعه و در فضیلت حج در روز جمعه احادیث بسیار وارد است) ترجمه .

منزل زینب دختر جحش که یکی از زوجات آنحضرت بود بسر میبردند دچار کسالت و دردسر شدید گشته و با موافقت سایر زوجات در منزل عایشه بستری گردیده و تب شدت یافت و هر زمان حرارت تب تخفیف مییافت و حال آنحضرت مقتضی بود برای ادای صلوٰة بمسجد میرفت و مسلمین را موعظه و نصیحت میفرمود ولی حال پیغمبر سخت تر شد بطوریکه دیگر نتوانست بمسجد حاضر گردد و ابوبکر را دستور فرمود بر مردم پیشوائی کند و نماز بخواند مرض روز بروز شدت یافت تا آنکه روزی فرمود کاغذ و دوات حاضر سازید تا بنویسم چیزی را که هرگز گمراه نشوید بقرار مذکور عمر که حاضر بود گفت مرض بر پیغمبر غالب گشته کتاب خدا برای ما کافی است. (۱) و بعضی دیگر از حاضرین راضی بودند که برای پیغمبر کاغذ و دوات حاضر نمایند تا بنویسند و در اینخصوص بگفتگو پرداخته و چون پیغمبر اختلاف آنها را دید فرمود بیرون بروید تا مبادا نزد آنحضرت که آخرین مرحله حیات خود را میپیمود اختلافی رخ دهد و گاهی از شدت تب بیهوش میگردد و شربتی در دهان آنحضرت میریختند که بیهوش میامد. دفعه دیگر که تقریباً بهبودی حاصل شده بود درحالیکه بر علی بن ابیطالب و عباس بن عبدالمطلب تکیه داده بود بمسجد حاضر شده با جمعیت مسلمین نماز گذارده و بر آنها موعظه فرموده بیان داشت که اگر هر نوع صدمه و آذیتی بکسی رساندهام من حاضرم که بیاید تلافی کند و اگر از کسی مالی بر ذمه من ایست بیاید اظهار دارد و بگیرد تنها مردی درآئینان جمعیت دعوی نمود که سه درهم از آنحضرت میخواهد و عوض آنرا دریافت کرد و بهبودی آنحضرت سبب خوشحالی مسلمین گردید ولی چون بمنزل عایشه بازگشت نمود بر بستر ناخوشی افتاده و حال آنحضرت سخت تر شد تا در هنگام ظهر دوازدهم ربیع الاول درحالیکه سر بر زانوی عایشه داشت رحلت فرمود (سال یازدهم هجرت مطابق با سال ۶۳۲ میلادی و سال جلوس یزدگرد سوم آخرین پادشاه ساسانی) پس از آنکه خبر

۱ - در کتاب ملل و نحل شهرستانی مذکور است (فاول تنازع فی مرضه علیه السلام فیما رواه محمد بن اسماعیل النجاری باسناد عن عبدالله بن عباس قال لما اشتد بالنبی صلی الله علیه وسلم مرضه الذی مات فیه قال ائتونی بدواة و قرطاس اکتب لکم کتابا لا تضلوا بعدی فقال عمر ان رسول الله قد غلبه الوجع حسبنا کتاب الله و کثر اللفظ فقال النبی علیه السلام قوموا عنی لانیبغی عندی التنازع قال ابن عباس الرزیة محال بیننا و بین کتاب رسول الله)

رحلت پیغمبر در بین مسلمین منتشر گشت طوایفی از اعراب از اسلام برگشته علم طغیان و سرکشی برافراشتند و بعضی از مسلمانان درباره فوت پیغمبر دچار شك و تردید شده تصور کردند که پیغمبر وفات ننموده بلکه غیبت اختیار کرده است از جمله اشخاصی که این عقیده را داشت عمر بود که با شمشیر کشیده در حضور جمعیت مسلمین فریاد برآورده گفت پیغمبر فوت ننموده بلکه مانند موسی بن عمران که نزد خدا رفت و پس از چند روز در بین قوم خود بازگشت نمود یا مانند عیسی که نزد خدا رفت او هم با آسمان رفته و غائب گردیده و هر کس بگوید محمد مرده است با این شمشیر او را خواهیم کشت و نزدیک بود این عقیده سبب بروز اختلاف در جمع مسلمین گردد ابوبکر این خبر را شنید فوراً بطرف منزل عایشه آمد و جسد پیغمبر را دیده سخت متأثر گردید و از آنجا بمسجد نزد مردم رفت و مشاهده نمود که عمر عقیده خود را بمردم گفته و اصرار میورزید که آنرا بپذیرند او را بآرامش دعوت نمود و بمردم رونموده گفت ای مردم هر کس محمد را میپرستید محمد مرده و هر کس خدای محمد را میپرستید خدا زنده و جاوید

است و سپس این آیه را خواند « و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل فان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم و من یقلب علی عقبیه فان ینضرب الله شیئا و سیجزی الله الشاکرین » یعنی نیست محمد مگر پیغمبری که پیش از او پیغمبرها بوده اند پس اگر بمیرد یا کشته شود از دین برمیگردید و هر کس برگردد بخدا ضرر نمیرساند و زود باشد که خدا جزا دهد شکر گذاران را.

عمر از گفتار ابوبکر یقین نمود که پیغمبر وفات نموده و سایرین نیز اطمینان حاصل کردند. اسامه بن زید نیز که حرکت سپاه را دستور داده بود فوراً بمدینه منزل عایشه آمده منتظر ماند تا کار مسلمانان بکجا انجامد روز دوم رحلت عمل غسل و کفن آنحضرت بوسیله علی بن ابیطالب و عباس و اولادش فضل و قثم و اسامه بن زید و شقران بنده آنحضرت انجام یافت باین ترتیب که اسامه و شقران آب میریختند و علی و عباس بدن پیغمبر را درحالیکه پیراهن در برداشت شستشو نموده از سمتی بسمت دیگر میگردانیدند. سپس در سه جامه کفن نمودند و برای محل دفن آنحضرت اختلاف حاصل شد زیرا مهاجرین که از اهل مکه

بودند مایل بودند در مکه که مسقط الرأس آنحضرت و محل بعثت است دفن شود و انصار که از اهل مدینه بودند عقیده داشتند که برای دفن مدینه که محل انتشار و نصرت اسلام است بهتر میباشد و جمعی دیگر از اصحاب عقیده داشتند که در بیت المقدس که محل معراج و مدفن جمعی از انبیا است دفن گردد و بالاخره چون حدیثی از آنحضرت روایت شد که فرموده است الانبیاء یدفنون حیث یموتون لذا متفق گردیدند که در مدینه دفن شود از اینجهت در زیر همان جایگاه که بستر مرض و کسالت آنحضرت در منزل عایشه بود دفن نمودند و در آنموقع شصت و سه سال از عمر آنحضرت گذشته بود.

۳۵ - صفات جسمانی و روحانی پیغمبر

حضرت محمد علت بعثت خود را در این جمله (بعثت لائتم مکارم الاخلاق) اکمال فضائل اخلاقی بشر بیان فرموده و یقین است چنین نفس مبارکی خود باید صاحب چه مقامی از صفات پسندیده و کمالات معنویه باشد تا دیگران را نیز باصل و مبدأ آن راهنمایی نماید. آنحضرت دارای خلقی نیکو و طبعی مزاج و با جمیع طبقات مخصوصاً فقرا و زبردستان رؤف و مهربان و با عائله و بستگان و خویشاوندان خود بسیار نیک رفتار بوده و بخطاب (و انک لعلی خلق عظیم (۱) مخاطب گشت و جمیع مسلمین بتأسی و اقتدا بر رفتار آنحضرت مأمور گشتند چنانکه در قرآن میفرماید لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة لمن کان یرجو الله و الیوم الآخر و ذکر الله کثیراً (۲) و صفات جسمانی آنحضرت آنکه دارای قد و قامتی نه بلند و نه کوتاه بلکه متوسط القامة و دارای چهره گندمگون متمایل بسرخ و چشمهای درشت و تیزبین و رگ سرخی در چشم نمودار بوده و قسمت علیای بینی دارای برآمدگی که دلالت بر شدت هوش و ذکاوت مینماید بوده موهای محاسن سیاه و انبوه و همیشه خضاب مینموده و در جلوی محاسن چند دانه موی سفید دیده میشده است و در بین دو کتف خال گوشتی سفید برآمده و

۱ - سورة القلم آیه ۴ و انک لعلی خلق عظیم یعنی و بدرستی که تو ای محمد بر خلق بزرگ و عالی هستی.

۲ - سورة الاحزاب آیه ۲۱ یعنی بر شما است پیروی و اقتدا بر رسول خدا پیروی نیکو و پسندیده‌ئی

برای کسیکه بخدا امید وار باشد و بروز قیامت و خدا را بسیار یاد نماید.

صفت

خلق و مزاج

صفت جسمانی

۹۲۲-
۹۳۰
۹۳۹

۵۷۱

در اطراف آن موهای سیاه روئیده شده و از جهت لباس و جامه در نهایت نظافت و سادگی بوده گاهی پارچه پشمین و گاهی کتان و رنگ سفید را پسندیده داشته و نعلین برپا و عصابه سیاه و یا سفید بر سر پیچیده و همواره بوی خوش و عطر استعمال مینمود و در اغذیه گوشت دست و شانه و جگر بریان و ترید را دوست داشته و گوشت را با دست گرفته و با دندان برمیآورد و بریدن با کارد را مکروه میشمرد و بسیار اوقات سرکه را با نان میخورد و میفرمود نعم الا دوم الخل آنحضرت امی بود یعنی همانطور که از مادر متولد شده نه میخواند و نه مینوشت چنانچه در قرآن میفرماید « الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ » و نیز خطاب با آنحضرت چنین مذکور است « مَا كُنْتُمْ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكُمْ إِذَا لَارْتَابَ الْمَبْتُلُونَ » و مسلمانان نهایت احترام و اطاعت را نسبت با آنحضرت مرعی میداشتند و بهره توجه میفرمود از او مضایقه نمی نمودند و پیغمبر را در مال و انفس بر خودشان اولی و برتر میشمردند و در جنگها غالباً با زره و مغفر حاضر میگرددید و گاهی دو زره بر تن میکرد و هر هنگام که زره بر تن مینمود تا جنگ پایان نمیرسید از تن برنمیآورد - جنگهایی که خود پیغمبر در آن حاضر بود ۲۷ جنگ و جنگهای دیگر که مسلمانان انجام داده اند ۴۱ جنگ و هشت جنگ و جنگهای مشهور آنحضرت هفت جنگ بوده است و در هنگام رحلت از مال دنیا چند شتر و گوسفند و پنج اسب سواری و سه دراز گوش و چند شمشیر و سپر و زره و کمان بجا ماند .

۳۶ - زوجات پیغمبر

اولین زوجه آنحضرت خدیجه دختر خویلد است که قبلاً دو شوهر کرده و از هر یک از آنها اولاد داشت و در سن چهل سالگی در سنه ۲۸ قبل از هجرت و پانزده سال قبل از بعثت بازدواج آنحضرت در آمد و اول کسی بود که دعوی رسالت پیغمبر را تصدیق نمود و در سن ۶۴ سالگی چهار سال قبل از هجرت در مکه از اینجهان درگذشت و در قبرستان خارج باب شرقی مکه که موسوم به المعلى است مدفون گردید در این قبرستان قبور آمنه مادر پیغمبر و عبدالمطلب و ابی طالب

قرار دارد که هر يك مقبره‌ئی بر روی آن ساخته بودند که بعداً در زمان تسلط وهابیه خراب نموده‌اند .

دوم - سوده بنت زمعه بن قیس که پس از وفات شوهرش سکران در مکه بزوجیت پیغمبر درآمد و او در آخر ایام حکومت عمر وفات یافت .

سوم - عایشه دختر ابوبکر عبدالله بن ابی قحافه که در هفت سالگی عقد بسته و یکسال بعد زفاف واقع شد و بی نهایت مورد علاقه پیغمبر قرار گرفته و او را حمیرا میخواندند و بنا به عادت خوردسالگی گاهی با حضرت بازی میکرد در سال پنجم هجرت هنگام بازگشت از جنگ بنی المصطلق که عایشه نیز همراه بود چون از منزلی نزدیک بمدینه حرکت نموده بشهر رسیدند عایشه را همراه ندیدند تا بعد با یکی از خادمین موسوم به صفوان که جوانی خوشرو و زیبا بود بشهر رسید و این قضیه باعث گفتگو و صحبت‌هایی در میان اصحاب گردید که نزدیک بود حضرت محمد عایشه را رها نماید ولی بالاخره آیاتی مبنی بر برائت او باینقرار نازل گردید « ان الذین جائوا بالافك عصبه منکم لا تحسبوه شراً لکم بل هو خیر لکم لکل امریء منهم ما اکتسبت من الاثم والذی تولى کبره منهم له عذاب عظیم . ولو لا اذ سمعتموه ظن المؤمنون والمؤمنات بانفسهم خیراً وقالوا هذا افک مبین... و لو لا اذ سمعتموه قلتن ما یكون لنا ان تکلم بهذا سبحانک هذا بهتان عظیم » یعنی آن گروهی از شما که تهمت را درباره زن پیغمبر ایجاد نمودند گمان نکنید برای شما بد است بلکه برای شما خوب است هر یک از شما جزای گناهی را که مرتکب شده است خواهد دید آنکس که در این تهمت قسمت بزرگی را مرتکب شده عذاب عظیمی را دارد . چرا وقت شنیدن این تهمت مردان و زنان مؤمن و مؤمنه را گمان نبردند بنفسهای خود نیکوئی را و نگفتند این تهمتی آشکار است... و چرا زمانیکه شنیدید نگفتید روا نیست که ما بچنین بهتانی تکلم کنیم خدایا تو منزهی و این تهمتی عظیم است . » با نزول این آیات رفع تهمت از او گردید و او در زمان وفات پیغمبر بیست ساله بود و پس از رحلت آنحضرت با علی بن ابیطالب مکرر مخالفت نمود و در سال، ۵۷ یا ۵۸ هجرت در سن شصت و شش سالگی در مدینه وفات کرد .

چهارم - حفصه ، دختر عمر بن الخطاب بود که ابتدا زوجه خنیس بن حذافه و شوهرش اسلام آورده و بعد از واقعه بدر وفات یافت و بزوجیت آنحضرت درآمد و در سال ۴۵ یا ۴۷ هجرت در سن شصت سالگی وفات نمود .

پنجم - زینب بنت خزیمه است که ابتدا زوجه طفیل بن الحارث بود و او را طلاق داده و برادر او عبیده او را بزوجیت خود درآورد و چون او در جنگ بدر کشته شد عبدالله بن جحش او را بزنی گرفت و او نیز چون در جنگ احد مقتول گردید از آن بعد بعقد ازدواج پیغمبر درآمد و در سال چهارم هجرت فوت نمود . ششم - ام سلمه دختر عمه پیغمبر که ابتدا زوجه ابوسلمه بن عبدالله بود که اسلام آورده در جنگ احد زخم دار شده درگذشت و از آن پس بزوجیت آنحضرت درآمد و در سال ۵۹ یا ۶۱ هجرت وفات نمود .

هفتم - زینب دختر جحش و مادرش امیمه عمه پیغمبر بود که نخست زوجه زید بن حارثه غلام و پسر خوانده پیغمبر بود و زینب چون او را بندهئی بیش نمیدانست با او ناسازگاری مینمود و مکرر پیغمبر او را نصیحت فرمود و چندین دفعه زید شکایت از او نزد پیغمبر نمود تا عاقبت او را طلاق گفت و سپس بعقد پیغمبر درآمد و چون ازدواج زن پسر خوانده در میان اعراب حرام و ناشایسته بود مورد ملامت و ایراد اعراب واقع گردیده منافقین خورده گیری نمودند لذا آیاتی در این باره نازل گردید که دلالت بر آن داشت که محمد پدر هیچیک از مردان شما نبوده و ازدواج زن پسر خوانده ناروا نیست در سورة الاحزاب این آیه وارد است - « فلما قضی زید منها وطراً زوجناکها لکی لایکون علی المؤمنین حرج فی ازواج ادعیائهم اذا قضی منهن و طراً و کان امرالله مفعولاً ما کان محمد ابا احد من رجالکم و لکن رسول الله و خاتم النبیین و کان الله بکل شیء علیماً) یعنی بعد از آنکه زید حاجت خود را از زینب بگذاشت او را با تو تزویج کردیم تا بر مؤمنین ایرادی در زوجیت زن پسر خوانده شان نباشد محمد پدر هیچیک از مردان شما نیست و لکن پیغمبر خدا و خاتم نبیین است .

هشتم - جویره دختر حارث پیشوای طایفه بنی المصطلق که پس از جنگ با آن طایفه شوهرش کشته شد و از جمله اسیران بود و نصیب یکی از افراد سپاه

گشته بود حضرت محمد فدیة او را داده بعقد ازدواج خود در آورد و او در سال ۵۶ هجری وفات یافت .

۲ نهم - ام حبیبه دختر ابوسفیان بن حرب و او ابتدا زوجه عبدالله بن جحش بود که با مسلمین بحبشه مهاجرت کرده و شوهرش در آنجا بدین مسیحی درآمد و در همانجا فوت نمود و زوجه اش بمدینه آمده بعقد آنحضرت درآمد و در سال ۴۴ هجری فوت کرد .

۳ دهم - صفیه دختر حئی بن اخطب پیشوای یهودیان از قبیله بنی التضریر است که نخست زوجه سلام بن مشکم بود و بعد بزوجیت کنانه بن ربیع درآمد و کنانه چون در جنگ خیبر کشته شده و صفیه اسیر گشت حضرت محمد او را برای خود اختیار نموده تزویج کرد و چون جمیله بود سبب حسادت سایر زنهای پیغمبر گردید .

۴ یازدهم - میمونه دختر حارث پیشوای قبیله کنانه که پس از دو شوهر کردن که هر دو وفات نموده بودند بزوجیت آنحضرت درآمد و در سال ۶۶ هجری وفات نمود .

دو نفر از زوجات آنحضرت خدیجه وزینب بنت خزیمه در حیات پیغمبر وفات کردند و نه تن دیگر بعد از پیغمبر از اینجهان در گذشتند و میمونه آخرین زوجه آنحضرت بود که فوت نمود و علاوه از این یازده نفر سی نفر زنان دیگر نیز بودند که بعضی از آنها نامزد گردیده ولی عقد و زفاف واقع نشد و بعضی را عقد بسته و زفاف واقع نگردید و زوجات مزبور با یکدیگر بشدت رقابت نموده و گاهی برضد آنحضرت توطئه مینمودند تا آنجا که درباره تقاضاهای ناروای آنها این آیات نازل گردید (یا ایها النبى قل لا زواجك ان کتن تر دن الحیوة الدنیا و زینتها فتعالین امتعکن و اسر حکن سراجا جمیلا و ان کتن تر دن الله و رسوله والدار الاخرة فان الله اعد للمحسنات منکن اجرا عظیما) سورة الاحزاب آیه ۲۸ یعنی ای پیغمبر بگو بزنان خود اگر زندگی و زینت دنیا را میخواهید بیآید حق شما را رد کنم و بخوبی طلاقتان بدهم و اگر خدا و پیغمبرش را میخواهید خدا برای نیکوکاران از شما اجر و مزد بزرگی مهیا کرده است .

۳۷ - فرزندان پیغمبر

فرزندان آنحضرت از خدیجه چهار پسر و چهار دختر بوده نام پسران اول قاسم دوم عبدالله سوم طیب چهارم طاهر و بعضی میگویند طیب و طاهر لقب آن دو پسر بوده است و چون قاسم نام یکی از فرزندان پیغمبر بود لذا کنیه آنحضرت را ابوالقاسم گفته اند قاسم در دوره قبل از رسالت متولد و وفات یافت بقیه بعد از دعوی رسالت متولد و در همان اوان طفولیت از اینجهان درگذشتند و چون پسری از خدیجه برای آنحضرت نماند لذا مخالفین مانند عاص بن وائل او را ابتر نامیدند و سوره کوثر در این مورد نازل شد . (انا اعطیناک الکوثر فصل لربک وانحر ان شائک هو الأبر) یعنی ما عطا کردیم بتو کوثر را پس نماز کن از برای پروردگارت و قربانی کن بدرستی که دشمن تو (عاص بن وائل) اوست بلاعقب و ابتر .

و اما چهار دختران پیغمبر که همه از خدیجه بودند اول زینب است که بزرگترین دختران پیغمبر بود و او را به ابوالعاص بن الربیع که پسر خاله او بود عقد نکاح بست زینب پس از هجرت پیغمبر بمدینه آمد، و شوهرش بعداً اسلام آورد و او در سال هشتم هجرت در مدینه فوت نمود .

دوم رقیه و او سه سال بعد از زینب متولد گردید و او را به زوجیت عتبه بن ابولهب درآورد ولی پس از آنکه آنحضرت دعوی رسالت فرمود عتبه به تبعیت از پدر خود ابولهب بدشمنی قیام نموده زوجه خود را از منزل خارج نموده طلاق داد لذا حضرت محمد او را به عقد عثمان بن عفان درآورده و با او بحیثه مهاجرت نمود و در سال دوم هجرت در مدینه وفات نمود .

سوم آمنه که کنیه اش ام کلثوم بود او را به پسر دیگر ابولهب موسوم به عتیه ازدواج نمود و چون در هنگام رسالت آنحضرت و قیام ابولهب بمخالفت و انکار سوره تبت یدا ابی لهب در حق او نازل گردید عتیه بدستور پدر خود قبل از زفاف آمنه را طلاق داد و پیغمبر او را نیز بعد از وفات رقیه به عقد ازدواج عثمان درآورد و از اینجهت عثمان به لقب ذی النورین ملقب گردید ام کلثوم در سال

عاص
↓
ابولهب

نهم هجرت وفات نمود و از هیچیک از دختران مزبور اولادی باقی نماند .
 چهارم فاطمه و او کوچکترین دختران پیغمبر بود که هشت سال قبل از
 هجرت متولد گردید و در سن نه سالگی بازدواج علی بن ابیطالب درآمده و درس
 هیجده سالگی در مدینه وفات نمود و نسل پیغمبر اکرم از اولادان فاطمه زهرا
 باقی ماند و دیگر اولاد آنحضرت از ماریه کنیز مصری بود که مقوقس فرماندار
 مصر جهة آنحضرت فرستاد و از او پسری متولد گردید که نامش را ابراهیم
 گذاشتند و بی اندازه مورد محبت آنحضرت قرار گرفت ولی در سن هفده ماهگی
 از اینجهان درگذشت و بی نهایت موجب تأثر خاطر پیغمبر گردید گویند روزی بعلت
 شدت تعلقی که آنحضرت بابراهیم داشت بر او میگریست عایشه که اولادی نداشت
 و بر ماریه حسد میورزید منکر شباهت ابراهیم به پیغمبر شده و او را به جریح
 قبطی که همیشه در خدمت ماریه بود نسبت داد و آتش خشم و غضب آنحضرت را
 برافروخت بطوریکه پیغمبر علی بن ابیطالب را مأمور قتل جریح نمود و علی او را
 تعقیب نمود ولی معلوم گردید که او خصمی است و عایشه محض حسادت چنین نسبت
 ناروایی داده است .

۴۸- نزول آیات و تنظیم قرآن

بطوریکه مذکور گردید اولین آیه که بر آنحضرت نازل شد در غار حراء
 واقعه در کوه حراء که در سه میلی مکه واقع گشته و در هنگام اعتکاف بوده این
 آیه است (اقرء باسم ربك الذی خلق الانسان من علق اقرء و ربك الاکرم
 علم الانسان بالقلم علم الانسان ما لم يعلم) و تا مدتی وحی قطع گشته و فترت
 حاصل شده و از آن پس آیات قرآن تدریجا نازل گردیده بطوریکه نزول تدریجی
 قرآن مورد ایراد منکرین واقع شده و از قول آنان در قرآن مذکور است سورة الفرقان
 « و قال الذین کفروا لولا نزل علیه القرآن جملة واحدة كذلك لثبت به فؤادک
 و رتلناه ترتیلا » یعنی و گفتند کافران که چرا قرآن یکباره بر پیغمبر نازل نشد
 همچنان پراکنده نازل کردیم تا اینکه ثابت گردانیم بوسیله آن قرآن متفرق دل
 تو را و خواندیم آنرا با مهلت و تدریج .

مقداری از آیات قرآن در ایام توقف پیغمبر در مکه که مدت آن دوازده سال و پنجاه و سیزده روز بود نازل گردیده که معروف است با آیات مکیه و مقداری از آیات دیگر پس از هجرت از مکه در ایام مدینه نازل شده که مشهور است با آیات مدنیّه و مجموعه آیات که بسی جزء تقسیم گردیده یازده جزء آن مدنی و نوزده جزء آن مکی است و بعضی از سوره‌های کوچک دفعه و سایر آیات سوره‌ها تدریجاً آیه بآیه نازل گردیده و هنگام نزول آیات چون پیغمبر اکرم امی بودند آنها را بر اصحاب میخواندند و اهتمام میفرمودند عده‌ای از اصحاب آنرا حفظ نمایند و پس از آنکه چند مرتبه در حضور پیغمبر میخواندند محفوظ میشدند و میتوانستند آن آیات را برای سایر اصحاب بخوانند و باینجه آنها را حافظین قرآن مینامیدند و در زمان پیغمبر تعداد اینگونه اشخاص زیاد گردید که قریب هفتاد نفر در یکی از جنگها در بئر معونه که سال چهارم هجرت واقع شد بقتل رسیدند اول کسیکه از یاران پیغمبر از مکه برای تعلیم آیات قرآن بمؤمنین مدینه فرستاده شد ^{فره خراج را} مصعب بن عمیر و ابن مکتوم بود و پس از آن عمار و بلال آمدند و چون مکه فتح شد معاذ بن جبل را جهت تعلیم قرآن بمسلمین در آنجا گذاشتند و هر کس از مکه بمدینه میامد پیغمبر او را نزد یکی از حافظین قرآن میفرستاد تا بنویسد آیات قرآن را تعلیم دهد بیشتر سعی اصحاب در حفظ داشتن قرآن بود نه نوشتن آن ولی اشخاص را پیغمبر تعیین فرموده بود که پس از نزول آیات بخط معمول آنزمان که خط نسخی بود مینوشتند و تعداد آنها را چهل و سه تن گفته اند که از جمله آنها علی بن ابیطالب ، ابوبکر ، عمر ، ابی بن کعب ، عثمان ، ابوسفیان ، و پسران او ، و علاء بن عقبه ، و عبدالله بن مسعود ، و زید بن ثابت ، و عبدالله بن سعد بن ابی السرح ، بودند که دو نفر آنها علی بن ابیطالب و زید بن ثابت بیشتر در ملازمت پیغمبر بودند (۱) و اول کسیکه برای آنحضرت کتابت کرد ابی بن کعب بود و از آنها علاء بن عقبه در کتابت حیانت نموده از اسلام خارج گردید و دیگری

۱ - در کتاب زندگانی محمد جلد اول صفحه ۴۲۳ مندرج است (ناموقعیکه مسلمانان یهودانرا از مدینه بیرون کردند مثنی پیغمبر یهودی بود برای اینکه بتوانند نامه‌ها را به عبرانی و سریانی انشا کند وقتی یهودان از مدینه رفتند پیغمبر روانداشت کسی را که مسلمان نیست در اسرار خود دخالت دهد فرمان اوزید بن ثابت که یکی از جوانان مدینه بود این دوزبان را بیاموخت و کار نویسندگی محمد را بعهده گرفت) .

عبدالله بن سعد ابی السرح بعد از آنکه مدتی بکتابت آیات مشغول بود بمعرضین پیوسته و همه جا میگفت هنگام تحریر آیات برای خود تغییراتی میدادم و این شخص همان است که پیغمبر خون او را هدر نموده بود و بعد از فتح مکه بشفااعت عثمان که برادر رضاعی او بود از قتل نجات یافت. بیشتر آیات قرآن روی پوست نخل خرما و قطعات سنگ سفید و پارچه پوست و شانه گوسفند اشتهر نوشته میند و با آنها صحف گفته میشد و این قطعات نوشته شده بطور پراکنده در نزد بزرگان اصحاب موجود بود بعضی از صحابه تمام آیات قرآن را جمع آوری نموده و بعضی مقداری از آنرا داشتند و معروف است که حضرت محمد، علی بن ابیطالب را امر بجمع آوری و ترتیب آیات فرموده بود و ایشان پس از رحلت پیغمبر در منزل

صحف صحف
گفته میشد

حکایتی را مابعد

نشسته و بجمع آوری و ترتیب قرآن پرداخت. پس از وفات پیغمبر در زمان ابوبکر عدهائی از قراء و حافظین آیات قرآن که بعضی عده آنها را هفتصد نفر نوشته اند در جنگ با مسیلمه که در یمامه واقع گردید کشته شدند و عمر و جوب جمع و تألیف قرآن را احساس نمود و ابوبکر را از این خطر آگاه ساخت و او زید بن ثابت را مأمور بجمع آوری قطعات آیات نمود زید ابتدا از بیم آنکه مبادا این عمل بدعتی باشد خودداری از قبول مینمود تا آنکه عمر صلاح کار مسلمین را بیان داشته و او اقدام نمود و بانفاق عمر بجمع آوری قطعات سنگ و شاخه های نخل که آیات قرآن بر روی آنها نوشته شده بود پرداخته و آیاتی را هم که حافظین قرآن در خاطر داشتند جمع نموده و قسمت آخر سوره براهه را نزد ابی خزیمه انصاری یافت که از دیگری نشینده بود و بعد آنها را روی صفحات پوست دباغی شده نوشتند و این نسخه نزد ابوبکر بود تا وفات کرد و پس از او نزد عمر و از آن بعد نزد حفصه دختر عمر و زوجه پیغمبر باقی بود تا در دوره خلافت عثمان اختلاف در قرائت آیات رو باز دیاد گذاشت و مابین مجموعه هائی که اکابر اصحاب از آیات در دست داشتند تفاوت و کم و زیادی دیده میشد و اختلاف قرائت آیات سبب نزاع و جدال ما بین مسلمین گردید بنحویکه اهل حمص میگفتند قرائت قرآن ما بصحت نزدیکتر است زیرا از مقداد بن اسود بدست آورده ایم و مردم دمشق و کوفه مدعی بودند که قرآن آنها ارجح است چه که از عبدالله بن مسعود

احسان در قرائت قرآن

گرفته‌اند و اهل بصره در قرائت از ابوموسی اشعری پیروی میکردند .
 حذیفه بن الیمان که امیر سپاهیان مأمور بجنگ آذربایجان بود و این اختلاف
 را مشاهده نموده بود پس از مراجعت نزد عثمان آمده و او را از عاقبت سوئی
 که ممکن است در اثر این اختلاف قرائت قرآن دامنگیر مسلمین شود آگاهانید و
 گفت یا امیر المؤمنین این امت را دریاب پیش از آنکه مانند یهود و نصاری دچار
 اختلاف شوند . عثمان نزد حفصه فرستاده و نسخه مجموعه آیاتی که در ایام ابوبکر
 جمع آوری شده بود گرفت و زید بن ثابت و عبدالله زبیر و سعید بن عاص و
 عبدالرحمن بن حارث را دستور بجمع و تالیف آیات داد و به تمام فرمانداران و عمال
 خود در شهرها فرمان داد که هر چه از آیات بدست مردم است گرفته بفرستند و
 بدین ترتیب زید بن ثابت با کمک اشخاص مزبور بنحوی که اراده خود بود به نظم
 و ترتیب آیات پرداخته و آنها را در مصاحفی چند نوشتند يك نسخه را خود عثمان
 قرآن در سن ۱۰ کوفه و شام فرستاد و اشخاصی را مأمور داشت تا در همه بلاد قرائت آنرا یکسان
 ای - بر سر تعالیم دهند و آنچه غیر از آن نسخه در دست مردم بود سوخته و نابود نمودند و
 از این راه اختلاف رفع گردیده و همه تابع يك قرآن گردیدند (سال ۳ هجری)
 ولی عده‌ئی دیگر از بزرگان اصحاب که برای زید بن ثابت مقام و منزلتی قائل
 نبودند از جمع و تالیف قرآن بدست او برآشفتند و عبدالله بن مسعود که خود یکی
 از اشخاصی بود که از آیات مجموعه‌ئی ترتیب داده بود او را در جمعیت مسلمین
 تحقیر کرد ولی عثمان او و طرفدارانش را از خود دور کرد و دیگر کسی جرئت
 مخالفت نمود و کتابت قرآن بهمان اسلوبی که زید بن ثابت تنظیم و ترتیب داده
 بود در بین مسلمین رائج و برقرار ماند و او در جمع آوری آیات رعایت تقدم و
 تأخر نزول آیات را نکرده و اغلب ناسخ را بر منسوخ مقدم داشت آیاتی که در
 مدینه نازل گردیده بر آیات مکیه پیشی داد و آیات را درهم آمیخت و به سوره‌ها
 تقسیم کرد و اول هر سوره را به بسم الله شروع نموده و برای هر سوره نامی گذاشت
 و از سوره‌های بزرگ و طویل شروع کرده بسوره‌های کوچک و قصیر منتهی نمود

و آیه الیوم اکملت لکم دینکم را که بعد از حجة الوداع و خانمه نزول احکام و فرائض اسلامی نازل گردیده در اواسط قرآن قرارداد و سوره اقرء باسم ربک الذی خلق ... را که اولین آیه ایست که بر آنحضرت نازل گردیده در آخر قرآن مندرج داشت بنابراین اولین دفعه‌ئی که آیات قرآن جمع آوری شده همان پاره‌های سنگ و پوست نخل و استخوانهای کتف گوسفند و شتر بوده که در حین نزول بر آنها نوشته شده و اکابر اصحاب برای خود مجموعه‌ئی جمع آوری نموده بودند و دومین دفعه در عهد ابوبکر همان آیات در ورقه‌های پوست دباجی شده نوشته شده و دفعه سوم در عهد عثمان انجام یافت که اختلاف قرائت از بین رفته و یک نسخه تالیف یافت که فعلا در دست میباشد (۱) و در آنموقع چنین مصحفی که بوسیله صحابه جمع و تالیف گردید از نقطه و علامات دیگر خالی بود زیرا خط عرب در آنزمان با اعراب و نقطه که امروز معمول است نبوده و یا اگر بوده بتدریج از بین رفته و عربها تلفظ صحیح و حرکات کلمات را در ذهن خود بهمان نحو که از طفولیت در اثر شنیدن و گفتن میاموختند ادا مینمودند ولی پس از آنکه اسلام در بین ملل غیرعربی انتشار یافت برای حفظ آنها از غلطخواندن آیات قرآن تدریجاً اعراب کلمات بشکل نقطه گذاری که علامت حرکت و سکون بود بوجود آمد و گویند ابوالاسود دثلی که اصول نحو را از علی بن ابیطالب فرا گرفته بود و بداشتن علم نحو مشهور بود در زمان والی گری زیاد بن سمیئیه در بصره مشاهده نمود که شخصی آیه (ان الله بری من المشرکین و رسوله) را بکسر لام «رسوله» میخواند و این نحو خواندن بکلی معنی جمله را تغییر میدهد لذا تصمیم گرفت برای جلوگیری از غلطخواندن و تشخیص کلمات مضموم و مفتوح و مکسور آیات قرآن را با علامت نقطه گذاری حرکات و سکانات آنرا مشخص نماید و اینکار را انجام داد ولی عده‌ئی از مسلمین تصور بدعت در مصحف عثمان کرده و در قبول

۱ - غیر از قرآن جمع آوری شده بوسیله زید بن ثابت که دارای ۱۱۴ سوره است چند مصحف دیگر را نیز نقل کرده اند که از جهت ترتیب و تنظیم پاره‌ئی از آیات و سوره مخالف مصحف عثمان است از آن جمله مصحف حضرت علی بن ابیطالب است که در خانواده جعفر باقیمانده و دیگر مصحف عبداله بن مسعود متوفی در سنه ۳۲ هجری است که مشتمل بر صد و ده سوره است و دیگر مصحف ابی بن کعب متوفی در سنه ۲۰ هجری است که مشتمل بر صد و شانزده سوره است (نقل از تاریخ ادبیات جلد ثانی)

اصلاحی که او نموده بود مردد بودند تا در زمان خلافت عبدالملک بن مروان و اهتمام ابو محمد حجاج بن یوسف ثقفی که امیر عراق بود مشاهده نمود که تصحیف و غلطخوانی در قرآن رو بزونی گذاشته لذا دو نفر از شاگردان ابوالاسود را موسوم به نصر و یحیی خواسته و آنها را به نقطه گذاری و اصلاح ثانوی واداشت آنها نیز در نقطه گذاری حروف برای تشخیص حروف متشابه مانند باء و تاء و ثاء باسلوبی که اکنون در دست است نقطه گذاری فرد و زوج را قرار داده و اعراب کلمات را که بشکل نقطه گذاری در بالا و پایین کلمات بود برای جلوگیری از اشتباه برنگ سرخ و نقطه گذاری حروف را برنگی دیگر انجام دادند.

۳۹ - احکام و فرائض

بطوریکه مذکور گردید آیات قرآنیه متدرجا در مدت ۲۳ سال نازل شد دو ثلث آن در مکه و یک ثلث دیگر در مدینه آیاتی که مشتمل بر احکام و فرائض انفرادی و اجتماعی مسلمین است بهمین نحو بتدریج صورت کمال یافته است و ایام توقف آنحضرت در مکه که ابتدای ظهور اسلام بود و مدت سیزده سال بطول انجامید تمام اهتمام حضرت محمد متوجه بدعوت اعراب به عبادت خدای یگانه و ترک بت پرستی و تزئید عده مؤمنین و رد اعتراضات و ایرادات منکرین و تحکیم اصول و مبانی اسلام بود لذا دستورات آنحضرت تمام مبنی بر مسالمت و رفق و مدارا و عفو و اغماض و تحمل مصائب و بلیات است و این قسمت از آیات که بیشتر مکیه است دارای احکام و فرائض نیست و تمام قوانین اخلاقی و اکثر در باره اصول دین است چنانچه میفرماید (اذا مروا علی اللغو مروا کراما و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما) یعنی چون آنها بر شما مرور کنند در حال بدگوئی شما گریمانه بگذرید و صرف نظر نمائید و هنگامیکه از نادانان خطابی از دشنام و ناسزا شنیدید بگوئید سلام و نیز میفرمایند (قالوا سلام علیکم لانتغی الجاهلین) یعنی بگوئید سلام علیکم ما پیروی از نادانان نمیکنیم و همچنین (قل یا ایها الکافرون لا اعبد ما تعبدون و لا اتمم عابدون ما اعبد و لا انا عابد ما عبدتم و لا اتمم عابدون ما اعبد لکم دینکم ولی دین) یعنی بگو ای کافران من عبادت نمیکنم آنچه را

۱۱
۲۱
۲۱

که شما میپرستید دین شما برای شما و دین من برای من باشد) و همچنین شامل قصص و روایات اقوام و ملل پیشینیان و مقاومت آنها در برابر پیامبران الهی و چگونگی انقراض و هلاکت آنان میباشد که محض تذکر و تنبیه اعراب بیان میفرمود و سایر احکام و قوانین شریعت پس از ورود بمدینه نازل گردید (۱) و مسلمین که مدتها با آداب و رسوم جاهلیت عادت نموده بودند با آرامی آنها را ترک نموده برسوم جدید خو گرفتند و چون رعایت حال آنان میگردید بعضی از آیات که قبلا نازل شده بود نسخ میگردید و در قرآن میفرماید (ما نسخ من آیه او ننسها نأت بخیر منها او مثلها و اذا بدلنا آیه مکان آیه و الله اعلم بما ينزل قالوا انما انت مفر) یعنی ما نسخ و یا از یاد نمی بریم آیهئی را مگر آنکه بهتر از آنرا بیاوریم یا مثل آنرا و هر وقت که تبدیل کنیم آیه را در مقام آیه دیگر خدا داناتر است با آنچه نازل میشود و کافران میگویند که تو افترا زنده هستی . عبادت در ایام مکه منحصر بنماز بود که در پنج وقت از شبانه روز یعنی صبح و ظهر و عصر و اون شب و مقداری از شب گذشته هر یک دو رکعت بجا آورده میشد که دارای قیام و رکوع و سجود و قنوت بود پس از ورود بمدینه در مسجدی که از چوب ترتیب داده شده برگ و علف بر سقف آن ریخته شده بود جمعیت مسلمین بهیئت اجتماع نمازهای پنجگانه را بجا میاوردند و چون ترتیب شستشو و طهارت و پاکیزگی وضو را در هنگام نماز آموختند پیغمبر بر تعداد رکعات افزوده و هفده رکعت قرارداد و برای اطلاع مسلمین در هنگام نماز مقرر گردید اذان برام مسجد بصوت بلند بگویند و قبله که تا آنوقت بیت المقدس بود خانه کعبه قرار داده شد و عادت یثربخواری و قمار که از ایام جاهلیت بشدت در بین اعراب رائج بود مسلمین

۱۷ راجع به
تقریب
در سنه
ص ۱۰۰

۱ - در کتاب پرتو اسلام جداول صفحه ۲۵۵ مینویسد (پیغمبر در مکه بدعت مردم و بتشکیل اسلام مشغول بود پس از انجام کار بوضع قوانین اقدام در مورد آیاتیکه شعر بقانون است و باصلاح فقها احکام نامیده میشود در قرآن کم آمده است در قرآن شش هزار آیت است که فقط دوست آیه از آنها باحکام یا قوانین اختصاص دارد بلکه بعضی از همین آیات که بنظر فقها احکام خوانده شده احکام یا قوانین محسوب نمیشود زیرا فقها در استخراج حکم از قرآن افراط و کوشش نموده که بر تعداد آیات حکم بیفزایند مانند کلمه اشهد که در آیه منافقین آمده یا اینکه حرام بودن گوشت اسب و خ و استراست که از این آیه گرفته شده (والخیل والبال والحمیر لتركبوا زینة ویخاق ما لاتعلمون) یا وجوب قربانی که از این آیه اخذ شده انا اعطیناک الکوثر فصل لربك وانحر مانند اینها بسیار است .

هنوز ترك نموده و تا هنگام توقف در مدینه نیز بر این عادت بوده و غالباً مجالس شرب و قمار ترتیب میدادند تا تدریجاً حرمت آن نازل گردید در ایام مکه در سوره النحل این آیه درباره آن نازل شد - (و من ثمرات النخيل والاعناب تتخذون منه سكرًا و رزقًا حسنًا ان في ذلك لاية لقوم يعقلون) یعنی و از میوه‌های درختان خرما و انگور میگیرید از آن مست کننده و روزی نیکوئی بدرستیکه در این است علامتی برای قومی که تعقل میکنند . و بعداً در مدینه چون درباره مسکرات تکلیف از پیغمبر خواستند این آیه نازل گردید سوره البقره (يسألونك عن الخمر و الميسر قل فيهما اثم كبير و منافع للناس و اثمهما اكبر من نفعهما) یعنی از تو درباره شراب و قمار سؤال میکنند بگو در آنها هم گناه بزرگی است و هم منافی برای مردم دارد ولیکن گناه آنها زیادتر و بزرگتر از نفع آنها است .

ولی این آیات بطور پند و نصیحت از استعمال شراب آنها را نهی نموده و گناه بزرگی که دامگیر شارب میشود تذکر داده شده باینجهت باز هم مسلمین در مجالس خود از صرف آن باکی نداشتند تا آنکه روزی عده‌ئی از مؤمنین پس از صرف شراب در حال مستی بنماز برخاسته و شخص مست دیگری را بر خود پیشوا ساختند و او آیه (قل یا ایها الکافرون) را تا با آخر خوانده و جمله لا اعبدا ما عبدون ولا انتم عابدون ما عبد را بعکس خواند و چون این خبر بسمع آنحضرت رسید این آیه نازل شد (یا ایها الذین آمنوا لاتقربوا الصلوة و انتم سكارى حتى تعلموا ما تقولون) یعنی ای کسانی که ایمان آورده اید در حال مستی بنماز نزدیک نشوید تا اینکه بفهمید آنچه که میگوئید . از آن بعد نظر بر عایت این دستور چندان میخوردند که در حال نماز مست نباشند تا روزی یکی از اصحاب مجلس ضیافتی فراهم ساخت که در آن گروهی از انصار و مهاجرین حضور داشتند و چون شرب خمر بمیان آمد و سرها از اثر باده گرم شد هر يك از مهاجرین و انصار درستایش خود و نکوهش دیگران بگفتار پرداخته و کار بر بده جوئی رسیده بر سروروی یکدیگر کوفتند و تنی از مهاجرین استخوان کله شتری بر مغز دیگری زده زخم نموده و کار بکینه جوئی که عادت دیرینه آنها بود رسید چون آنحضرت از ماوقع مطلع گردید این آیه نازل شد سوره المائدة (یا ایها الذین آمنوا انما الخمر و الميسر و الانصاب و الازلام رجس من عمل الشيطان فاجتنبوه لعلکم تفلحون

انما يريد الشيطان ان يوقع بينكم العداوة والبغضاء في الخمر والميسر ويصدكم عن ذكر الله وعن الصلوة فهل انتم منتهون) یعنی ای کسانی که ایمان آورده اید بدرستی که شراب و قمار و بت پرستی بدن پلید و از عمل شیطان است پس دوری کنید از آنها شاید شما رستگار شوید بدرستی که شیطان قصد دارد میان شما عداوت بیندازد بوسیله شراب و باز دارد شمار از ذکر خدا و از نماز پس شما آیا از باز ایستادگانید . پس از نزول این آیه جمعی از مسلمین شرب خمر را ترک نمودند ولی جمعی دیگر باین امر راضی نبودند و نیز حکم از دواج و طلاق و جزای سرقت و قتل عمدی و زنا در مدینه نازل شد و چون قدرت و سلطه برای اسلام حاصل گردید رفتار مسلمین با اهل کتاب و مشرکین که مانع از نشر توحید و دیانت اسلام بودند بر اصل جنگ و جهاد قرار گرفت و چنین دستور داده شد که هر جامه مؤمنین بر منکرین دست یافتند آنها را بقتل برسانند و این آیه نازل گردید (یا ایها النبی جاهد الکفار والمنافقین و اغلظ علیهم) یعنی ای پیغمبر با کفار و منافقین مجاهده کن و خشونت کن بر آنها و همچنین (فاذا انسلخ الأشهر الحرام فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم وخذوهم واحصروهم واقعدوا لهم کل مرصد) یعنی زمانیکه ماههای حرام تمام شد مشرکین را بکشید هر جا یافتید بگیرید آنها را و محاصره کنید و در هر کمین گاه بکمین آنها بنشینید و نیز میفرماید (قاتلوا الذین لا یؤمنون بالله ولا بالیوم الآخر ولا یحرمون ما حرم الله ورسوله ولا یدینون دین الحق من الذین اوتوا الكتاب حتی یعطوا الجزیه عن یدوهم صاغرون) ^{حزب آنها را} - سورۃ التوبه - یعنی جنگ کنید با کسانی که ایمان نمی آورند بخداوند بروز قیامت و حرام نمیدارند آنچه را که حرام کرده است خدا و رسولش و متدین نمیشوند بدین حق از کسانی که با آنها کتاب داده شده یعنی یهود و نصاری تا اینکه جزیه بدهند و آنها خوار و ذلیل هستند .

و بقراریکه مذکور است (۱) غالباً حکم و قانون بر اثر حادثهئی وضع میشود و نوفر طرفین دعوا که نزد پیغمبر میرفتند برای حکمی یک آیه نازل میشد چنانچه مردی از غطفان ثروت برادر زاده یتیم خود را نمیداد هر دو نزد پیغمبر رفتند و این آیه نازل شد (و اتوا الیتامی اموالهم) و نیز بعبادت جاهلیت پس از فوت پدر اولادان متوفی حق تملک زن پدر خود را داشت و بعلامت تملک عبای خود را بر سر آن زن

میانداخت و هر قسم که اراده میکرد با او رفتار مینمود ابو قبیل بن سلت انصاری فوت کرد زن او کبیشه نام به تملک فرزند شوهرش درآمد ولی نفقه باو نمیداد نزد پیغمبر رفتند و زنهای مدینه که داستان را شنیدند همه جمع شدند این آیه نازل شد (یا ایها الذین آمنوا لایحل لکم ان ترثوا النساء کرها ولا تعضلوهن لتذهبوا ببعض ما آتیتموهن) و نیز قانون ارث که بموجب عادت جاهلیت اعراب بزین و طفل ارث نمیدادند و بکسی اختصاص داشت که قادر بجنگ باشد و قتیکه حکم اسلام برای بهره مندی زن و اولاد نازل شد موجب دلتنگی اعراب شد و همه گفتند بزین هشت یک و بدختر نصف و بکودک حق کامل داده شود و حال اینکه هیچیک از آنها قادر بجنگ و دفاع نیستند.

۴۰ - مدعیان پیغمبری

در زمان حیات حضرت رسول اکرم چند نفر مدعی پیغمبری و رسالت گشته و ادعای وحی و الهام الهی نمودند یکی اسود عنسی - ملقب بذوالحمار بود و او در نجران و یمن نفوذ پیدا نموده حاکم ایرانی آنجا را موسوم به شهر بن بازان مقتول ساخت و همسر او آزاد نام را بعنف و جبر بزوجیت خود در آورد جمعی از قبائل اعراب او را پذیرفته و گردش جمع شدند حضرت محمدا مر به جلو گیری او فرمود لذا بدستگیری آزاد زنش تقبی کردند و شخصی فیروز نام دیلمی که از اشراف ایرانیان بود از راه نقب داخل منزل او شده و او را بقتل رسانید و جمعیتش پراکنده شدند و این واقعه چهار ماه و یکروز قبل از رحلت پیغمبر رخ داد ولی خبر آن پس از رحلت پیغمبر بمدینه رسید و دیگر مسیلمه در طایفه بنی حنیفه در یمامه بود که ابتدا اسلام آورده و بعد مرتد گشته جمعی را دور خود جمع نموده دعوی نبوت نمود و پس از رحلت پیغمبر و خلافت ابوبکر ابتدا عکرمه بن ابی جهل را با جمعی از مسلمانان بجنگ او فرستاده شکست خورد لذا ابوبکر خالد بن ولید را با عده ای سپاه برای سرکوبی او اعزام داشت و با او و همراهانش در یمامه روبرو شده جنگ سختی در گرفت و مسیلمه در آن حادثه بدست غلام حبشی که حمزه عم پیغمبر را کشته بود بقتل رسید و جمعیتش متفرق گردید و زوجه اش سجاح تمیمیہ نیز که ادعای وحی داشت منصرف گردیده باسلام گروید. در این جنگ بود که جمعی از حافظین قرآن بقتل رسیدند. و دیگر طلیحہ بن خویلد اسدی پیشوای طایفه بنی اسد در اراضی نجد بود که بدعوی پیغمبری قیام نمود و

اسود عنسی
مسیلمه
سجاح تمیمیہ
طلیحہ بن خویلد

جمعی از طایفه بنی اسد دعوت او را پذیرفتند و پس از رحلت حضرت محمد کارش بالا گرفته با مسلمین بضدیت برخاست و خالد بن ولید با او جنگ کرده و او را شکست داده فرار کرد و پس از آن در زمان خلافت عمر آمده بجمعی مسلمین پیوست.

۴۱ - قضیه خلافت و حوادث ایام خلفا

پس از آنکه رحلت حضرت محمد واقع گشت هنوز جسد آنحضرت بر زمین بود و کار غسل و کفن و دفن بعمل نیامده بود که گروهی از مهاجرین و انصار در تقیفه بنی ساعده که متعلق به سعد بن عباده بزرگ انصار بود اجتماع نموده راجع به تکلیف تعیین جانشین بعد از رسول الله و پیشوای مسلمین بگفتگو پرداختند جماعت انصار که خود را حامی و ناصر اسلام دانسته و پیشرفت دین را منوط و مربوط بزحمات و اقدامات خود میدانستند بطرف سعد بن عباده که در میان خزرجیان مکان و منزلتی داشت رو آورده و او را با مارت مسلمین میستودند و گروهی علی بن ابیطالب را بنا بر قرابت و نزدیکی پیغمبر و اسبقیت در ایمان و فضائل و کمالات احق و اولی در امر خلافت و جانشینی میدانستند و جمعی بطرف ابوبکر متمایل گردیده و خلافت را خاص مهاجرین و سابقین اولین دانسته و آنرا از قبیله قریش خارج نمیدانستند باین ترتیب سخنان هر یک از دسته مهاجرین و انصار در فضیلت و منقبت خویش و شایستگی خود بخلاف داد سخن داده و عاقبت کار خلاف و اختلاف بجائی رسید که جماعت انصار امیری جداگانه از خود میخواستند و مهاجرین از خود امیری علیحده طالب بودند و فریاد لنا منا امیر و لکم منکم امیر در آن فضا بلند بود در این موقع که سرنوشت آتیه اسلام دچار خطری عظیم شده و بیم اختلاف کلی میرفت ابوبکر در آن جمع حاضر گشته و گفته های همه را شنیده بپاخواست و شرحی در فضائل مهاجرین و انصار و اسبقیت آنها در ایمان که خداوند در حقشان فرمود (السابقون الاولون من المهاجرین و الانصار و الذین اتبعوهم باحسان) بیان داشته و زحمات و خدمات انصار را در نصرت اسلام متذکر گردید و شمهائی از حسب و نسب طایفه قریش که رسول اکرم از میان آن قوم ظاهر گردیده یاد آوری نموده حدیثی از پیغمبر نقل نمود که فرمودند خلیفه و امیر امت من جز از قریش کسی دیگر شایسته نیست و اعراب جانشینی

پیغمبر را خاص قریش میدانند و جز باین ترتیب سر اطاعت و تمکین فرود نمیآورند
 بنابراین بهتر است که امیر از ما و وزیر از شما باشد و دست عمر بن الخطاب و ابو عبیده
 جراح را گرفته و گفت این دو مرد شایسته تر از سایرین برای امر خلافت میباشند باینکی
 از آنها بیعت کنید و راه خلافت نیوئید و قطع ریشه اختلاف نماید باز در این باره گفتگوها
 شد تا آنکه عمر درستایش ابوبکر و مقام تقدم ایمان و شیخوخیت او و یارگار بودن
 با پیغمبر صحبتها داشت و بعد دست او را گرفته بیعت نمود و سپس سایر جماعت نیز
 يك يك پیش آمده با ابوبکر بیعت کردند و امر خلافت بر او قرار گرفت و جمعیت
 متفرق شد و روز دیگر ابوبکر بر منبر بر آمده خطاب به منی مردم ادا نموده گفت ای مردم
 خلافت من برهان فیضیت من بر شما نیست من مهتر شما هستم نه بهتر از شما مردم
 ضعیف نزد من قوی است تا حق او را بدهم و مردم قوی نزد من ضعیف میباشند تا هنگامیکه
 حق مردم را از او بستانم اگر بحق و حقیقت رفتار کردم از من پیروی کنید و اگر انحراف جستم
 مزارهنمائی نمائید و سپس از منبر پائین آمده و بمنزل رفت و عدهائی از مسلمین حتی
 ابوسفیان باین امر مخالفت کرده و جمعی نزد علی بن ابیطالب آمده از ما واقع شکایت
 نمودند و آنحضرت را لایق تر بخلافت دانسته تشویق بگرفتن حق خود نمودند و
 نفوسی حاضر بجنگ و جدال شدند. ابوبکر چون مطلع گردید عمر را نزد علی بن ابی
 طالب فرستاد که آنحضرت را به بیعت با ابوبکر وادار نماید و بطوریکه مذکور است
 چون عمر مسامحه آنحضرت را دید خواست منزل را آتش بزند و بالاخره علی بن ابیطالب
 را عنفاً بمسجد برده و آنحضرت برای آنکه مبادا اختلافی در جمع مسلمین افتاده
 و شمشیر بر روی یکدیگر بکشند با همراهان ظاهر آ بیعت نموده کناره گیری اختیار نمود.

خبر رحلت پیغمبر که انتشار یافت عده زیادی از اعراب مرتد گشته از اسلام
 روگردان شدند و از ادای زکات استنکاف نموده بمدینه حمله کرده و نزدیک بود
 آنرا متصرف گردند ابوبکر با اعزام سپاه آنها را باطاعت اسلام آورده مطیع گشتند
 و نیز سپاهی که در ایام آخر حیات پیغمبر بفرماندهی أسامه مامور روم شده و تا
 آنوقت حرکت نکرده بود امر بحرکت داده و سپاه مزبور بر بقاء هجوم نموده و
 انتقام جنگ موته را گرفته به مدینه بازگشت نمود و همچنین بطوریکه مذکور شد
 خالد بن ولید را جهة سرکوبی مسیلمه که دعوی پیغمبری نموده بود فرستاده و او
 را مغلوب نمود و در ایام خلافت او فتح حیره بعمل آمد که اهلش امان خواسته

حاضر بیدادن جزیه شدند و جنگ یرموک با سپاهیان هرقل امپراطور روم که منجر بشکست آنان و فتح شام بود انجام گردید و مسلمین قوت یافتند ابوبکر پس از دو سال و سه ماه خلافت در یوم ۲۸ شهر جمادی الاخر از سنه ۱۳ هجرت در سن شصت و سه سالگی درگذشت و جسد او در جنب قبر پیغمبر مدفون گشت. ابوبکر در ایام بیماری وصیت نامه‌ئی بخط عثمان خطاب بمسلمین نوشته و عمر را بسمت خلافت بعد از خود تعیین نموده و آن را جهة مسلمین خواند لذا بعد از ابوبکر عمر بن الخطاب که کنیه او ابو حفص است بنا بر وصیت او بخلافت برقرار گردید او اول کسی است که بنام امیر المؤمنین نامیده شد. در ایام خلافت او عراق فتح شد و شهر حمص و دمشق بعد از محاصره طولانی بتصرف مسلمین در آمده دولت روم طلب صلح کرد و شهرهای دیگر آن دولت نیز بر تصرفات اسلام افزوده شد و مخصوصا بیت المقدس که مورد توجه تمام ملل مسیحی بود در محاصره سپاه اسلام درآمد و بزرگان شهر بقیادت اسقف اعظم موسوم به اسفرینوس بطریق از ابو عبیده فرمانده سپاه تقاضای صلح کردند مشروط بر آنکه شخص خایفه در انجام مراسم صلح حاضر باشد چون به عمر تفصیل را نگاشتند خود شخصا حاضر شده و شرائط صلح را امضاء نموده و عقیده و مذهب آنان را محترم شمرده اختیار جمیع معابد و کلیسا را بخود آنها وا گذاشت و فتح بیت المقدس باین ترتیب انجام پذیرفت و نیز سپاهی بسرداری سعد بن ابی وقاص در سیال پانزدهم هجرت مأمور فتح ایران نمود و او در قادسیه با سپاه ایران بسرکردگی رستم روبرو شده جنگ عظیمی رخ داد و عاقبت به شکست ایرانیان منتهی گردید و سپاه اسلام به طیسفون که مرکب از هفت شهر و عربها آن را مدائن میگفتند وارد شده عمارات سلطنتی را بتصرف در آورده برایوان کسری و اشیاء و اثاثیه گرانبها و خزائن مملو از طلا و نقره و جواهر دست یافته و فرش مشهور بهارستان را که مزین بجواهرات ثمینه بود بمدینه آوردند و چون محلی برای فرش کردن آن نبود قطعه قطعه نموده تقسیم نمودند و معروفست که قطعه از آن سهم علی بن ابیطالب شد که به بیست هزار درهم فروخته شد و مجددا سپاهیان اسلام در حلوان و جلولا و نهاوند جنگ سختی با سپاه ایران نموده و شهرهای ایران تدریجا بتصرف مسلمین درآمد و نیز کشور مصر که از سی سال پیش از تولد مسیح مدتها جزو قلمرو امپراطوری روم قرار گرفته و بعد مدتی دولت ایران آنجا را تصرف کرده بود و در

۲۹۳

حمص
عراق
رستم
بیت المقدس
سیال
مصر

این موقع یکی از ولایت‌های امپراطوری روم محسوب میشد بدست عمرو بن عاص و زبیر بن عوام مفتوح و جزو متصرفات مسلمین در آمد و همچنین شهر بصره بامر این خلیفه بنا گردید تا عاقبت در سال ۲۳ هجری در حالیکه بخواندن نماز مشغول بود بدست فیروز نام ایرانی مشهور به ابولؤلؤ که بنده و غلام مغیره بن شعبه بود بضر بختگر کشته شد (۱) سن او ۶۳ سال و مدت خلافتش ده سال و شش ماه و هشت روز بود و یکی از اقدامات مشهور خلیفه مزبور تعیین مبداء تاریخ اسلام است که از هجرت رسول الله بمدینه قرارداد قبرش در جنب مدفن پیغمبر و ابوبکر میباشد. عمر شخصی را برای خلافت نامزد نمود و امر تعیین خلیفه و جانشین را به

عده مجمع شورائی مرکب از چند نفر صحابه که حضرت رسول وعده بهشت با آنها داده و از آنها راضی بود (۲) بدخالت پسرش عبدالله بشرط آنکه در مشورت فقط

شرکت نماید ولی انتخاب نشود قرارداد و آنها عبارت بودند از علی بن ابیطالب عثمان^(۳) عبدالرحمن بن عوف سعد بن ابی وقاص^(۴) طلحه^(۵) و زبیر^(۶) که از بین خود یک نفر را معین نمایند و هر گاه بعد از سه روز خلیفه تعیین نشد و بین آنها اختلاف رأی حاصل شد بهر کس که عبدالرحمن متمایل گردید بگروند و علی بن ابیطالب دانست که در این مرتبه نیز خلافت از دست آن حضرت خارج خواهد شد زیرا سعد پسر عم عبدالرحمن و او داماد عثمان بود و نهایت کار چنین شد که پیش بینی شده بود و عبدالرحمن به

۱ - مغیره بن شعبه امیر کوفه بود و فیروز که کینه اش ابولؤلؤ و غلام او بود بشکایت از آقای خود نزد خلیفه رفت و گفت از اجرت کار روزانه من ده درهم مالیات میگیرد خلیفه پرسید شغل تو چیست گفت نجاری و آهنگری و نقاشی عمر گفت با این همه صفت این مالیات زیاد نیست و اضافه کرد که شنیده ام آسیائی میتوانی سازی که باباد میچرخد گفت آری. عمر گفت برای من بساز. ابولؤلؤ که از بی نتیجه بودن شکایت خود برآشفته بود گفت آسیائی برای تو بسازم که در شرق و غرب از آن بازگویند عمر گفت این غلام مرا تهدید میکند صبح روز دیگر در حالیکه عمر بنماز جماعت ایستاده بود ابولؤلؤ خود را باورسانیده باخنجرش زخم بر خلیفه زده فرار کرد و مجروح را بخانه بردند و بعد از چند روز عبیداله پسر عمراو را بدست آورده بکشت و هر زمان سردار ایرانی راهم که در عهد عمر از قتل نجات یافته بود بقتل رسانید.

۲ - نفوسی که حضرت رسول اکرم آنها را بعنوان عشره مبشره وعده بهشت داده و از آنها راضی بوده عبارتند از - ۱ - علی بن ابیطالب ۲ - ابوبکر عبدالله ابی قحانه ۳ - عمر بن الخطاب ۴ - عثمان بن عفان ۵ - طلحه بن عبیداله که در سال ۳۶ هجری در شصت و دو سالگی در جنگ جمل بقتل رسید ۶ - سعد بن ابی وقاص که در عهد معاویه در مدینه بسال ۵۵ هجری در سن ۸۸ سالگی وفات کرد ۷ - سعید بن زید که در سن هشتاد و سه سالگی در سال ۵۱ هجری فوت نموده است. ۸ - ابو عبیده جراح که در سن ۵۸ سالگی بمرض طاعون در شام در سال ۱۸ هجری در گذشت ۹ - عبدالرحمن عوف که در ۷۵ سالگی در شهر مدینه بسال ۳۲ هجری فوت کرده است ۱۰ - زبیر بن عوام که عمه زاده حضرت رسول بود در سن ۶۴ سالگی بسال ۳۶ هجری در جنگ جمل بقتل رسید.

خلافت عثمان رأی داده با او بیعت نمود و سایرین هم تبعیت نموده بیعت کردند . و این عمل مورد اعتراض عده‌ئی از اصحاب واقع شد . عثمان در ایام خلافت خود کلیه حکام و والیان را معزول کرده و از بستگان و اقربای خود بر سرامارت و حکومت گماشت و اینکار ایجاد عدم رضایت در مسلمین نمود چنانچه ولید بن عقبه را بر کوفه حکومت داد و او در حال مستی بر مسلمین در موقع نماز پیشوائی نمود و معاویه را حاکم شام نمود و او در جمع مال و تهیه تجملات ظاهر کوشیده و ابوذر غفاری موسوم به جندب بن جناده که از صحابه پیغمبر بود بر اعمال او خورده گیزی نموده و آیه و الذین یکنزون الذهب والفضه ولاینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم را بر او و مردم میخواند لذا معاویه از او بعثمان شکایت نمود و مورد مؤاخذه قرار گرفته و عثمان او را از آنجا یمدینه خواسته بر بده که دهکده‌ئی نزدیک مدینه است تبعید کرد و در همانجا وفات یافت . و عبدالله بن سعد ابی سرح برادر رضاعی خود را که قبلا کاتب وحی پیغمبر بوده و بعد مرتد گشته بقریش پیوسته بود و پیغمبر امر به قتل او داده و بواسطه شفاعت عثمان امان یافت بحکومت مصر روانه داشت لذا مردم از او ناراضی گشته و بر آشفتنند و جمعی کثیر از مصر که در حدود هزار نفر بودند پدار الخلافه آمده و بعلی بن ابیطالب توجه داشتند و جمعی نیز از کوفه آمده و متمایل به زبیر بودند و عده‌ئی از بصره آمده و به طلحه مایل بودند بر آنها پیوستند و همه آن جمعیت از حکامی که تعیین نموده بود شاکی و ناراضی بودند حتی عایشه نیز از اعمال عثمان تنقید مینمود . در چنین هنگامه‌ئی که جماعت و دستجاتی ناراضی در مسجد اجتماع نموده بودند عثمان بر منبر رفته و بجماعت خطاب نموده گفت یا هولاء الله یعلم و اهل المدینه یعلمون انکم ملعونون علی لسان محمد صلی الله علیه و سلم و محمد بن سلمه انصاری تصدیق نمود (۱) لذا جمعیت بهیجان آمده بر عثمان هجوم نمودند و او از بالای منبر بیهوش شده بر زمین افتاد و عده‌ئی از آنجمله حسن بن علی بن ابیطالب بمحافظت اوقیام نمودند و او ناگزیر چند روز در خانه خود مانده بیرون نیامد و تاسی روز همینکه جمعی در مسجد حاضر میشدند بر آنها نماز میخواند و از آن بعد جمعیت مهاجمین دور منزل او را گرفته و هردسته‌ئی بر امیر خود در موقع نماز اقتدا نمودند و عثمان را از نماز بر جماعت منع کردند و تا چهل روز این وضعیت

طول کشید و علی بن ایطال و اسطه مصالحه و انجام تقاضای آنها نزد عثمان گردید و او را واداشت که مروان را از شغل کنابت خود معزول و عبدالله بن ابی سرح را از حکومت مصر احضار نماید و جمعیت متفرق گشتند و محمد بن ابوبکر را بحکومت مصر تعیین نمود و او با جمعی از مهاجرین و انصار بسمت مصر حرکت نمود ولی در اثناء طریق شخصی را سوار بر استر دیدند که باعجله بطرف مصر روان است در مقام پرسش حال او بر آمدند و تفتیش نمودند معلوم شد حامل نامه محرمانه ایست که بمهر عثمان مختوم شده خطاب به عبدالله بن ابی سرح والی مصر که هرگاه محمد بن ابوبکر نزد تو آمد و فرمانی مبنی بر عزل تو ابلاغ نمود قبول نکن و او را به قتل برسان و فرمان او را باطل کن. از اینجهت محمد بن ابوبکر بمدینه برگشته نامه مزبور را در جمع اصحاب ارائه داد و از عثمان سؤال نمودند اقرار بخط کاتب و مهر خود نمود ولی قسم یاد کرد که امری راجع باین نامه نداده است و از او مروان را خواستند که تسلیم نماید امتناع نمود و این پیش آمد نیز بر ناراضیتی مسلمین افزوده در صد قتلش بر آمدند و عدهئی از جوانان اصحاب مانند حسن بن علی و عبدالله بن زبیر و محمد بن طلحه بمحافظت و دفاع از او گماشته شدند تا بالاخره جمعیت مهاجمین از خانه مجاور بر خانه او هجوم نموده و جمعی از آنان که از جمله محمد بن ابوبکر بود بخانه او داخل شده و در حالیکه عثمان روزه دار بود و مصحف تلاوت مینمود او را بقتل رسانیدند و گویند کسیکه او را بقتل رسانید مردی بود از اهل مصر نامش جبله و این واقعه در روز ۱۸ ماه ذیحجه از سنه ۳۵ هجری رخ داد. مدت خلافت او دوازده سال و سنش تقریباً هشتاد و شش سال بود. بعد از مقتول شدن بقرار معلوم سه روز جسد او بر زمین مانده و محاربین منع از دفن مینمودند تا آنکه علی بن ایطال امر بدفن داده در قبرستان بقیع شبانه مدفون نمودند. از عملیات مشهوره عثمان ترتیب و تنظیم قرآن بود که بدستور او زید بن ثابت انجام داد مهر نبوت حضرت محمد که عبارت از انگشتری از نقره و جمله محمد رسول الله بر آن نقش بود وزیر فرمانها و قراز نامه هارامهر میفرمود و پس از رحلت پیغمبر نزد ابوبکر واز آن ببعد نزد عمر و سپس در دست عثمان بود از دست او افتاده مفقود گردید لذا ناگزیر انگشتر دیگری از نقره که دارای همان نقش بود به جهت او تهیه نمودند بعد از قتل عثمان جمعیت مسلمین با علی بن ایطال بیعت نموده و آنحضرت را بمقام خلافت

سال
۱۲
۸۸ ساله
عفتل

برافراختند. (آنحضرت بیست و پنجسال قبل از هجرت در مکه تولد یافته بود) عده‌ئی از مسلمین که از جمله آنها سعید بن زید و عبدالله بن سلام و صهیب بن سنان و أسامه بن زید بودند بیعت نموده و به معتزله نامیده شدند یعنی اشخاصی که از بیعت با علی کناره گیری اختیار نمودند و از طرف دیگر نعمان بن بشیر با پیراهن بخون آلوده عثمان بشام رفت و معاویه که حکومت آنجا را داشت پیراهن را بر منبر گذاشته و مردم را بخونخواهی عثمان دعوت نموده و بجنگ باعلی بن ابیطالب ع تحریض و تحریک مینمود طلحه و زبیر نیز که ابتدا تبعیت نمودند ولی چون طبق میل آنها به حکومت بصره و کوفه تعیین نشدند بیعت را شکسته قیام به مخالفت نموده و بمکه رفتند عایشه هم با آنها موافق گردیده بر شدت اختلاف افزود و از اینجهت گردباد فتنه و فساد از هر سو برخاسته موجب جنگهای خونینی در بین مسلمین گردید علی بن ابیطالب عمال عثمان را که مردم از تعدیات آنان ناراضی بودند برداشته و عمال جدیدی بر کوفه و مصر و بمن بر گماشت ولی هر یک از آنان در هنگام ورود بمقر حکمرانی با مخالفت عده‌ئی روبرو گشتند. جمعی از مسلمین که بخونخواهی عثمان گرد عایشه و طلحه و زبیر جمع شده بودند رو بصره آورده آماده حرب و قتال گشتند و علی بن ابیطالب با چهار هزار نفر از اهل مدینه که عده‌ئی از مهاجرین و انصار در بین آنها بودند حرکت نموده در محلی موسوم به حزیه هر دو دسته روبرو گشتند و جنگ سختی رخ داد و عایشه در هودج که بر پشت شتر بسته بودند قرار گرفته و طرفداران خود را بجنگ و قتال تشویق میکرد ولی عاقبت تاب مقاومت نیاورده جمعیتش مغلوب و مخزول شده طلحه و زبیر کشته شدند و شتر عایشه را پی کرده هودج بر زمین فرونشست ولی برادرش محمد بن ابوبکر او را نجات داد به بصره رسانیده بر حسب دستور علی بن ابیطالب در مدینه استقرار یافت و با او به نیکی رفتار کرد. در این جنگ از طرفین ده هزار نفر بقتل رسید و این جنگ در سال ۳۶ هجرت واقع شده و چون عایشه شتر سوار در میدان حرب حاضر شده بود معروف است به جنگ جبل پس از اینواقعه تمام ولایات عراق و مصر و بمن و فارس و خراسان باطاعت و فرمانبرداری خلافت حضرت علی بن ابیطالب در آمده عمال و کارگذاران آنحضرت بر تق و فتح امور پرداختند تنها کسیکه سر بمخالفت بلند نمود معاویه بن ابوسفیان حاکم شام بود که مردم آنجا را باطاعت خود در آورده و چون جریر بن

نیای صهیب
عراق بن سنان
عاصم

عبداله نماینده حضرت علی بن ابیطالب (ع) بسوی او رفت و او را به بیعت با آنحضرت دعوت نمود نپذیرفت و عمروغاص بطمع و وعده حکومت مصر با او همراه گشته به بهانه خونخواهی عثمان مردم را برضد خلافت حضرت علی شورانده و آماده قتال شدند و فرستاده علی بن ابیطالب چون مراجعت نمود و مآوقع را باطلاع آنحضرت رسانید با گروهی که به نود هزار نفر میرسید بسمت شام حرکت نمود و معاویه نیز با سپاهی آراسته نظیر آنگروه قریب به هشتاد و پنج هزار نفر جلو آمده در محلی معروف به صفین تلافی فریقین گردید (سال ۳۷ هجری) و چون ماه محرم و جنگ حرام بود هر دو دسته در محل خود قرار گرفته و برای اصلاح امر مدتی بمکاتبه و مرادیه گذشت ولی از طول توقف و مبادله نامه و پیام علائم صلح و سلام نمودار نگردید ناگزیر زدو خورد شروع و چندین دفعه بین آنها جنگ سخت واقع شد و جماعت زیادی بقتل رسیدند خصوصاً در هنگامه لیلۃ الهزیر که جنگ زدو خورد تا نزدیک صبح استمرار داشت و عده مقتولین از هر دو جانب به هفتاد هزار نفر رسید تا آنکه در صف طرفداران معاویه شکست بزرگی وارد شد و نزدیک بود که معاویه فرار نماید و کار یکسره شده فتح و ظفر نصیب حضرت علی بن ابیطالب گردد ولی عمرو غاص تدبیری اندیشیده دستور داد پاره‌های قرآن را بر سر نیزه بلند نموده و طلب صلح کردند و گفتند کتاب خدا حاکم بین ما و شما باشد لذا جمعیت طرفداران حضرت علی فریب خورده دست از حرب کشیدند و آنچه آنحضرت با آنها از کید و مکر عمروغاص گفته و عدم تمسک حقیقی آنان را بدین و کتاب خدا بیان داشت نتیجه اثری نپخشید حتی نزدیک بود جمعی از طرفدارانش بر خود آنحضرت عصیان نموده و او را بقتل برسانند تا آنکه ناگزیر دست از جنگ کشیده مالک اشتر را که مشغول به پیشروی بود احضار و طرفین در محل خود قرار گرفته و برای تعیین طریق اصلاح کار به حکمیت کشید که هر دسته شخصی را که مورد اعتماد باشد تعیین نمایند و آنها بایکدیگر مشورت نموده و هرچه تشخیص دادند مورد قبول طرفین باشد در این وقت نیز با آنکه حضرت علی بن ابیطالب میخواست عبدالله بن عباس و یا مالک اشتر را از طرف خود معین نماید عده‌ئی از همراهان موافقت ننموده و باصرار آنها ابو موسی اشعری که مردی ضعیف‌الآزاده و ابدا مورد اعتماد نبود انتخاب گردید و

ص

ص

ص

سپس هردو طرف با همراهان خود بشام و کوفه باز گشتند و چندی نگذشت گنه معاویه عمر وعاص را با چهار صد نفر برای قرار حکمیت روانه داشت و حضرت علی نیز ابوموسی را با همین عده از طرفداران خود بفرستادند و آنها در محل اذرج اجتماع نموده و حکمین پس از مشورتهای لازم هردو به خلع علی بن ایطالب و معاویه از خلافت وارجاع امر به مشورت مسلمین متفق گردیدند ولی عمر وعاص که در باطن ابوموسی را فریب داده بود او را مقدم بر صحبت داشته و او در حضور جمعیت بصدای بلند نتیجه حکمیت را مبنی بر خلع علی بن ایطالب و معاویه ابلاغ داشت و چون نوبت به عمر وعاص رسید خلع آنحضرت را از خلافت چنانچه ابوموسی گفته بود تصدیق نمود ولی در حق معاویه خلافت را تثبیت کرد باینجه در بین طرفداران علی بن ایطالب تفرقه حاصل شد و جمعی از یاران آنحضرت که بحکمیت راضی نبودند از علی بن ایطالب و معاویه هردو روگردان شده و کینه آنها را دردل گرفتند و بنام خوارج مشهور گشتند و در جنگ نهروان از آنحضرت شکست خورده و عدهئی از آنها بقتل رسیدند نتیجه این تفرقه آن شد که معاویه در کار خود قوت حاصل نموده و عمر وعاص را بحکومت مصر فرستاد و او با محمد بن ابوبکر که از طرف علی بن ایطالب امیر المومنین بحکمرانی آنجا تعیین شده بود زدو خورد نموده او را مغلوب و دستگیر ساخته او را مقتول نموده و جسدش را سوزانده معدوم نمود و از آن بیعد عمال و گماشتگان معاویه بولایات یمن و حجاز رو آورده و بیت المال را تصرف نمودند و هرکجا از عمال و طرفداران آنحضرت یافتند بقتل رسانده از طرفداران خود بحکمرانی گذاشتند و اهل عراق با علی بن ایطالب موافقت در جنگ با معاویه نمودند و او در شام بحضرت علی و اولادان آنحضرت حسن و حسین بدگویی مینمود و علی بن ایطالب نیز در کوفه هنگام صلوة از تعدیات معاویه و عمر وعاص شکوه نموده و آنها را نفرین میکرد تا آنکه سه نفر از خوارج موسوم به عبدالرحمن بن ملجم و عمرو بن بکر التمیمی و برك بن عبدالله التمیمی برای قتل علی بن ایطالب و معاویه و عمر وعاص توطئه نموده متفق گشتند که هر سه نفر در يك زمان از ماه رمضان در شام و کوفه و مصر اقدام به کشتن آنها نمایند از آنسه نفر فقط عبدالرحمن بن ملجم که تعهد قتل علی بن ایطالب را کرده بود موفق گردید و آن حضرت را در هنگام نماز صبح بضرب شمشیر که بر فرق سر فرود آورد مضروب و

صبر
خارج

از پا در آورد و آن حضرت پس از دو روز از اینجهان در گذشت و تا آنحضرت زنده بود بر حسب دستورش ابن ملجم را نکشتند و پس از رحلت آنحضرت عبدالله بن جعفر او را بقتل رسانید. و دو نفر دیگر برکن عبدالله معاویه را در دمشق زخمی زد ولی موثر نیفتاد و عمرو بن بکر در مصر خارجه بن ابی حبیبه قاضی را بجای عمرو عاص اشتباها بکشت. مدت خلافت حضرت علی بن ابیطالب پنجسال و سن آنحضرت شصت و پنجسال بود جنازه آنحضرت را فرزاندنش از یم خوارج شبانه دفن نموده و محل را مخفی داشتند لذا بعضی در مسجد کوفه و بعضی در قبرستان بقیع جنب مدفن حضرت فاطمه گفته اند ولی مشهور آنستکه در نجف میباشد (۱) (سال ۴۰ هجرت)

۴۲ - حوادث جانشینی

پس از آنکه امیر المؤمنین حضرت علی بن ابیطالب بقتل رسید اهل کوفه متفقاً حسن بن علی را بجای آنحضرت بخلاف منصوب نمودند ولی طولی نکشید که آنحضرت مجبور بکناره گیری شد زیرا معاویه از شام با سپاهی فراوان حمله بر عراق برده و حسن بن علی بجلوگیری او قیام نمود و سپاهی مرکب از دوازده هزار تن جهة مقابله با او فرستاد و خود با عدهئی بطرف مدائن رفت در این وقت خبر جعلی مبنی بر شکست و فوت قیس بن سعد سردار سپاه درین افراد سپاهیان منتشر گردید و شورشی پیا شد که ناگهان بجادر حضرت حسن بن علی ریخته تمام اثاثیه را بغارت بردند و نزدیک بود خود آنحضرت را دستگیر نموده تسلیم دشمن نمایند از اینجهت از وفاداری مردم مأیوس و بسمت کوفه مراجعت نموده و با معاویه از در صلح در آمدند و بشرط آنکه بیت المال کوفه و دارا بجرد فارس را با آنحضرت واگذار نموده و علی بن ابیطالب را سب نماید با او صلح نموده و از خلافت کناره گیری اختیار نمود معاویه شرط اول را پذیرفت ولی از سب و بد گوئی نسبت به علی بن ابیطالب صرف نظر نکرد و همینقدر قبول نمود که در حضور او سب ننماید با آن هم وفا نموده بد گوئی و سب با آنحضرت را در غیاب و حضور حسن بن علی ادامه داد. پس از برقراری صلح تمام مردم و همچنین شیعیان حضرت علی با معاویه بیعت نمودند و حسن بن علی بمدینه رفته اقامت نمود تا در سال ۴۹ هجرت بتحریک معاویه عیال او

جعه بوعده ازدواج با یزید فریفته شده آنحضرت را مسموم نموده از اینجهان درگذشت و بنا بر وصیت او خواستند نزد قبر حضرت محمد بخاصک بسپارند مروان بن حکم حاکم مدینه مانع شد و بالاخره در قبرستان بقیع در محل معروف به قبه العباسی جنب مقبره فاطمه بنت اسد بخاصک سپردند و معاویه در شام درباری با جلال و جبروت تشکیل داد که بکلی با اصول سادگی خلفای راشدین مبیانت داشت . او مخالفین خود را با انواع حيله و تدبير از بين برد و بر توسعه ممالک اسلامی افزود و در ایام خلافت و سلطنت خود برای جانشینی پسرش یزید از مردم بیعت گرفت و او اول کسی است که خلافت اسلامی را بدون نص پیغمبر و یا مشورت ملت ارثی قرار داد ولی حضرت حسین بن علی و عبدالله بن عمر و عبدالله بن عباس و عبدالله بن زبیر از بیعت با او امتناع نمودند و معاویه پس از نوزده سال حکمرانی و سلطنت در سال ۶۰ هجری فوت نمود و پسرش یزید جانشین او گردید . در زمان او اهالی حجاز بمخالفت او قیام نمودند و اهل کوفه حضرت حسین بن علی را بخودشان دعوت نموده و حيله و غدر آنها آشکار شد و حضرت حسین بن علی که بامید وفاداری آنان بسمت کوفه حرکت نموده بودند در کربلا محصور سپاهیان یزید گردیده و باعهده قلیل همراهان خود مغلوب و مقتول گردیدند و شهادت و مظلومیت آنحضرت و فداکاری طرفدارانش و قساوت و خونخواری یزید و اعوانش خاطره فراموش نشدنی در قلب شیعیان و طرفداران خاندان پیغمبر باقی گذاشت که تدریجاً بوسیله انعقاد مجالس ذکر مصیبت وقایع ناگوار کربلا را بخاطر میآورد . سلاطین بنی امیه باستثنای ابوسفیان بن حرب پدر معاویه جمعاً چهارده نفر و مدت نود و دو سال قمری از سال ۴۰ هجری الی ۱۳۲ هجری و یانود سال شمسی از سال ۶۶۱ میلادی تا سال ۷۵۱ میلادی بر تمام ممالک اسلامی بکمال اقتدار حکمرانی نموده و در بسط و توسعه ممالک اسلامی کوشیده و دامنه آن را به ترکستان و ماوراء جیحون و دریای خزر و هند و افریقا و اروپا کشیدند تا در سال ۱۳۲ هجری و حکمفرمائی مروان دوم بدست ابومسلم خراسانی سلطنت بنی امیه منقرض و خلیفه مزبور بذلت هرچه تمامتر مقتول و خاندان بنی امیه در همه جا قتل عام شدند و خلافت و سلطنت بخاندان عباسی انتقال یافت و هر يك از خلفای اموی در ایام سلطنت خود بر آل علی بن ابیطالب و اولاد آنحضرت سخت گیری نموده و بعضی از آنها را بهلاکت رسانیدند فقط در ایام خلافت عمر بن

عبدالعزیز که در زهد و تقوی شهرت یافته و بروش خلفای راشدین سلوک مینمود از اعمال زشت گذشتگان بیزاری جسته بتمام حکام دستور داد از این اعمال ناهنجار جلوگیری نمایند .

پس از فاجعه کربلا و شهادت حضرت حسین بن علی و اسارت اهل و عیال آنحضرت جمعی از شیعیان حضرت علی بن الحسین ملقب به زین العابدین را که مادرش شهربانو دختر یزدگرد سوم آخرین پادشاه ساسانی است بمقام امامت و پیشوائی شناختند ولی عده دیگر محمد بن حنفیه فرزند دیگر علی بن ابیطالب را پیشوا دانسته و پس از او امامت را حق فرزندش ابوهاشم بن محمد بن حنفیه شمردند و چندی نگذشت که مختار بن ابی عبیده ثقفی در عراق خروج نموده و مردم را بامامت و خلافت محمد بن حنفیه و طلب خونخواهی حسین بن علی و شهدای کربلا دعوت نمود و کوفه و بین النهرین تا حدود آذربایجان را متصرف شده و تقریباً هشتاد و سه هزار از قتله شهدا را هر جا یافتند بقتل رسانید و بعد زمام امور بدست مصعب بن زبیر افتاد که مختار و اطرافیان او را از بین بردند تا آنکه عبدالملک بن مروان که بزرگترین سلاطین اموی است بر مصعب غالب شده و خلافت را تماماً در خانواده بنی امیه مستقر ساخت و افریقا و اسپانیا بدست موسی بن نصیر و طارق بن زیاد فتح شد . و حضرت علی بن الحسین امام چهارم شیعه در زمان سلطنت ولید بن عبدالملک رحلت نمود و عده ای بعد از آن حضرت فرزندش محمد ملقب به باقر را بجای وی بامامت شناختند و جمعی دیگر از شیعیان خلافت و امامت را حق زید بن علی بن الحسین فرزند دیگر آنحضرت دانستند و مذهب زیدیه از این فرقه ایجاد گردید و او در زمان هشام بن عبدالملک در کوفه قیام کرده و در سنه ۱۲۱ بقتل رسید و جسدش را از خاک بیرون آورده بدار آویختند و سرش را بمدینه بردند و پس از مدتی از دار بزیر آورده جنازه را سوزانده خاکسترش را در فرات ریخت . و بعد از او یحیی بن زید در خراسان قیام کرد . او نیز بدست مأمورین نصر بن سبیار والی خراسان در سال ۱۲۵ هجری کشته شد . و از طرفداران این عقیده امرای بزرگ ظهور نمود از جمله حسن بن زید علوی ملقب بداعی کبیر که در قرن سوم هجری بر مازندران دست یافت و اهالی آنجا که تا آنوقت بدین

قدیمی زرتشت باقی بودند. بديانت اسلام درآمدند و تا ظهور صفویه اهالی آنجا بمذهب زیدیه باقی بودند و از آن بعد در مملکت یمن این مذهب رواج گردید. و حضرت امام محمد باقر در سال ۱۱۳ هجری و سلطنت هشام وفات یافته در بقیع مدفون گردید و فرزند آنحضرت جعفر ملقب به صادق بجای پدر بر مسند امامت نشسته و در بسط و ترویج و تبیین احکام اسلامی آثاری از خود باقی گذاشت که اساس معتقدات شیعه را تشکیل داد و عده زیادی از محضر درس آنحضرت استفاده نمودند و چون اصول تعلیمات و تدریس آنحضرت مذهب شیعه را استوار نموده باینجهت این مذهب بنام مذهب جعفری اشتهار یافت و در آنمیان فرزندان عباس که طرفدار امامت محمد بن حنفیه بودند پس از فوت او اولادش ابوهاشم را بامامت برگزیدند و مخفیانه قیام به دعوت نمودند و ابوهاشم چون احساس نمود که او را بحکم خلیفه مسموم نموده اند محمد بن علی بن عبدالله بن عباس را وصی خود نموده دستور داد دعا و مبالغینی بجانب خراسان اعزام دارد و مردم شرق را که محب خاندان پیغمبر میباشند برضد خلافت بنی امیه برانگیزاند لذا او نیز حسب وصیت ابوهاشم جمعی از اشخاص باکفایت را بسمت خراسان اعزام داشت و آنها بنام طرفداری از خاندان علی بن ابیطالب مردم را دعوت نموده و در باطن برای خلافت خود کار میکردند تا آنکه ابومسلم مروزی که بتعین ابراهیم امام رئیس داعیان خراسان بود قیام نموده در سنه ۱۳۰ هجری پس از جنگ و زد و خورد بانضربن سیار والی خراسان برآن قسمت استیلا یافت و در ۱۳۲ هجری عبدالله بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس را که ملقب به سفاح بود بخلافت هاشمی منصوب نمود و مروان حمار آخرین خلیفه بنی امیه مغلوب و مقتول گشت و امویان رادرهراجا یافتند معدوم نمودند و قبور خلفای اموی را شکافته استخوانهای آنها را سوزانیدند. فقط یکی از آنان عبدالرحمن بن معاویه بن هشام ملقب به الداخل باسپانیا گریخت و در آنجا تشکیل خلافت جداگانه داد که در جلال و شوکت همدوش با خلافت خاندان عباسی در شرق بود. در زمان خلافت ابوجعفر منصور که در تدبیر و سیاست مانند معاویه بود برای استحکام اساس سلطنت خود بذیل حيله و تدبیر متشبهت گردیده اولاً ابومسلم خراسانی را که بکمک و قوت او خلافت از امویان منتزع و بخاندان عباسی انتقال یافته بود بمناسبت نفوذ و اقتدارش او

را رقیب خود میدید بمرکز خلافت احضار نموده بقتل رسانید و ثانیاً طرفداری و دوستداری خاندان علی را که بنام آنان مردم را بخود دعوت مینمودند از یاد برده و جانب محبین شیخین را ترجیح داد لذا علویان هر وقت فرصتی بدست آوردند بدعوی خلافت قیام نمودند ولی بقتل رسیده کاری از پیش نبردند چنانچه در زمان او محمد بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی معروف به نفس الزکیه که بصفات و اخلاق نیک و زهد و تقوی معروف بود و در زمان انقراض بنی امیه جمعی از بنی هاشم از جمله خود منصور به خلافت او بیعت کرده بودند مورد تعقیب این خلیفه که بیعت خود را با او از یاد برده بود واقع شد و ناچار با برادرش ابراهیم قیام نموده عامل خلیفه را در مدینه گرفته زندانی نمودند و تمام ساکنین حجاز و یمن او را بخلافت شناختند و حتی امام ابوحنیفه و امام مالک فتوی برحقانیت او دادند لذا منصور سپاهی بسررداری عیسی بن موسی برادر زاده اش برای جلوگیری او فرستاد و او بقتل رسید و جسدش را بدار آویختند و برادرش ابراهیم در بصره مقاومت سخت نمود و ابتدا سپاه منصور را شکست داده ولی عاقبت مغلوب و مقتول گشته و همراهانش متفرق گشتند و منصور جمعی از مردمان نامی بصره را که با ابراهیم پیوسته بودند معدوم نمود و حضرت امام جعفر صادق را تهدید به قتل نمود و امام ابوحنیفه را زندانی کرد و امام مالک را با تازیانه شکنجه کرد. حضرت امام جعفر صادق در سال ۱۴۸ هجری در مدینه از اینجهان رحلت نموده و در قبرستان بقیع مدفون گردیدند و محضر درس و افاده‌ئی که ترتیب داده بودند بمراقبت فرزندش حضرت موسی لقب به کاظم که جانشین آنحضرت بود دایر و برقرار گردید ولی در اینموقع تفرقه دیگری در شیعیان روی داد باینمعنی که حضرت امام جعفر صادق قبلاً پسر بزرگ خود اسمعیل را باامامت و جانشینی خود تعیین نموده بود ولی او در حیات پدر از دنیا رفت لذا آنحضرت فرزند دیگر خود حضرت موسی الکاظم را جانشین معین فرمود معیناً بهمان عقیده باقی و از قبول جانشینی و امامت حضرت موسی الکاظم سرباز زدند و محمد پسر اسمعیل را به پیشوائی و امامت خود برگزیدند و از این عقیده فرقه اسمعیلیه بوجود آمد که سلاطین فاطمی مصر از آنها بودند.

در زمان خلافت هادی برادر هارون الرشید حسین بن علی بن الحسن بن

الحسن بن علی برای وصول بمقام خلافت با جمعی از علویان و همراهان خود در مدینه ظهور کرده و با عامل خلیفه در مدینه جنگ نموده و او را منهزم نموده بطرف مکه رفت و در آنجا جمعی گرد او بیعت نمودند ولی عاقبت مغلوب بنی عباس گردیده سر آنها را از بدن جدا و برای خلیفه بامرمان فرستادند.

حضرت امام موسی الکاظم نیز در زمان هارون الرشید در بغداد در منزل، سندی بن شاهک داروغه بغداد زندانی شده و در همان منزل که چند سال تحت نظر و محبوس بود بیمار گشته رحلت فرمود و در جانب غربی بغداد مدفون گردید (۱۸۳ هجری) و اکنون بنای عظیمی بر روی آن ساخته شده که زیارتگاه شیعیان است بعد از آنحضرت فرزندش حضرت علی بن موسی الکاظم ملقب به الرضا بجای پدر بر مسند پیشوائی روحانی قرار گرفته و آنحضرت در سال ۲۰۰ هجری بر حسب دعوت مأمون که مایل بود ولایتعهدی را بیخاندان پیغمبر واگذارد بخراسان عزیمت فرمود و در دوم ماه رمضان سال ۲۰۱ هجری برای آنحضرت بولایتعهدی خلافت بیعت گرفته شد و مأمون دستور داد از آن بیعد رنگ سیاه که شعار عباسیان بود متروک داشته و رنگ سبز که رنگ خاندان فاطمی بود شعار عباسی قرار دهند ولی خبر انتخاب حضرت علی بن موسی بولیعهدی در بغداد تولید انقلاب و نارضایتی در بین عباسیان نمود و آنها ابراهیم فرزند مهدی خلیفه متوفی را بخلافت انتخاب نمودند و شورش و اغتشاش غربی در بغداد روی داد و عاقبت مأمون ناگزیر شد که برای فرو نشاندن آن اغتشاش باتفاق آنحضرت عازم بغداد گردد و در طوس آنحضرت بطور ناگهانی از اینعالم رحلت فرمود و بقرار مذکور آنحضرت را مسموم نمودند و جسد آنحضرت در جنب قبر هارون الرشید مدفون گردید و مأمون از این حادثه نهایت محزون گشته و بنای عالی بر مدفن آنحضرت ساخت که امروز زیارتگاه جمیع شیعیان میباشد. بعد از آنحضرت فرزندش حضرت محمد تقی ملقب به جواد بامامت و پیشوائی شناخته شد و ام الفضل دختر مأمون بازدواج آنحضرت درآمد و عاقبت در زمان معتصم خلیفه در سال ۲۲۰ در بغداد رحلت فرمود و سپس فرزندش حضرت علی النقی ملقب به الهادی بحکم متوکل عباسی از مدینه بسامره آمدند و در زمان خلافت متوکل باز آتش بغض و کینه‌ئی که نسبت

بخاندان علی بن ایطالب در قلوب پنهان بود افروخته شد و این خلیفه دستورداد مرقد حضرت سیدالشهدا حسین بن علی را با خاک هموار نموده و آب بسته زراعت نمودند و بکلی آثاری که شیعیان و مجتبن آل علی بر روی مقتل و مدفن آنحضرت برپا داشته بودند محو و نابود کرده مانع از زیارت گردید و زائرین را مجازات مینمود و زمین فدک را بار دیگر توقیف نمود. حضرت امام علی النقی در سال ۲۵۴ هجری در بغداد رحلت نمود و فرزندش حضرت حسن ملقب به العسکری (۱) بجای پدر پیشوا و امام شیعیان گردیده و بحکم جانشینان متوکل در سامره زندانی گشت تا در سال ۲۶۰ هجری در ایام خلافت معتمد رحلت نمود. پس از آنحضرت اختلاف دیگری در شیعیان ایجاد شد جمعی از آنان چون ظاهرآ برای امام فرزندی نبود رشته امامت را منقطع دانستند (۲) و جمعی دیگر قائل بوجود فرزندی بنام محمد و ملقب به المهدی برای امام حسن عسکری گردیده و گفتند این طفل در سن پنج سالگی در چاهی در سر من رأی (سامره) درخانه پدر مخفی گردیده و دیگر بیرون نیامده و فقط چهار نفر از علما بنام نایب خاص امام یکی پس از دیگری خود را واسطه بین امام و مردم دانسته و توفیعاتی از ناحیه مقدسه بر خلق ابلاغ مینمودند و تا مدتی هیچیک از شیعیان جز چهار نفر نواب مزبور بملاقات و رؤیت نائل نمیگشتند چهار نفر مزبور عبارتند از اول عثمان بن سعید دوم فرزند او ابوجعفر محمد بن عثمان سوم ابوالقاسم حسین بن روح چهارم ابوالحسن علی بن محمد السمری که شخص اخیر در سال ۳۲۹ هجری فوت نموده و دیگر کسی را بجای خود تعیین نمود و اینمدتی که نواب اربعه هر يك خود را واسطه بین خلق و امام میدانستند هفتاد الی هفتاد و چهار سال بطول انجامید و این ایام به غیبت صغری نامیده شد تا بعد از فوت علی بن محمدالسمری آخرین نایب امام که نیابت خاصه به نیابت عامه تبدیل شد معتقدند که غیبت کبری است و احدی امام را نخواهد دید و او در شهر غیر معلومی زنده جاوید و دارای

۱ - در تاریخ عرب و اسلام صفحه ۲۹۴ مذکور است (این لقب از این جا بوی داده شد که ولادت

و نیز فوتش هر دو در اردوگاه سامره اتفاق افتاده است که آن را العسکر مینامیدند.

۲ - کتاب فرق و مذاهب شیعه تألیف ابومحمد حسن بن موسی نوبختی.

سلطنت است و هر هنگام که خدا اراده نماید در سن جوانی خود را بر خلق ظاهر نموده و دین خود را بر شرق و غرب عالم انتشار خواهد داد .

۴۳ - فریق و مذاهب مختلفه اسلام

حضرت رسول اکرم در ایام حیات خویش همیشه مؤمنین را باتحاد و اتفاق دعوت فرمود و آنها را از اختلاف و انشقاق برحذر داشت در قرآن شریف میفرماید (و اعتصموا بحبل الله جميعا ولا تفرقوا) و همچنین (ان الذين فرقوا دينهم و كانوا شيعا لست منهم في شيء انما مرهم الى الله ثم ينبئهم بما كانوا يفعلون) و نیز میفرماید (و لا تكونوا من المشركين الذين فرقوا دينهم و كانوا شيعا كل حزب بما لديهم فرحون) و براین منوال آیات بیشمار نازل و حکایات روایات ملل مختلفه محض تذکر و تنبه آنان در قرآن نازل شد تا ملت اسلام از سرنوشت آنان پند گرفته دچار تفرقه و تشتت که ثمره آن اضمحلال است نگردند

مع الاسف طولی نکشید که نصایح و فرمایشات آن پیغمبر عظیم الشان را پیروان از نظر محو نموده بذر شقاق و نفاق در اراضی قلوب امت افشاندند شد و زمانی قلیل از رحلت آنحضرت نگذشته بود که آن تخمهای ناپاک روئیده گردیده خارهای جان شکافش قلوب پاکان را جریحه دار نمود و جمعی از اولیا و مردان آزادگان بر سر هر کوچه و بازار اسیر ظلم و جور اهل عدوان گشتند و ثمره آن فریق و مذاهب گوناگونی بود که تحت لوای اسلام پدیدار گردیده و جمعیت مسلمین بدستجات مختلفه تقسیم و هر دسته ای با نام و نشانی جداگانه خود را از دیگری ممتاز و متمم استقلال برافراشته دارای راه و رسم مخصوصی گشتند . از اینجهت آن بحر

اعظم الهی به خلیج های متعدد منشعب گردید که اینک بذکر مشهور ترین شعب آن میپردازیم .

۱- اهل سنت و جماعت - پس از رحلت حضرت رسول اکرم بطوریکه مذکور گردید موضوع وصایت و خلافت آنحضرت از طریق مشورت امت در اجتماعی از مسلمین در ثقیفه بنی ساعده بر عبدالله بن ابی قحافه که کنیه او ابوبکر و از اصحاب اولیه آنحضرت بود قرار گرفت و او درحیات خویش بخلافت عمر بن الخطاب وصیت نموده پس از دو سیال و سه ماه خلافت درگذشت و عمر

عمر بن الخطاب
۲ سال خلافت
قتل شد
۳ سال خلافت
۴ سال خلافت
عمر بن الخطاب
۵ سال خلافت

خلیفه ثانی نیز در آخرین روزهای حیات که بخنجر فیروز نام ایرانی از پای درآمده بود امر خلافت را بنظر و رأی شش نفر از اصحاب که از آنجمله علی بن ایطالب بود واگذار نموده بدرود جهان گفت و آنجمع نیز بالاخره مقام خلافت را بعثمان بن عفان ملقب به ذی النورین تفویض نمودند و عثمان نیز پس از دوازده سال خلافت عاقبت در اثر عدم رضایت مؤمنین از اعمال و رفتار او و کارکنانش به هیجان آمده او را بقتل رسانیدند. و پس از او جمعیت کثیری از مسلمین برخلاف علی بن ایطالب متفق گشته و مدت چهار سال و نه ماه از دوره خلافت آنحضرت که توأم با مصائب بیشمار بود گذشت که ناگهان بضرب شمشیر ابن ملجم که از خوارج بود مقتول گردیده و خلافت اسلامی به حيله و تزویر معاویه بن ابوسفیان بر او قرار گرفته و بطریق موروثی بدون مشورت اجماع امت بخاندان اموی انتقال یافت.

از اینجهه آندسته از مؤمنین که باجماع امت بخلافت چهار خلیفه پیغمبر بترتیب مذکور معتقد گشتند بعدا سمت و عنوان ممتازی برای خود اختیار نموده به اهل سنت و جماعت موسوم گشتند و هر یک از فاتحین دیگر اسلامی که از راه جنگ و غلبه بر مخالفین خود دست یافته و غالب میگردد مقام جانشینی و خلافت را حق خود دانسته و مردم خواه ناخواه اطاعت او را گردن میگذاشتند ولی از جهه کیفیت استنباط احکام و دستورات فقهی اسلامی در میان اهل سنت و جماعت چهار نفر از فقها بنام ائمه جماعت مشهور میباشند که هر دسته‌ئی برای اجرای مسائل شرعیه پیروی از فتاوی و اراده یکی از آنان مینمایند و آنها عبارتند از:

۱- امام ابوحنیفه نعمان بن ثابت - در سنه ۸۰ هجری و در زمان ولید بن عبدالملک بن مروان در شهر کوفه تولد یافت و مدت هیجده سال هم در زمان خلافت بنی عباس زیست نمود. او ایرانی نژاد و پدرش ثابت جزو اسرای ایران بوده که بکوفه برده شده است. فقه را از امام جعفر الصادق و همچنین از ابراهیم نخعی بزرگترین فقهای عصر خود آموخت و از حیث دلیل و برهان و حسن بیان و دقت نظر و قوه استنباط شهرتی بسزا داشت. بدین سبب او را امام اهل رأی و قیاس خوانده‌اند. از شاگردان او ابو یوسف پس از وفات امام فتاوی و آراء مذهبی

عنت
۱- امام ابوحنیفه
۲- امام مالک
۳- امام شافعی
۴- امام احمد

- ۱- نماز و قیام را بفارسی می‌سود خوانند
- ۲- زکات بالغ (عمر کسب) به هم برآید ولی می‌تواند از دوازده
- ۳- تکافو می‌هم می‌شود یعنی زوجه را هر دو می‌توانند
- ۴- حدت را هم عرب و قریش می‌توانند

عقیده ابر حنیفه (۱۱۶)

او را جمع و تدوین نموده است و از کتابهای مهمه منسوب باو کتاب الفقه الاکبر است. ابوحنیفه معتقد بوده است که نماز را بفارسی میشود خواند و همچنین قرآن را ممکن است بفارسی ترجمه نموده با همان زبان خوانده شود درحالیکه سائر ائمه جماعت با عقیده او مخالف میباشند. او معتقد است که زن بالغه آزاد (غیر کنیز) میتواند بدون مداخله ولّی خود شوهر اختیار کند و همچنین تکافو یعنی هم‌شانی زوج و زوجه را ضروری میدانسته باینمغنی که قریش را برای یکدیگر کفو و در ازدواج متساوی هستند و تمام اعراب و موالی درخور ازدواج با قریش نمیباشند و نیز عقیده دارد که خلافت منحصر به عرب و قریش نیست بهمین جهت ترکان عثمانی مذهب حنفی را اختیار نمودند و چون ابوحنیفه ایرانی بود او را از طایفه شعوبیه خوانده‌اند یعنی گروهی از مسلمین که عرب را بر عجم برتری نمیدادند و طالب مساوات بودند. وفات او در حدود سنه ۱۵۰ هجری در شهر کوفه است.

۲- امام مالک بن انس - در سنه ۹۶ هجری در مدینه تولد یافت و تّزاد او عرب است. بقرار مذکور در روایت حدیث شاگرد نافع دیلمی ایرانی که از بزرگان محدثین و روات عصر بنی‌امیه و مولای عبدالله بن عمر بن خطاب است بوده و فقط بحدیث اعتماد داشته و عمل میکرده است. باینجهت او را امام اهل حدیث گفته‌اند و در سنه ۱۷۹ هجری درگذشته است کتاب الموطأ که مجموعه‌ئی از احادیث است در ضمن فتاوی او را نیز متضمن است.

۳- امام الشافعی - نامش محمد بن ادریس بن العباس بن عثمان بن شافع و در سال ۱۵۰ هجری در غزه متولد گردیده و او نزد امام مالک بن انس و چند نفر دیگر با موختن علوم پرداخت و از او منقول است که قرآن را در نه سالگی و کتاب الموطأ را در ده سالگی و محضر درس امام مالک را در پانزده سالگی درک کرده و در خواب علی بن ایطالب را زیارت نموده و با او مصافحه کرده و انگشتر خود را در دست او نموده و فرموده‌اند مصافحه با من سبب مأمون شدن از عذاب است و او دو مرتبه بی‌غداد آمده و درباره اعتقاد بخلق قرآن که از معتقدات فرقه معتزله بوده با طرفداران این عقیده مکالمه مینموده و استدلال بر رد این عقیده

میشود و اشعار بسیار سروده است فوئش در سال ۲۴۰ هجری میباشد .

۴- امام حنبلی - نامش احمد فرزند حنبل بن هلال بن اسد بن ادریس است . او مجتهد بسیار با تقوا بوده و مورد توجه امام شافعی قرار گرفته است و چون نسبت باعتقاد فرقه معتزله درباره خلق قرآن که خلیفه مأمون الرشید بطرفداری این عقیده قیام نمود و بنماینده خود در بغداد اسحق بن ابراهیم دستورداد که قضاة و جمیع اهل علم را جمع نموده و اعتقاد آنها را درباره قرآن که آیا مخلوق و حادث است یا قدیم بخواهد و نتیجه رأی آنان را بنویسد او هم طبق دستور جمیع علما و قضاة بغداد را از جمله امام احمد بن حنبل را دعوت نموده نامه مأمون را خوانده و رأی آنها را پرسش نمود و امام گفت قرآن کلام الله است و دیگر هرچه بیشتر توضیح خواستند کلمه‌ئی اضافه ننمود باینجهه مورد اذیت قرار گرفته در حبس افتاد و عاقبت در ماه ربیع الاول سنه ۲۴۱ هجری فوت نمود .

۲- مذهب شیعه - جمعی از اصحاب پیغمبر پس از رحلت آنحضرت وصایت و جانشینی را حق حضرت علی بن ابیطالب دانسته و احادیثی از فرمایشات و تاکیدات پیغمبر در غدیر خم و غیره روایت نموده و مشورت امت را در تقفیه بنی ساعده و بیعت با ابوبکر را مخالف دستورات پیغمبر دانسته و علی بن ابیطالب را از هر حیث احق و اولی بمقام خلافت شناخته‌اند و معتقدند که مسئله امامت قضیه مصلحتی نیست که باختیار عامه باشد بلکه از ارکان دین است و تعیین وی برعهده پیغمبر است و یقینا اهمالی در اینخصوص از طرف آنحضرت نشده است . با آنکه عدۀ آنها قلیل بود معذک بطرفداری علی بن ابیطالب قیام کرده و مردم را به فضائل و کمالات آنحضرت میخواندند و مورد تعقب و اذیت و آزار خلفا قرار گرفته‌اند سر دسته آنان سلمان فارسی ، ابوذر جندی ، بن جناده غفاری ، عمار بن یاسر و مقداد بن الاسود بود و این جمعیت پس از آنحضرت هرچند بمحبت خاندان علی بن ابیطالب باقیمانده و خلافت را برای فرزندان حسن و حسین شناختند ولی بعد از شهادت علی علیه السلام شیعیان بچندین دسته تقسیم گردیده و هر یک طرفدارانی موافق معتقدات خود پیدا نمودند .

۳- فرقه غالیه یا سبائیه - جمعی از طرفداران علی بن ابیطالب بعد از شهادت

آنحضرت معتقد گردیدند که آنحضرت گشته نشده وحی و زنده است و تا دنیا را پر از عدل و داد نماید از این دنیا نخواهد رفت و این جمعیت منسوب بعبده بن سبا میباشند که مروج این عقیده بوده است. و بطوریکه مذکور است این شخص یهودی بوده و مسلمان گشته و از شیعیان و پیروان حضرت علی گشته و چون او در عقیده خود نسبت بآنحضرت غلو کرده بود بمدائن تبعید گشت و او مؤسس فرقه غالبه یا سبائیه شمرده شد و از این فرقه مذهب علی الهی بوجود آمده و سید محمد مشعشع از شاگردان احمد بن فهد الحلّی پیشوای این مذهب در قرون وسطی در اهواز و خوزستان قیام کرده تا مدتی برانصفحات حکمفرمائی مینمود و قدرت او تا ظهور دولت صفویه باقی و برقرار بود.

۴ - خوارج - دسته‌ئی از اتباع و یاران علی بن ابیطالب پس از واقعه جنگ صفین که تعیین خلیفه بحکمیت حکمین واگذار شده و در نتیجه حیل و تزویر عمرو عاص مقام خلافت بمعاویده بن ابوسفیان منتقل گردید جمعی که راضی بتعیین حکم نبودند بمخالفت قیام نمودند و حکمین را کافر دانسته و این آیه قرآن را که میفرماید (ومن لم یحکم بما نزل الله فاولئک هم الکافرون) دلیل بر کفر آنها دانسته و عقیده آنها این بود که شیخین ابوبکر و عمر جانشین و خلیفه بحق بوده و از صهرین یعنی علی و عثمان تبری جسته و میگفتند فقط خدا لایق و شایسته حکم است نه کسی دیگر و در جنگ نهروان حضرت علی با آنها جنگ نموده بسیاری از ایشان مقتول گردیدند و سه نفر اشخاص که توطئه در قتل علی بن ابیطالب و معاویه و عمرو عاص نمودند از خوارج بودند.

۵ - کیسانیه - گروهی دیگر از اصحاب حضرت علی پس از آنحضرت و جمعی پس از شهادت حسین بن علی معتقد بامامت محمد بن علی المعروف بابن الحنفیه گشته باو گرویدند و او فرزند حضرت علی و مادرش خوله دختر ایاس از طایفه حنفیه بود باینجهت معروف به ابن الحنفیه گردید و او در سنه ۲۲ هجری متولد گردید. شخصی دانشمند و به زهد و تقوی مشهور بود در جنگ جمل رایت پدر خود را در دست داشته است. بعد از شهادت حسین بن علی مختار بن ابی عبیده ثقفی از مکه بعراق آمده و بخونخواهی آنحضرت قیام نموده و مردم را به خلافت

محمد بن حنفیه دعوت نموده میگفت او پس از علی بن ابیطالب امام برحق است و مرا مأمور بانتقام از قاتلین حسین نموده است و علت نامیده شدن آنها به کیسانیه آن است که مردی از طرفداران محمد بن حنفیه و عمال مختار کیسان نام در کوفه جدوجهد زیادی برای دستگیری قاتلین مینمود لذا ایندسته بنام او کیسانیه نامیده شدند و بعضی گفته اند که غلامی از گماشتگان علی بن ابیطالب نام بوده که مختار را تشویق و تحریص بخونخواهی از قاتلین حسین بن علی مینموده و در تمام کارها مختار با او مشورت مینموده باینجه اینگروه کیسانیه نامیده شدند و همچنین علت دیگری ذکر شده که چون مختار در جستجو و بدست آوردن قاتلین نهایت زیرکی و مهارت را بکار می برده لذا محمد بن الحنفیه او را کیسان لقب داده است و لذا پیروانش به کیسانیه شهرت یافتند. فوت محمد بن حنفیه در سن شصت و پنجسالگی در محرم سال ۸۱ هجری واقع شده ولی جمعی از ایندسته معتقد گشتند که محمد بن حنفیه نمرده بلکه غائب گشته و زنده و جاوید است و محل غیبت او را در کوه رضوی بین مکه و مدینه میدانند و در غیبت او امامی را جانشین او ندانستند و بطوریکه ذکر نموده اند کثیر شاعر از اینطایفه بوده و گفته است محمد بن حنفیه همان مهدی منتظر است که زمین را از عدل و داد پر خواهد کرد بعد از آنکه ظلم و جور همه جا را فرا گرفته است و در اشعاری در حق او چنین گفته است

هوالمهدی خبرناه کعب	أخوالاخبار فی الحقب الخوالی
أقر الله عینی اذ دعانی	أمین الله یلطف فی السئوال
و اثنی فی هوای علی خیرا	وسائل عن نبی و کیف حالی

و همچنین شاعر مزبور گفته است :

الا ان الائمة من قریش	ولاة الحق اربعة سواء
علی والثلاثة من بنیسه	هم الا سباط لیس بهم خفاء
فسبط سبط ایمان و برّ	و سبط غیبه کربلاء
و سبط لا تراه العین حتی	یقود الخیل یقدمها اللواء

و نیز سید حمیری شاعر عصر بنی امیه درباره محمد بن الحنفیه چنین

سروده است :

الاقل للوصى فدتك نفسى
اضر بمعشر و الوك منّا
وعادوا فيك اهل الارض طرّاً
و ما ذاق ابن خولة طعم موت
لقدامسى بمؤرق شعب رضوى
و نیز شاعر مزبور میگوید :

ياشعب رضوى ما لمن بك لا يرى
حتى متى والى متى و كم المدى
و بنا اليه من الصباية اولق
يا بن رسول و انت ترزق

و دسته دیگر از این فرقه امامت را حق ابی هاشم فرزند او دانسته و معتقد گشتند و او نیز چون احساس نمود که مسموم شده است در سنه ۹۹ هجری امامت را در حق محمد بن عبدالله بن عباس وصیت نموده و در گذشت و محمد نیز پس از خود فرزندش ابراهیم را بجانشینی و امامت تعیین نمود و او داعیانی در خفا بخراسان فرستاد و اساس دعوت مردم بخلافت بنی عباس گذاشته شد.

۶- زیدیه - ایندسته از شیعیان گروهی هستند که پس از فوت علی بن الحسین ملقب به زین العابدین امامت را در حق ابوالحسین زید بن علی فرزند دیگر آنحضرت دانستند و او بشهامت و علم و تقوی مشهور بود زید در زمان هشام بن عبدالملک خلیفه اموی باکمک چهار هزار نفر از اهالی کوفه که بامامت او بیعت نمودند قیام کرد و یوسف بن عمر ثقفی که والی عراق بود با او بجنگ برخاست و بسیاری از اتباع او مقتول گشته و خود زید تیری به پیشانیش اصابت نموده از پای درآمد و جسدش را در محلی دفن نموده خاک و علف ریختند و آب بستند که از دستبرد دشمنان محفوظ بماند ولی یوسف بن عمر ثقفی بمحل دفن راه یافته از خاک بیرون کشید و سر او را بریده جهة هشام فرستاد و او دستور داد سر را در دمشق نصب کنند و جسد را برهنه مصلوب نمایند و همچنان جسد بر بالای دار بود تا هشام مرد و ولید بن عبدالملک بجای او نشست و او امر داد تا جسد زید را آتش زده خاکسترش را بیاد دادند (سنه ۱۲۲ هجری) بعضی از شعرای بنی امیه خطاب بآل علی و شیعیانش ایاتی سروده چنین گفتند -

صلبنا لکم زیداً علی جدع نخله ولم ارمهتدياً علی الجذع یصلب

بقرار مذکور چون زید از ابوبکر و عمر در جواب جمعی از شیعیانش بخوبی یاد نموده عده‌ئی از او کناره گرفته و برافضی مشهور شدند. بعد از او یحیی فرزندش قیام نموده مردم را بامامت خود دعوت نمود او نیز در خراسان بدست نضر بن سیار والی خراسان در سال ۱۲۵ هجری کشته شده جنازه‌اش را در کوفه سوزانده خاکسترش را برودخانه فرات ریختند. از طرفداران این عقیده امرای بزرگ طلع نمود از جمله حسن بن زید علوی ملقب بداعی کبیر که در قرن سوم هجری برمازندران دست یافت و اهالی آنجا را که تا آنوقت بدیانت قدیمی خود بودند بدیانت اسلام در آورد و تا ظهور دولت صفوی اهالی آنجا بذهب زیدیه باقی بودند و از آن بعد این مذهب در کشور یمن رواج یافته و تا بحال باقی است.

۷- مغیره - این فرقه از اتباع مغیره بن سعید میباشد که پس از رحلت امام محمد باقر معتقد بامامت و پیشوائی محمد بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابیطالب معروف به نفس الزکیه گشتند و او بزهد و تقوی معروف و در زمان ابو جعفر منصور خلیفه عباسی خروج کرده مقتول گردید و این جمعیت گفتند او نمرده بلکه در کوه علمیه نزدیک مکه غائب گشته زنده و جاویداست و مهدی موعود و قائم منتظر اوست که در آخرالزمان ظهور خواهد نمود و شیعیانی که پس از امام محمد باقر بامامت حضرت جعفر الصادق قائل شدند از ایندسته تبری کرده و آنها را برافضیه خواندند.

۸- مسلمیه - دسته و جماعتی میباشد که معتقد شدند ابو مسلم خراسانی که بکمک و همت مردانه او اساس خلافت بنی عباس گذاشته شد و در زمان منصور خلیفه ثانی در سال ۱۳۷ مقتول گردید امام غائب میباشد این فرقه گفتند ابو مسلم نمرده و نزد خداوند روزی میخورد و مردی بنام اسحق در شهرهای ماوراءالنهر بدعوت پرداخت و مردم را باو میخواند و میگفت ابو مسلم در کوهستان ری محبوس است و در آخرالزمان خروج خواهد کرد پس از واقعه قتل ابو مسلم جماعتی از ایرانیان بخونخواهی او قیام نموده و یاسپاهیان خلفای عباسی بزد و خورد پرداختند مانند سنباد که فکر انتقام طوری در او ایجاد شده بود که میخواست باجمعی از

ایرانیان بمکه تاخته آنجا را ویران سازد از جمله نفوسی که قیام کرده و خود را جانشین ابومسلم میدانست هشام بن حکیم ملقب به المقنع بود او اهل یکی از قراء مرو موسوم به کازه و پدرش حکیم از اهل بلخ بود نامش را بعضی عطاء و برخی هاشم گفته اند ولی هشام صحیح تر است و او را از اینجهت بلقب مقنع خواندند که ظاهراً روئی زشت و سری کل و یک چشم کور داشت و نمیخواست این زشتی صورت او را مردم به بینند لذا نقابی از طلا ساخته بروی صورت میآویخت و هیچگاه از این نقاب دوری نمیجست لذا او را مقنع خواندند یعنی پرده بر رو انداخته و بقرار معلوم او در علوم زمان خویش دانا بوده و در نزد ابومسلم بسر میرد و پس از قتل او بمخالفت خلیفه قیام کرد (۱۵۰ هجری) و بمردم میگفت خدا آدم را خلق کرده در او حلول نمود و بعد از او در صورت نوح و موسی و عیسی و محمد و بعد در ابومسلم و اینک در من آمده و حلول کرده است باینجهت گفته اند که او خود را خدا میخوانده است و پیروانش را چون جامه‌ئی سفید میپوشیدند سپیدجامگان یا مبینه خواندند و او مرکز خود را در مرو قرار داده و داعیانی باطراف فرستاد و جمعیت زیادی از ایرانیان گرد او جمع شده کارش بالا گرفت و در دو قریه کش و نخشب بدعوت مردم پرداخت و امیر بخارا را کشته بر بسیاری از قراء دیگر دست یافت و مردم باو گرویدند و امیر خراسان حمید بن قحطبه او را تعقیب نمود و در نزدیکی قریه کش کوهی موسوم به سیام را که قلعه‌ئی داشت انتخاب نموده آنجا را مرکز و مأمن خود قرارداد و معروف است که بواسطه علم او به سیمیا (شیمی) از چاهی که در آن قلعه بود هر شب ماهی بر میآورد که از فاصله دو ماه راه میتوانستند به بینند و از اینجهت ماه نخشب معروف گشته است و بالاخره بین سپاهیان خلیفه و طرفداران مقنع جنگها و زد و خوردهای سخت واقع شد که در بعضی از محاربات سپیدجامگان فاتح بودند و در آخرین موقعیکه طرفدارانش از پای در آمده و دانست که دیگر یارای مقاومت ندارد خود و تمام زنانش را در تنوری از آتش مشتعل انداخته نابود ساخت و بعضی گفته‌اند که پس از زهر دادن بزنانش خود را در آتش افکند و نیز گفته‌اند خود را در خمره‌ئی از تیزاب انداخت و نابود گردید که جسدش بدست دشمنان نیافتد و پس از درگذشت او جمعی از پیروانش بدیانت اسلام

درآمدند و جمعی بهمان عقیده سابق تا مدتی باقی ماندند ولی آثار عقیده و مذهب مقتنع که مبنی بر تناسخ و حلول ارواح بود تأثیراتی باقی گذاشت و در قسمتهای دیگر ایران رسوخ یافت بخصوص در جنوب ایران که دعوت دیصانه بوسیله ابوشاکر بن دیصان و پسرش عبدالله قدامح آغاز شد این عقیده آشکار شد و بعدا در بحرین و جنوب عراق نیز قرامطه بهمین عقیده بودند.

۹- ناووسیه - ایندسته فرقه‌ئی از شیعیان امام جعفر الصادق میباشند که پس از وفات آنحضرت که در سن شصت و پنجسالگی و در سال ۱۴۸ هجری واقع شد گفتند که آنحضرت نمرده بلکه زنده و جاوید است و او مهدی منتظر و قائم موعود میباشد که باید در آخر الزمان ظاهر شده و سلطنت وی بر روی زمین استقرار یابد و از قول امام جعفر نقل نمودند که فرموده است چنانچه سر مرا از بالای کوه بیابن فرو اندازند و به بینید هرگز باور نکنید که من مرده‌ام و یا اگر کسی نقل کند که خود او مرا غسل داده و کفن نموده در قبر گذاشته است قبول ننمائید زیرا من امام منتظر شما و حی و زنده میباشم و ایندسته چون منسوب بشخصی از اهل بصره موسوم به ناووس میباشند که رئیس آنها بوده لذا ناووسیه شهرت یافتند.

۱۰- شمیطیه - گروهی از اصحاب امام جعفر الصادق میباشند که به پیروی یکی از شیعیان آنحضرت موسوم به یحیی بن ابی شمیط امامت را حق یکی از فرزندان آنحضرت موسوم به محمد که مردی پارسا بود دانستند و احادیثی مبنی بر امامت او از قول امام نقل نمودند که فرموده است اسم صاحب شما نام پیغمبر است.

۱۱- فطحیه - ایندسته جمعی دیگر از یاران امام جعفر الصادق بودند که پس از رحلت آنحضرت امامت را حق فرزند دیگرش موسوم به عبدالله افطح که اولاد ارشد او بود دانستند و آنها نیز بر صحت قول خود احادیثی از امام نقل نمودند ولی بعد از فوت پدر بیش از هفتاد روز حیات نداشت و اولادی هم نداشت و این دو دسته پس از چندی جز عده‌ئی که بعقیده خود باقی ماندند بامامت امام موسی کاظم جانشین آنحضرت گرویدند.

ناووسیه
شمیطیه
فطحیه
اسمیطیه

۹۴- اسمعیلیه - قرقه دیگری از شیعیان امام جعفر الصادق بعد از رحلت امام معتقد شدند که اسمعیل فرزند آنحضرت که ابتدا بسمت امامت و جانشینی از جانب پدر تعیین شده و در حیات پدر در گذشته بود نمرده و زنده می باشد و فوت او را انکار مینمایند و میگویند امام از بیم مخالفان فوتش را انتشار داد ولی او حی و جاوید بوده هرگز نمرده و نمی میرد و قائم منتظر اوست که در آخر الزمان ظاهر خواهد شد و امامت موسی الکاظم را که بعد از فوت اسمعیل از طرف پدر تعیین گردید قبول ننمودند و ایندسته اسمعیلیه خالص میباشند و دیگر کسی را امام ندانستند. جمعی دیگر از اسمعیلیه معتقد گشتند که امام جعفر الصادق پس از فوت اسمعیل امامت را در حق فرزند او محمد بن اسمعیل ملقب به المکتوم وصیت نموده و امامت را در نسل او قائلند و از این جمعیت قرقه مبارک منسوب به مبارک بنده اسمعیل پیدا شد که امامت را فقط به محمد بن اسمعیل ختم دانسته و او را قائم منتظر میدانند و عقیده دارند که او در کشور روم زنده و در آخر الزمان ظهور خواهد نمود و جمعیت دیگری از آنان امامت را در اولاد محمد بن اسمعیل نسلا بعد نسل معتقد گشته و این مذهب در صفحات افریقا در سنه ۲۹۶ هجری بوسیله یکی از اولادان اسمعیل ابو محمد عیداله بن محمد بن عبدالله بن میمون بن محمد بن اسمعیل انتشار یافته و او بر کرسی خلافت استقرار یافت و چون امرا و بزرگان اینطایفه خود را از نسل فاطمه میدانستند لذا به سلسله خلفای فاطمیه شهرت یافتند و بعد از او نوه او عیداله بن محمد قیام کرد و مورد تعقیب المکتفی بالله خلیفه عباسی قرار گرفت و عمال خلیفه او را بزندان انداختند ولی بوسیله ابو عبدالله حسین بن احمد شیعی که از اهل صنعا بود و در میان قبائل افریقا نفوذی یافته بود نجات پیدا کرده و برای امامت او تبلیغاتی در میان مردم آنحدود نموده معتقدین زیادی پیدا نمود و شهر مهدیه را در سواحل تونس در جزیره ئی بنا کرده و آنجا را مرکز خود قرار داده بر تمام شمال افریقا تسلط یافت و در زمان خلافت المعز لدین الله سنه ۳۵۸ هجری جانشین سوم او بوسیله یکی از غلامان یونانی پدر خود موسوم به جوهر کشور مصر را که دچار انقلاب و هرج و مرج داخلی شده بود مسخر ساخت و در آنجا شهر قاهره را بنا کرده پایتخت خلفای این سلسله قرار گرفت.

بنای جامع الأزهر و همچنین مزار رأس الحسین از بناهای زمان او است (۱) اینطایفه اسمعیلیه نیز پس از وفات المستنصر بالله در سال ۴۸۸ هجری بدو دسته تقسیم شدند زیرا مستنصر در حیات خود پسر بزرگ خود نذار را بجانشینی خود انتخاب کرده بود ولی پس از فوت او بدرالجمالی ملقب به ضیاءالدوله امیرالجیوش که قبلاً حاکم عکا بوده و مستنصر او را بمقام صدارت خود ارتقا داد فرزند کوچک او را موسوم به ابوالقاسم احمد ملقب به المستعلی بالله بخلافت نشانیده و اهل مصر و یمن و مغرب افریقا بر امامت او اتفاق کردند و نذار را زندانی نموده و بعقیده بعضی او را بقتل رسانید و دسته دیگر که اسمعیلیان ایران بودند بامامت همان فرزند بزرگتر خلیفه نذار متفق گشته و عقیده دارند که او فرار کرده به ایران آمد و پیشوایان و ائمه اینطایفه در ایران خود را منسوب بخاندان او میدانند و عاقبت سلسله خلافت اینطایفه در مصر در سنه ۵۶۷ هجری بوسیله صلاح الدین ایوبی منقرض گردید و در سنه ۶۵۵ هجری تسلطو استیلای اسمعیلیان ایران که پیرو حسن صباح بودند در موقع هجوم مغول و حکمفرمایی هلاکوخان خاتمه یافت ولی بقایای این طایفه در بعضی از شهرها و دهات ایران باقیمانده و قسمت عمد آنها به هندوستان هجرت نمودند و سلسله امامت را در خانواده شاه خلیل الله مجلاتی و فرزندانش باقی و برقرار میدانند. و از سلسله اسمعیلیه مصر طایفه بهره در هندوستان معروف میباشند و دسته دیگری از اینطایفه از اتباع درزی نام ایرانی میباشند که زمان خلافت ابوعلی منصور ملقب به الحاکم بامرالله هفتمین خلیفه فاطمیّه در مصر بود و او معتقد شد که روح خداوند پس از علی در جسد خلیفه مزبور حلول نموده و او را زنده و جاوید میدانست که در روز قیامت ظاهر خواهد شد. و این جمعیت اکنون در جبل شامات باقی و منتظر رجعت الحاکم بامرالله میباشند و به قبیله دروز معروف میباشند.

۱۳- واقفیه - اتباع و اصحاب موسی بن جعفر پس از وفات آنحضرت که در سال ۱۸۳ و در سن پنجاه و پنج سالگی در بغداد در زندان سندی بن شاهک واقع

۱- سر مطهر حضرت امام حسین تا سال ۵۴۹ هجری در شهر عسقلان که شهری است واقع در کنار دریای مدیترانه محفوظ بوده و از آنجا بمصر انتقال داده شد.

شد بچندین دسته منقسم گشتند . گروهی بوفات آنحضرت و امامت فرزندش علی بن موسی الرضا معتقد شدند و فرقه دیگر گفتند که موسی بن جعفر زنده و حی است و او تا دنیا را پر از عدل و داد نکند از اینعالم نخواهد رفت و او مهدی منتظر است که باید در آخرالزمان ظهور نماید و انتشار فوت او را از طرف خلیفه دروغ میدانند و بامامت شخص دیگری قائل نمیشاند ایندسته معروف به واقفیه میباشند و جمعیت دیگری از این فرقه عقیده دارند که موسی بن جعفر قبل از آنکه غیبت نماید شخصی را موسوم به محمد بن بشیر از طایفه بنی اسد بسمت وصایت و جانشینی خود معین نموده و انگشتر خود را باو داده و آنچه لازمه هدایت اصحاب و شیعیان است باو آموخته است و محمد بن بشیر نیز بامامت و جانشینی فرزند خود سمیع بن محمد وصیت نموده و اطاعت او را فرض و واجب شمرده و ایندسته معروف به بشیریّه میباشند .

۱۴- فرقه‌های دیگر - بطوریکه ذکر شد پس از وفات موسی بن جعفر گروهی از شیعیان بامامت علی بن موسی الرضا معتقد گشتند و آنحضرت در سال ۱۵۱ هجری متولد گشته و بزرگترین اولاد امام بود و در سال ۲۰۳ هجری بسن پنجاه و پنجسالگی در طوس وفات یافته در همانجا مدفون گردید و فرزندش محمد بن علی بن موسی که در سال ۱۹۵ هجری متولد شده بود در اینموقع بسن هفت سالگی خردسال بود باینجهت پس از وفات آنحضرت شیعیان بچند فرقه تقسیم شدند جمعی امامت را در حق فرزند خردسال آنحضرت قائل گردیده پیروی نمودند گروهی دیگر امامت را در حق احمد بن موسی بن جعفر برادر آنحضرت قائل شدند و گفتند که موسی بن جعفر امامت را درباره برادر وصیت کرده باینمعنی که پس از علی بن موسی باید برادرش احمد امام باشد نه فرزند خردسال آنحضرت . و جمعی دیگر از شیعیان بهمان عقیده واقفیه بازگشت نموده و معتقد به غیبت موسی بن جعفر گشتند و هر دسته‌ئی برای اثبات طریقه خویش احادیثی نقل کرده و مخالفین را خارج از راه صواب می‌پنداشتند و پس از وفات امام محمد بن علی التقی که در سال ۲۲۰ و در سن بیست و شش سالگی واقع شد . گروه شیعیان بامامت فرزندش علی بن محمد التقی قائل گشته پیروی نمودند و جماعت کمی از اصحاب مخالفت

نموده بامامت برادرش موسی بن محمد گرویدند و تا مدت کمی بر این عقیده باقی بودند و بعد بامامت امام علی النقی معتقد شدند. و چون آنحضرت وفات یافت جمعی از یاران آنحضرت بامامت فرزندش محمد که در حیات پدر در شهر سرمن رأی فوت کرده بود قائل گردیده و مدعی شدند که او زنده و حی است و او قائم منتظر است و گروهی دیگر از اصحاب آنحضرت بامامت حسن بن علی ملقب به عسکری فرزند دیگر امام که در سال ۲۳۲ هجری متولد گردیده بود قائل گردیده و وصیت پدر را برای پیشوائی بعد از خود در حق آنحضرت دانستند و جمعی دیگر که عده آنها قلیل بود بامامت جعفر بن علی فرزند دیگرش گرویدند و مدعی شدند که امام علی النقی پس از فوت محمد امامت را در حق جعفر وصیت کرده است. امام حسن العسکری در سال ۲۶۰ هجری در سن بیست و هشت سالگی در سرمن رأی وفات یافت و در خانه مسکونی خود که پدرش نیز در آنجا دفن شده بود مدفون گردیدند و چون بر حسب ظاهر فرزندی برای آنحضرت معروف نبود آنچه از میراث باقیمانده بود بین برادر و مادر وی تقسیم کردند. پس از وفات آنحضرت اصحابش بچهارده فرقه تقسیم گردیدند. گروهی بامامت آنحضرت متوقف شده و گفتند که آنحضرت زنده و از انظار غائب است و او قائم منتظر میباشد که ظهور خواهد نمود و برای اثبات عقیده خود دلیل آوردند که ما میدانیم فرزندی برای آنحضرت نبود و طبق احادیث صحیحه‌ئی هم که از حضرت علی بن ابیطالب روایت شده زمین نباید از حجة خالی بماند (۱) بنابراین روا نیست که امام مرده باشد بلکه زنده و موجود است و برای قائم دو غیبت است و این غیبت یکی از آن دو است و بزودی ظاهر خواهد شد دسته دیگر گفتند که امام وفات یافت و پس از فوت زنده گشت چه که از احادیثی که رسیده چنین برمیآید که معنی قائم قیام بعد از موت است (۲) و او پس از مردن زنده گشت و مسلم است که امام فرزندی نداشته و امامت را هم برای کسی بعد از خود وصیت ننموده باینجه او قائم و مهدی منتظر است که دنیا را در هنگام ظهور خود پر از عدل و داد خواهد ساخت فرقه دیگر گفتند که

۱ - در اصول کافی (قال بوالحسن ان الارض لاتخاومن حجة واناوالله ذالك الحجة .
 ۲ - در بحار الانوار صفحه ۴۲ (فقلت له یا بن رسول الله ولم سمی القائم قال لانه یقوم بعد موت
 ذکره وارتداد اکثر القائلین بامامته .

پس از وفات حسن بن علی طبق وصیت آنحضرت امامت بپیرادرش جعفر بن علی منتقل گشته و دلائلی هم بر اثبات مدعای خود آوردند و دسته دیگر گفتند که اساساً امامت جعفر بر حسب وصیت پدر بوده نه وصیت برادر و امامت را در حق محمد و حسن العسکری منکر شده و گفتند هیچک از دو برادر امام نبودند زیرا که محمد در حیات پدر فوت نمود و حسن نیز بعثت نداشتن فرزند امام نبوده چه که امام باید از خود خلفی داشته باشد تا جانشین او گردد و چون حسن خلفی نداشت امامت در حق او روا نیست و رئیس و پیشوای این فرقه مردی بود از اهل کوفه موسوم به علی بن طاحن از اهل کلام و سخنور و مردم را بامامت جعفر میخواند و در تقویت او جد و جهد مینمود و در این امر خواهر فارس بن حاتم بن ماهویه قزوینی سخت با او مساعدت و یاری کرده است. و از جمله اشخاصی که از اعتقاد بامامت حسن العسکری رجوع نموده و بامامت جعفر بن محمد قائل شد علی بن فضال بود که از اجله اصحاب و در فقه و حدیث کامل بود و ایندسته بعد از فوت جعفر بن علی امامت را در حق فرزندش علی بن جعفر دانستند و پس از فوت او دچار اختلاف شدید گشتند و گروهی از اصحاب امام حسن العسکری گفتند که اعتقاد باینکه آنحضرت بلاعقب بوده و فرزندی نداشته بصحت پیوسته است و خداوند حجت را بواسطه معصیت اهل ارض از آنها برداشته و ایام فترت رسید همچنانکه قبل از بعثت پیغمبر اسلام دوره فترت بوده است و جمعی دیگر دچار حیرت شده و گفتند ما نمیدانیم فی الحقیقه بعد از امام اولادی بوده یا نه همینقدر میدانیم که زمین از حجت خالی نمیمانند. فرقه دیگر از شیعیان گفتند که امام حسن العسکری دارای فرزندی بود که او را محمد نامید و او پیش از وفات پدر متولد گشته ولی از بیم جعفر بن علی و دشمنان ظاهر و آشکار نمیگردد و از انظار غائب است و این غیبت صغری است و امام او را پس از خود بامامت شیعیان تعیین نموده و او را قائم موعود میدانند که هر وقت اراده خداوند تعلق گرفت ظاهر شده جهان را بعدل و داد رهبری خواهد نمود. فرقه دیگر گفتند که پس از وفات حسن بهشت ماه فرزندی متولد گردید و کسانی که میگویند طفل مزبور در ایام حیات پدر متولد شده دروغگو میباشند زیرا که اگر اولادی در حیات امام برای او بود محققاً

(۱۲۹)

مانند دیگران مخفی و پنهان نمی ماند و عقیده دارند که طفل مزبور وفات یافت . (۱)
 ۱۵- ملثمین - در شهر ماسا واقع در ساحل مراکش معبد مشهوری است که
 قبیله گدولا از بربرهای صحرا در نزدیکی آن میزیستند و پیروان این طایفه برای
 محفوظ ماندن از رملهای سوزان صحرا همیشه اوقات تقابلی برچهره خود میکشیدند
 که فقط دو چشم آنها پیدا بود و آنرا لثام مینامیدند ولی زنان آنها بی پرده بیرون
 میامدند و حجابی نداشتند مردم این قبیله تحت ریاست و پیشوائی روسای زوجانی
 خود که بلقب مربوط یعنی مقدس و متدین خوانده میشدند راهتجائی شده و
 فتوحاتی نموده تا الجزیره را بتصرف خود درآوردند تا در سال ۴۲۸ هجری
 یوسف بن تاشفین که از طرف خلیفه بغداد بلقب امیرالمؤمنین ملقب گشته بود
 بر آنها حکومت مینمود و سلاطین عرب اسپانیا جهة غلبه بر سلاطین مسیحی از او
 کمک خواسته و او نیز داخل اسپانیا شده سلاطین مسیحی را از اسپانیا رانده تمام
 آن قسمت را ضمیمه حوزه حکمرانی خود نمود این قبیله را بدو علت مزبور ملثمین
 یا مرابطین نامیدند و معتقدند که مهدی موعود از میان قبیله آنها قیام خواهد کرد
 و پس از یوسف پسرش علی ملقب به ابوالحسن بر حوزه حکمرمائی پدر افزود
 و او از عملیات موحدین جلوگیری مینمود ولی پس از او که زمام امور بدست
 فرزندش تاشفین رسید قادر بمقاومت نبود و در سال ۱۱۴۵ میلادی بقتل رسید و
 مراکش بدست عبدالؤمن پیشوای سلسله الموحدین افتاده و تدریجا امراء مرابطین
 را تحت تسلط خود کشانیده و اندلس را متصرف شد .

۱۶- الموحدین - شخصی بنام محمد بن عبدالله بن تومرت از سادات حسنی
 از اهل سوس از قبیله مصامده که در جبال اطلس مسکن دارند در سال ۵۱۴ هجری
 یعنی دویست سال پس از سلسله اسمعیلیه در آفریقای غربی قیام نموده در کمال زهد
 و تقوی و پرهیزکاری میزیست و مردم را از کارهای منکر منع نموده و بمعروف
 امر مینمود و در این باره نهایت مواظبت و مراقبت را از خود ظاهر میساخت ابتدا
 سفری بمشرق نموده نزد استادانی مانند الغزالی و ابوبکر طرطوشی علوم دینی را
 آموخت و مسلکی جدید مبنی بر وحدت وجود ایجاد نموده خود را صاحب الهام

دانست و تدریجا مریدانش او را مهدی موعود خواندند و او بمراکش آمده رحل اقامت افکند و در اینموقع شهر مراکش تحت تصرف و حکومت یوسف بن علی بن تاشفین امیر ملثمین بود و او بهمان رویه خود ساکنین این شهر را هم بشدت از ارتکاب امور منکر نهی مینمود حتی متعرض زنان منسوبان امیر که بعبادت ملثمین بی پرده و حجاب بیرون میامدند گردیده آنها را ملامت و سرزنش کرد ، و امیر مطلع گردیده او را احضار نمود و او زبان به نصیحت امیر گشود و با علما نیز مناظراتی نموده غالب گردید و از اینجهت طرفداران بسیاری پیدا نموده و تدریجا مردمان قبیله هزعه پیرو او شدند و کار او بالا گرفته و آن جمعیت خود را بنام الموحدین خواندند و شخصی بنام عبدالؤمن او را یاری نموده و سپاهیان یوسف بن تاشفین امیر مسلمین را که برای دفع آنها تجهیز شده بود منهزم ساخته قوت یافت و قبائل دیگر نیز باو گرویدند و چون در سال ۵۲۴ هجری وفات یافت عبدالؤمن مذکور جانشین او گشته مراکش را بتصرف درآورد و تا شهرهای اسپانیا را بر حوزه حکمفرمایی خود افزود و در تمام قرن دوازدهم بر آنجا تسلط یافته سلسله الموحدین را تأسیس نمود .

پایان